

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هو العليم

دوره علوم و مبانی اسلام و تشیع (۱)

عنوان بصری

جلد سوم

شرح و تفسیر فقره «لِیسَ الْعِلْمُ بِالْتَّعَلُّمِ، إِنَّمَا هُوَ نُورٌ یَقَعُ فِی قَلْبِ
مَنْ یُرِیدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ یَهْدِیَهُ»

حقیقت علم

تألیف:

سید محمد محسن حسینی طهرانی

قال امير المؤمنين عليه السلام:

اعقلوا الحَبْرَ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلَ رِعَايَةٍ لَا عَقْلَ رِوَايَةٍ؛

فَإِنَّ رُؤَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرَةٌ وَرُعَاتِهِ قَلِيلٌ.

«هنگامی که روایتی را می‌شنوید، برای تدبیر و عمل به مفاد و مضمونش آن را به خاطر بسپارید، نه اینکه صرفاً برای نقل و بیان برای دیگران آن را حفظ کنید؛ چرا که راویان علم بسیار و عمل کنندگان به آن کم هستند.»

نهج البلاغة (عبدہ) ج ٤، ص ١٥٨، حکمت ٩٧.

فهرست مطالب

فهرست مطالب و موضوعات

عنوان بصری ج ۳

صفحه

عنوان

مجلس بیستم

ضرورت حرکت بر طبق مبانی علمی و یقینی در تمام مراحل سلوک

۱۷-۴۲

- تراوش ظلمت از ذکر نام امیرالمؤمنین، در صورت نبودن نور علم و هدایت ۲۰
- ترغیب آیات و روایات به عمل بر مبنای علم و یقین ۲۰
- حکایتی در پیروی از حسن صباح بر مبنای جهل و نادانی ۲۱
- دعوت رسول خدا بر مبنای علم و یقین به جزای نقدی بهشت و جهنم ۲۱
- انتخاب بهشت نقدی سیدالشهدا بر مبنای علم و دنیای نسیه عمرسعد بر مبنای جهل ۲۲
- حقانیت مکتب امام صادق بر مبنای علم و یقین و بطلان دیگر طرق مبتنی بر ظن و تخمین ۲۴
- حکایتی کوتاه در کیفیت مواجهه با قضایای سلوکی بر مبنای علم و یقین ۲۴
- متابعت از ظن، نقطه ضعف حرکت‌های اجتماعی مردم در دیدگاه قرآن ۲۴
- توصیه بزرگان نسبت به مراقبه از عمل بر مبنای توهمات و تخیلات در تمام اطوار زندگی ۲۵
- مراقبه یعنی صحیح اندیشیدن و صحیح عمل نمودن ۲۵
- حرکت بر مبنای نور علم، اولین توصیه امام صادق به «عنوان بصری» ۲۶
- نور باطنی مرحوم حاج هادی ابهری، در کلام مرحوم علامه طهرانی ۲۶
- حضور حاج هادی ابهری در مجالس به واسطه نور علم ۲۶

- ۲۷ حکایتی پیرامون صراحت حاج هادی ابهری در تشخیص نفاق افراد به واسطه نور علم
- ۲۷ تشخیص اخلاص مرحوم آیه الله میلانی توسط حاج هادی ابهری به واسطه نور علم
- ۲۷ تأیید مرحوم آیه الله میلانی توسط مرحوم علامه طباطبایی (ت)
- ۲۸ خطرات مهلک علوم ظاهری، بدون داشتن نور باطنی
- ۲۸ حکایتی از نور باطنی مرحوم علامه طهرانی در شناخت محمدتقی شریعتی
- شناخت مرحوم مطهری از محمدتقی شریعتی دوازده سال پس از جریان برخورد مرحوم
- ۲۹ علامه طهرانی
- ۳۱ جامعیت مرحوم آیه الله مطهری در علوم ظاهری
- ۳۱ توصیف صاحبان علوم مجازی در کلام امام صادق علیه السلام
- ۳۲ روایتی پیرامون سحر بودن بعضی از انواع بیان

مجلس بیست و یکم

کیفیت غلبه قوای وهمی بر مبانی علمی

۳۳ - ۵۴

- ۳۵ علم، به معنای یقین و انکشاف واقع
- ۳۵ توهمات، مبنای علمی اکثر مردم در امور زندگی
- ۳۶ استفاده معاویه از عدم یقین مردم برای مقابله در جنگ صفین
- ۳۷ مشاهده تصویر رهبر فقید در ماه، حاصل غلبه قوه متخیله بر عقل
- ۳۹ عدم حجیت مکاشفه و خواب در سلوک و استنباط احکام شرعی
- ۳۹ دو دلیل در عدم حجیت خواب و مکاشفه
- ۳۹ حکایتی در عدم دخالت مکاشفه در استنباط
- ۴۰ تحصیل علم و یقین و پرهیز از تقلید کورکورانه، اولین سفارش امام صادق به عنوان بصری
- ۴۰ انغمار در تخیلات سبب ابتعاد از واقعیات
- ۴۱ تخیلات، هادم واقعیت موت در دیدگاه انسان
- ۴۱ دلالت سوره تکاثر بر بالفعل بودن بهشت و جهنم
- ۴۲ امکان شهود بهشت و جهنم در دنیا به واسطه علم الیقین
- ۴۲ تحقق علم الیقین در وجود حارثه بن مالک
- ۴۳ حکایتی از مثنوی در مذمت تقلید جاهلانه
- ۴۴ کیفیت نفوذ تدریجی اهل دنیا در مبانی علمی و یقینی سالک

- دافعهٔ سالک، طارد مکاید اهل دنیا ۴۵
- صلابت سلوکی مرحوم علامهٔ طهرانی در مسجد قائم ۴۵
- حکایتی عبرت‌آموز از مرحوم آیه‌الله سید جمال‌الدین گلپایگانی در استدراج عالمی نجف‌دیده ۴۶
- حکایتی در کیفیت استخدام ظواهر شرعی برای وصول به دواعی نفسانی (ت) ۴۸
- حکایتی در ترجیح نفسانی ضرورت ارشاد مردم بر وجوب نماز (ت) ۴۸
- حکایت تأخیر نماز مرحوم سید بحرالعلوم، بر مبنای اشراف اولیای الهی بر ملاکات احکام (ت) ۴۸
- عدم امکان سلامت شخص وارد در مشاغل اجرایی دنیوی، بدون اتصال به مقام ولایت ۵۴

مجلس بیست و دوم

تأکید قرآنی بر پرهیز از مطلق‌ظن و ضرورت عقلی بر تحصیل نور علم

۷۸ - ۵۵

- تأکید قرآن بر عدم متابعت از مطلق‌ظن ۵۷
- علم و یقین، پایهٔ اعمال سالک ۵۹
- راهکار عملی بزرگان در تعامل علمی با دیگران ۶۰
- دو نکتهٔ مهم در کلام امام صادق علیه السلام در باب علم ۶۰
- ضرورت سلوکی پرداختن به علم نافع ۶۰
- علم نافع در کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ۶۱
- افضلیت علوم الهی در عین ضرورت فراگیری علوم متداول ۶۱
- مرحوم علامهٔ طهرانی: «اگر ده سال از عمرم را در رشتهٔ فنی نمی‌گذراندم، علمم دو برابر بود» ۶۲
- حفظ نظام اجتماعی، علت ضرورت تحصیل علوم و فنون مادی ۶۳
- برتری در علوم و فنون، لازمهٔ تفوق جامعهٔ مسلمین ۶۳
- تأکید مرحوم علامهٔ طهرانی به کسب حدّ اعلای علوم و فنون ۶۴
- مرحوم علامهٔ طهرانی: «من نسبت به شاگردان خویش به کمتر از مقام سلمان رضایت نمی‌دهم» ۶۴
- ضرورت منطقی اکتساب حدّ اعلای کمال ۶۵
- کلام ابن‌فارض در عدم اکتفا به مقام تجلی اسماء و صفات ۶۵
- وجود حقیقت نوریه، ملاکی در حصول کلیهٔ علوم ۶۵
- اشعار مولانا در ملاک علوم مختلف ۶۶
- کلام مرحوم علامهٔ طهرانی به رهبر فقید انقلاب مبنی بر عدم انتظار حمایت از علمای اهل ظاهر ۶۶
- حکایت عالم فاضلی که بعد از انقلاب ایران به عراق پناهنده شد ۶۹

- ۶۹ استخراج عجب علامه طهرانی جهت شرکت در مجلس تعیین مرجعیت
- ۷۰ حکایتی در نور علم و تقوای میرزای شیرازی
- ۷۲ علت بهره‌برداری ظلمانی از اندوخته‌های عمر انسان
- ۷۲ هلاکت بشریت به واسطه توسعه معلومات تجربی بدون ربط با خداوند
- ۷۳ کیاست بزرگان به واسطه توجه به نور افراد
- ۷۳ حکایت کیاست علامه طهرانی در تشخیص درویشی روشن ضمیر(ت)

مجلس بیست و سوم

برداشتی از آیه هفدهم سوره مبارکه رعد در حقیقت علم

۷۹ - ۹۶

- ۸۱ حقیقت علم در کلام امام صادق علیه السلام
- ۸۱ مراد از نور علم در تشبیه با نور مادی
- ۸۲ حکایت مثنوی در عدم شناخت فیل به جهت ظلمت و نبودن نور
- ۸۳ عدم امکان اشتباه و ندامت در صورت وجود نور علم
- ۸۳ روایت شگفت‌انگیز امام سجاد علیه السلام در اصناف مدعیان تربیت و معیار شناخت ولی خدا
- ۸۷ شرح و تفسیر آیه ﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا﴾
- ۸۹ کلام مرحوم علامه طهرانی در عجز بشر از وصول به تمام واقعیات در علم طب
- ۸۹ اخبار مرحوم انصاری از تأثیر شگفت‌علفی بی‌مقدار در درمان بیماری‌ها
- ۹۰ عمر طولانی امام زمان علیه السلام براساس علم است نه اعجاز
- ۹۱ حکمت ابتلای ابن‌سینا به بیماری قولنج
- ۹۱ میزان نبوغ ابن‌سینا در امر طبابت (ت)
- ۹۳ برداشت توحیدی از کیفیت شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۹۴ تعلیم توحیدی امیرالمؤمنین در جنگ جمل به محمدبن حنفیه

مجلس بیست و چهارم

تأثیر مراقبه در کیفیت نزول اسم علیم پروردگار

۹۷ - ۱۱۴

- ۹۹ تعریف علم
- ۹۹ اسماء و صفات الهی، لازمه لاینفک ذات پروردگار

۱۰۰	نزول اسماء الهی، سبب ایجاد ماسوی الله
۱۰۰	تشبیهی در بیان کیفیت نزول اسماء کلی پروردگار
۱۰۱	اطلاقی بودن اسماء و صفات پروردگار
۱۰۲	عجز پیامبر اکرم از احاطه بر اسم علیم پروردگار
۱۰۲	استفاده عارف کامل از علم اطلاقی پروردگار، به حسب ظرفیت وجودی
۱۰۳	بررسی نزول اسماء الهی از جهت فاعل مباشر
۱۰۵	تأثیر مراقبه در کیفیت تجلی اسماء کلّیه الهیه
۱۰۵	عمل صالح، علت تلقی معانی کلّیه علمیه
۱۰۵	حکایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام پیرامون تأثیر عمل انسان در کیفیت نزول رزق
۱۰۶	تأثیر سیئات بر کیفیت تنزل صفت رازقیت پروردگار
۱۰۷	تأثیر نیت در کیفیت تنزل صفات الهی، در آیه «أَنْزَلَ مِنْ رَبِّ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا»
۱۰۹	حکایتی زیبا از انفاق علامه طهرانی به کودکان اطراف مسجدالحرام
۱۱۰	لزوم میانه‌روی در انفاق و استحباب اکید خرید سوغات
۱۱۱	تأثیر نیت سیدالشهداء بر کیفیت نزول اسماء الهی
۱۱۳	توصیف مرحوم حدّاد از عاشورا، به «زیباترین موطن جمال و جلال الهی»

مجلس بیست و پنجم

حقیقت علم حصولی و حضوری

۱۱۵ - ۱۳۳

۱۱۷	بیان دو نکته اساسی در فقرة «العلم نورٌ يقعُ في قلبٍ من يريدُ اللهُ أن يهديه»
۱۱۸	انقسام علم به حصولی و حضوری
۱۱۸	تعریف و توضیح علم حصولی
۱۱۸	علامت قوّت عقل در کلام امیرالمؤمنین
۱۱۹	علم حصولی منطبق و غیرمنطبق با واقع
۱۱۹	جایگاه علم حصولی در تحصیل معارف الهیه
۱۲۰	میزان ارزش و اعتبار علم حصولی
۱۲۰	اقسام دوگانه علم حصولی و اطلاق مجازی علم به آنها
۱۲۱	تعریف و توضیح علم حضوری
۱۲۱	کیفیت تغییر علم حصولی به علم حضوری

- ۱۲۳ امکان انطباق علم حصولی با علم حضوری
- ۱۲۳ علم حصولی مفید برای سالک
- ۱۲۳ عدم سنخیت نور علم با مدرکات حصولی منقول از افراد مختلف
- ۱۲۵ کیفیت وصول به مرتبه یقین از طریق علم
- ۱۲۶ بیان علم حضوری پروردگار با استناد به آیه نور
- ۱۲۸ اشعار امیر مؤمنان در منظوی شدن عالم اکبر الهی در وجود انسان
- ۱۲۹ حکایت اتحاد روحی دختر دوساله مرحوم حداد با تمامی پدیده‌های عالم
- ۱۳۰ علم حضوری مرحوم سید احمد کربلایی در حکایت شهود نور اسفهدیه
- ۱۳۰ علم حضوری اولیاء به موجودات، به سبب اتحاد وجودی
- ۱۳۰ تحقق امنیت سلوکی با علم حضوری
- ۱۳۱ حرمت فتوای بدون علم حضوری، در کلام امام صادق علیه السلام
- ۱۳۲ حکایتی در علم حضوری مرحوم علامه طهرانی نسبت به ابوالحسن بنی صدر

مجلس بیست و ششم

امتیاز علم حضوری به خطاناپذیری به واسطه اتحاد عالم و معلوم

۱۵۱ - ۱۳۵

- ۱۳۷ علم حصولی
- ۱۳۷ خطاپذیری علم حصولی
- ۱۳۸ حکایت نگارشی اشتباه از فرمایشات علامه طهرانی
- ۱۳۸ عدم حجیت خبر واحد در مبانی اعتقادی
- ۱۳۹ تأثیر خیال و احساس بر باطن، زمینه‌ساز خطاپذیری خواب و مکاشفه
- ۱۳۹ اعتماد بر خواب و مکاشفه، از خطرناک‌ترین مهالک سلوک
- ۱۴۰ علم حضوری
- ۱۴۰ واقع و نفس‌الامر، حقیقت علم حضوری
- ۱۴۰ قابل انکار نبودن علم حضوری به جهت اتحاد با واقعیت خارجی
- ۱۴۱ معنای شعر «من کی ام لیلی و لیلی کیست من»
- ۱۴۱ علم حضوری به معشوق، از جمله آثار مراتب شدید محبت
- ۱۴۱ علم حضوری یعنی اتحاد نفس انسان با یک پدیده و حقیقت خارجی

۱۴۱	ادراک حالات لیلی توسط مجنون با علم حضوری
۱۴۲	اخبار غیبی رسول خدا از حال لشکر اسلام در جریان جنگ موته با علم حضوری
۱۴۳	علم حضوری، مبنای عملکرد حضرت خضر در حکایت قرآن
۱۴۳	سیره حضرت خضر در انجام امور غیرعادی
۱۴۴	محکوم بودن افعال حضرت خضر به حکم مراتب نازلۀ عقل
۱۴۴	داستان کشتن طفل، خراب نمودن کشتی و عمران دیوار، سه سبیل از تصرفات حضرت خضر
۱۴۵	وحدت مبنایی عملکرد حضرت خضر با ملائکه در علم حضوری
۱۴۵	مراتب نزول مشیت الهی از عالم لوح محفوظ به عالم ملک به واسطه ملائکه
۱۴۵	علم حضوری عزرائیل به زمان و کیفیت مرگ انسان
۱۴۵	حکایتی پیرامون تغییرناپذیری زمان و مکان مرگ انسان (ت)
۱۴۶	حکایتی در افعال غیراختیاری انسان در حالت خواب (ت)
۱۴۷	محوریت مبنای عمل حضرت خضر و ملائکه بر اجرای اراده و مشیت الهی
۱۴۷	توغّل در احساسات و ظواهر، علت عدم پذیرش افعال حضرت خضر
۱۴۷	علم حضوری عزرائیل در قبض ارواح
۱۴۸	استغناء حضرت خضر از ملک الموت در اجرای مشیت الهی
۱۴۹	انکشاف مظاهر تجلی باطنی حق برای حضرت موسی، سبب ملاقات او با حضرت خضر
۱۴۹	شرح علم حضوری خضر در آثار حافظ و مولانا
۱۵۰	تنوع کیفیت نزول تقدیر الهی از عالم امر
۱۵۰	ضرورت علم حضوری خضری برای استاد طریق

مجلس بیست و هفتم

لزوم سیر ترتیبی در مراتب علم پروردگار

۱۶۹ - ۱۵۳

۱۵۵	تدریجی بودن طی مراتب معنوی و استحاله طفره در سلوک
۱۵۶	تشبیه طی مراتب کمالی به تحصیل در مراحل علوم ظاهری، در لزوم رعایت ضوابط
۱۵۷	تناسب تکالیف با مراتب معنوی
۱۵۷	مرتبه اول: اکتفا به انجام تکالیف ظاهری و وصول به مراتب نازل بهشت
۱۵۷	مرتبه دوم: عدم اکتفا به انجام تکالیف ظاهری و انکشاف صور علمی پروردگار
۱۵۷	تجرّد حقیقت لذت و ابتهاج و عدم سنخیت آن با امور مادی

۱۵۸ واسطه‌گری مغز انسان برای ادراک لذات مجرده از عالم ماده
۱۵۸ ابتهاج حاصل از صرف تمثیل صورت اولیاء در منامات
۱۵۹ مرتبه سوم: عمل به تکالیف خاص و ادراک معانی ناب توحیدی
۱۵۹ ادراک علوم از ذات پروردگار بدون وساطت ماسوی الله
۱۵۹ شرح روایت نبوی «لی مع الله حالات لا یسعها ملک مقرب و لا نبی مرسل»
۱۵۹ عجز جبرائیل امین از تحمل مقام علم اطلاقی رسول خدا
۱۵۹ حصول مراتب مختلف علم برای ماسوی به واسطه افاضه جبرائیل امین
۱۶۰ تمثیل احاطه علمی جبرائیل برای رسول خدا در هنگام نزول سوره علق
۱۶۱ اشراف علمی جبرائیل بر تمام مراتب عوالم ربوبی
۱۶۱ نقصان جبرائیل نسبت به رسول خدا در دو جنبه ذات و آثار ذات
۱۶۲ امکان وصول امت پیامبر به مرتبه علم اطلاقی آن حضرت
۱۶۲ اعتراض مرحوم حداد پیرامون عجز جبرائیل از تصور عظمت مقام اولیاء
۱۶۳ مقصود مرحوم حداد از اعتراض به صحبت پیرامون مقام جبرائیل امین
۱۶۳ حکایت انصراف توجه شاگردان مرحوم قاضی از استاد خود، به واسطه مشاهده تصاویر ایشان
۱۶۴ بازماندن از حقیقت ولی الهی به واسطه توقف در تصویر او
۱۶۴ حکایت طلب استغفار ابابکر و عمر از مالک بن نویره در حضور رسول خدا
۱۶۹ تحصیل هر مرتبه از نور علم به واسطه عمل به تکلیف در مرتبه قبل
۱۷۱ - ۱۹۸	فهارس عامه

مجلس بیستم

ضرورت حرکت بر طبق مبانی علمی و یقینی در
تمام مراحل سلوک

سیزدهم محرم الحرام ۱۴۲۰ هجری قمری

أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْمُرْسَلِينَ
وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
و اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

امام صادق عليه السلام به «عنوان بصری» می فرماید:

يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، لَيْسَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ؛ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ
و تَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ. فَإِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوَّلًا فِي نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعُبُودِيَّةِ وَ
اطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ وَ اسْتَفْهِمِ اللَّهَ يُفْهِمَكَ.

ای اباعبدالله، علم به فراگیری و یاد گرفتن نیست؛ بلکه نوری است که در قلب
کسی که خداوند بخواهد او را هدایت کند واقع می شود. اگر به دنبال علم و نور
هستی اولاً در نفس خویش حقیقت عبودیت را جستجو کن و خود را در مرتبه
و مقام عبد قرار بده و سپس علمی را طلب کن که آن را همیشه استعمال کنی.
از خداوند همیشه طلب فهم کن، خداوند نیز به تو می فهماند (و اگر از غیر او
که نور مطلق و موکد علم است طلب کردی، خبری از فهم نخواهد بود!)^۱

۱. می توان گفت این عبارات امام صادق علیه السلام اعجاز است و غیر از امام علیه السلام کسی
نمی تواند آن را بیان کند.

هرکسی که در مقام هدایت نیست، آنچه در قلب اوست و از او تراوش می‌کند ظلمت است. خدا و امام زمانی که چنین فردی - با هر شخصیت و موقعیتی - نام می‌برد، ظلمت است و پیغمبر و امیرالمؤمنینی که او می‌گوید، در حقیقت ابوبکر و معاویه است؛ زیرا از آن «علی» نور تراوش می‌کند و با انتشار ظلمت او دیگر علی نخواهد بود. علی نورانی علی بن ابی طالب است و علی غیرنورانی افرادی ظلمانی مانند معاویه، عمروعاص و یزید هستند؛ افرادی که فقط اسمشان علی است که «علی» نمی‌شوند!

تصور ما این است که علم مقدماتی لازم دارد و برای تحصیل آن در هر فن و مهنه‌ای، باید نزد استادی به مدرسه و مکتب رفت؛ در صورتی که امام صادق علیه السلام در فقره اول می‌فرماید: «علم با فراگیری حاصل نمی‌شود» و آن را جدای از تعلم می‌داند.

در آیات قرآن و احادیث، عبارات بسیاری وارد شده است که مردم را به علم و یقین ترغیب می‌کند و سعادت را در آن می‌داند.^۱ در مرام و مکتب درویشی و

۱. رجوع شود به *الکافی*، ج ۱، ص ۷۱ - ۳۰.

نهج البلاغه (عبده) ج ۲، ص ۴۴:

«فإنَّ العَامِلَ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَالسَّائِرِ عَلَىٰ غَيْرِ طَرِيقٍ فَلَا يَزِيدُهُ إِلَّا بُعْدًا مِنْ حَاجَتِهِ؛ وَ العَامِلُ بِالْعِلْمِ كَالسَّائِرِ عَلَىٰ الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ.»

ترجمه: «عاملی که بدون علم عملی را انجام می‌دهد مانند کسی است که در غیر از مسیر درست حرکت می‌کند؛ در نتیجه حرکت و سیر او جز دوری از مقصد حاصلی ندارد. و عاملی که به علم خود عمل می‌کند مانند کسی است که در راه واضح و مشخص قدم برمی‌دارد.» (محقق)

تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۶۱:

«العَمَلُ بِلا عِلْمٍ ضَلَالٌ. لَنْ يَصْفُوَ الْعَمَلُ حَتَّىٰ يَصِحَّ الْعِلْمُ. لَنْ يَزُكَّو الْعَمَلُ حَتَّىٰ يُقَارِنَهُ الْعِلْمُ. لَا خَيْرَ فِي الْعَمَلِ بِلا عِلْمٍ. لَا خَيْرَ فِي الْعَمَلِ إِلَّا مَعَ الْعِلْمِ. قَدَّرَ ثَمَّ اقْطَعَ وَ فَكَّرَ ثَمَّ انْطَقَ وَ تَبَيَّنَ ثَمَّ أَعْمَلَ.»

ترجمه: «عمل کردن بدون علم ضلالت و گمراهی است. تا وقتی که علم صحیح نباشد عمل ↵

صوفیانه، تعابیر فریبنده و ترهاتی نظیر «آقا بیا تا بعد نتیجه را ببینی! فعلاً اینجا سرت را بالا مگیر و حرف نزن!» بنده چه دعوی کند، حکم خداوند راست!«^۱ بسیار زیاد است؛ اما در مکتب اسلام این عبارات جایی ندارد.

حسن صباح فرد بسیار زیرکی بود که با ترفندهایی مردم را به دور خود جمع کرده بود؛ گرچه بعضی از کارهایش نیز واقعیت داشت. در حالات او می‌خواندم که: روزی سوار بر کشتی بود که دریا طوفانی شد؛ به عرشه آمد و خطاب به مردم گفت: «خاطر همه شما جمع باشد؛ به من الهام شده است که این کشتی به سلامت به ساحل می‌رسد.»

در این هنگام رفیق و محرم سر او پرسید: «من که تو را می‌شناسم؛ این فریب و دغل برای چیست؟!» در پاسخ گفت: «از دو حال خارج نیست: اگر زنده به ساحل برسیم، همه فکر می‌کنند الهام بوده است و مرید من می‌شوند؛ اگر هم مُردیم و به ساحل نرسیدیم که دیگر کسی نیست تا مرا بازخواست کند!»

پیغمبر و امیرالمؤمنین هیچ‌گاه مردم را فریب ندادند و همیشه می‌فرمودند

صاف و خالص نمی‌شود. عمل تا وقتی که همراه علم نباشد پاک و پاکیزه نمی‌شود. در عمل بدون علم خیری نیست. عمل فایده‌ای ندارد مگر همراه با علم. اول اندازه بگیر، بعد پارچه را ببر و اول فکر کن سپس شروع به صحبت کن؛ اول راه صحیح را بشناس سپس عمل کن.» (محقق) *الکافی*، ج ۱، ص ۴۴:

«عن ابن فضالٍ عَمَّن رَوَاهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "مَنْ عَمِلَ عَلَىٰ غَيْرِ عِلْمٍ كَانَ مَا يُفْسِدُ أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُ."»

ترجمه: «ابن فضال از شخصی که از امام صادق علیه السلام روایت کرده است نقل می‌کند که آن حضرت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: "هرکس که بدون علم عملی انجام دهد، فسادی که به بار می‌آورد از اصلاحی که ایجاد می‌کند بیشتر خواهد بود."» (محقق) ۱. *غزلیات سعدی*:

بنده چه دعوی کند حکم خداوند راست گر تو قدم می‌نهی تا بنهم چشم راست

مکتب و مرام ما نقد است؛ اگر به دستورات آن عمل کنید، در همان حال شخصاً نتیجه آن را خواهید دید. در قرآن کریم نیز بهشت و جهنم نقد معرفی شده است؛ بهشت و جهنم نسبه نیست.^۱

راجع به ملاقات سیدالشهدا علیه السلام با عمر سعد در قبل از روز عاشورا در تاریخ چنین آمده است:

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِابْنِ سَعْدٍ: «وَيْحَكَ! أَمَا تَتَّقِي اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ مَعَادُكَ؟! أَتُقَاتِلُنِي وَ أَنَا ابْنُ مَنْ عَلِمْتَ؟! يَا هَذَا، ذَرْ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ وَ كُنْ مَعِيَ، فَإِنَّهُ أَقْرَبُ لَكَ مِنَ اللَّهِ؛» (فرمود: وای بر تو! آیا تقوای خداوندی را که معاد و بازگشت تو به سوی اوست، پیشه نمی سازی؟! آیا با من سر جنگ داری در حالی که می دانی من پسر چه کسی هستم؟! ای مرد، از این گروه بگذر و با من باش که این موجب قرب و نزدیکی تو به سوی خداوند است.)

فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: «أَخَافُ أَنْ تُهْدِمَ دَارِي؛» می ترسم خانه ام را ویران سازند!

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَنَا أَبْنِيهَا لَكَ؛» من برای تو آن را بنا می کنم.

فَقَالَ عُمَرُ: «أَخَافُ أَنْ تُؤْخَذَ صَبِيْعَتِي؛» می ترسم که اموالم را بگیرند و مصادره نمایند.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَنَا أَخْلِفْتُ عَلَيْكَ خَيْرًا مِنْهَا مِنْ مَالِي بِالْحِجَازِ؛» من بهتر از آن را از اموالم در حجاز به تو می دهم.

فَقَالَ: «لِي عِيَالًا أَخَافُ عَلَيْهِمْ؛» من نسبت به حفظ جان خانواده ام بیمناکم!

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَنَا أَضْمَنُ سَلَامَتَهُمْ؛» من حفظ و سلامتی آنها را ضمانت می کنم.

در اینجا عمر سعد ساکت شد و پاسخی نداد؛ سیدالشهدا علیه السلام از او روی برگرداندند و فرمودند: «مَا لَكَ؟! ذَبَحَكَ اللَّهُ عَلَى فِرَاشِكَ سَرِيعًا عَاجِلًا،

۱. رجوع شود به همین مجلد، ص ۴۲.

۲. جهت اطلاع بیشتر پیرامون تحقق بالفعل بهشت و دوزخ، رجوع شود به معادشناسی، ج ۱۰،

ص ۸۷؛ مهر تابان، ص ۳۵۸.

و لا عَفَرَ لَكَ يَوْمَ حَشْرِكَ وَ نَشْرِكَ، فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَرْجُوا أَنْ لَا تَأْكُلَ مِنْ بُرِّ الْعِرَاقِ إِلَّا يَسِيرًا؛ تو را چه شده است؟! خداوند سریعاً و عاجلاً تو را در بستر ذبح کند، و در روز حشر و نشت تو را مورد مغفرتش قرار ندهد! به خداوند سوگند که من امید دارم از گندم عراق جز مقدار ناچیزی نخوری و بهره نبری!»^۱

فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: «يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، فِي الشَّعِيرِ عَوْضٌ عَنِ الْبُرِّ؛ با گستاخی به عنوان تمسخر گفت: ای اباعبدالله، جوی عراق مرا از گندم آن کفایت می‌کند.»^۱

آن احمق نادان بخت‌برگشته‌ای که بهشت را نسیه و حکومت ری را نقد پنداشته، نمی‌داند که اصلاً نیازی به تضمین امام حسین نیست، چراکه تمام هشت مرتبه بهشت به اندازه یک سِرْمو و ناخن آن حضرت که نقداً در مقابل او نشسته ارزش ندارد؛ منتها سیدالشهدا علیه السلام به خود نسبت نمی‌دهد و می‌فرماید: من که از همه صادق‌الوعدترم بهشت را برایت تضمین می‌کنم. وقتی امام حسین این‌طور بفرماید، کدام ملک جرئت دارد در قبال ایشان عرض اندام کند؟!^۲

حضرت بهشت نقد خود را در شب عاشورا به اصحاب نشان داد و آنها مراتب خود را مشاهده کردند؛^۳ اما آن بیچاره به وعده ابن‌زیاد شراب‌خوار فریفته شد و به حکومت ری نیز نرسید.

پس از عاشورا ابن‌زیاد حکم حکومت ری را که خود برای او نوشته بود بازگرفت و پاره کرد.^۴ بعد از آن عمر سعد دیوانه شد و کارش این بود که داخل خانه می‌شد اما نمی‌توانست طاقت بیاورد و بیرون می‌آمد. تا اینکه آخر الامر در جریان قیام مختار در فراش خود کشته شد.^۵

۱. مقتل الحسين عليه السلام (خوارزمی) ج ۱، ص ۳۴۷؛ الفتح، ج ۵، ص ۹۲؛ مدینه معجز الأئمة الإثني عشر، ج ۳، ص ۴۸۱.

۲. الخرائج، ج ۲، ص ۸۴۷.

۳. الكامل، ج ۴، ص ۹۳؛ مقتل الحسين عليه السلام (ابومخنف از دی) ص ۲۳۶، تعلیقه.

۴. الأمالی (طوسی) ص ۲۴۳؛ الأخبار الطوال، ص ۳۰۱.

حال کدام نقد و کدام نسیه بوده است؟! چرا انسان از نعمت عقل که خداوند به راحتی در اختیار او قرار داده استفاده نکند؟! او می توانست در شب عاشورا افراد لشکر یزید و لشکر امام حسین را ببیند و به سادگی مقایسه کند که پیروان مدعی خلافت شرب خمر می کنند و می خواهند پسر پیغمبر را بکشند اما از آن طرف صدای قرآن و نماز و مناجات بلند است؛ همان طور که بعضی از افراد با مشاهده همین مسائل در شب عاشورا به امام حسین ملحق شدند.^۱ اما خدا نکند قضایا به نحو دیگری جلوه کند، که در این صورت انسان حق را باطل و باطل را حق می بیند.

مکتب امام صادق مکتب علم و یقین است، و در باطل و خلاف بودن طریقی که ظن و تخمین را جایگزین علم و عقل کند هیچ شک و شبهه ای وجود ندارد. بنده یک بار راجع به قضیه ای از شخصی سؤالی پرسیدم؛ در پاسخ گفت: «شاید این طور باشد!» به او گفتم: «شاید و احتمال دارد و ممکن است را من نیز می دانم؛ جواب مرا با ذکر دلیل بگو.»

در مکتب امام صادق، «شاید، محتملاً، ممکن است» وجود ندارد و آیات قرآن نیز نقطه ضعف حرکت های اجتماعی مردم را پیروی و متابعت از ظن می داند؛^۲ خداوند متعال می فرماید:

﴿وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾^۳ «متابعت اکثر مردم فقط از مجرد ظن و گمان است؛ حقاً که ظن در هیچ مرحله و به هیچ وجه انسان را از حق بی نیاز نمی نماید.»

نودونه درصد از بدبختی ها، تشویش ها، خلاف ها، و فجایعی که در دنیا اتفاق می افتد در تبعیت از ظن است؛ مگر طرز تفکر و رفتار چند درصد از اشخاص براساس علم است؟!

۱. مشیرالاحزان، ص ۵۲؛ اللهوف، ص ۵۷.

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به معادشناسی، ج ۵، ص ۲۹۱.

۳. سوره یونس (۱۰) آیه ۳۶.

ابتلای بشریت به مسائل دنیای امروز به جهت آن است که این اصل مهم فطری، عقلایی و اسلامی رعایت نمی‌شود. افراد حرفی را از شخصی به‌طور ناقص می‌شنوند یا اینکه متوجه منظور او نمی‌شوند و بعد حمل بر خلاف کرده و به او اهانت و قطع رابطه می‌کنند. بسیاری از اختلافات و جدایی‌ها از برداشت اشتباه ایجاد می‌شود. درحالی‌که با تحقیق مشخص می‌شود اصلاً چنین چیزی نبوده است. اینکه فردی بدون نام بردن از شخص خاصی مطلبی را نقل می‌کند ولی مخاطب براساس ذهنیات و بعضی از قرائن حدس می‌زند که منظور او فلان شخص است و برداشت خود را نقل می‌کند، تهمت و حرام است و با عنوان سلوک سازگار نیست. به‌عنوان مثال، بنده چندی پیش مسئله‌ای را مطرح کرده بودم که منظور دیگری داشتم، اما به شخصی گفته بودند: «آقا این مطلب را راجع به شما گفته است!»

تمام اختلافات و نابسامانی‌های جوامع بشری، جوامع شیعه و حتی جمع خود ما به‌خاطر پیروی از ظن است. صرف‌نظر از عامه مردم خود ما نیز به این مسائل مبتلا هستیم و باید مرور کنیم که چند درصد از بنای حیات اجتماعی و شخصی خود را بر علم، و چند درصد را بر ظن و تخمین گذاشته‌ایم.

معنای مراقبه‌ای که بزرگان سیروسلوک و مرحوم والد همیشه به تلامذه خود توصیه می‌کردند، این است که در کارهای روزمره عبرت بگیریم.

فرض کنید خداوند در وجود شما کامپیوتری گذاشته و تمام کارها و صحبت‌هایی را که از صبح تا شب انجام می‌دهید، در پرونده‌ای ضبط می‌کند. شب در موقع خواب آن را باز کنید و تمام کارهای خود را در ارتباط با زن و فرزند، رفیق و شریک و افراد مختلف در خیابان، از قبل اذان صبح تا به شب همین‌طور مدنظر قرار دهید و نحوه صحبت کردن و برداشت‌های خود را در تمام این مدت مرور و ارزیابی کنید تا مشخص شود که چند درصد از آنها براساس علم و چند درصد براساس توهم بوده است؛ نسبت به توهمات و تخیلات تصمیم بگیرید و اقدام

نمایید، و این معنای مراقبه است. مراقبه یعنی صحیح فکر کردن و اندیشیدن، و صحیح گفتن و عمل نمودن.

قرآن می‌گوید: ظن به‌هیچ‌وجه من‌الوجه کفایت از علم نمی‌کند^۱ و اسلام ما را به‌سوی علم حرکت می‌دهد. امام صادق علیه‌السلام در اولین کلام خود به «عنوان بصری» می‌فرماید: «یا ابا عبد الله! لیسَ العلمُ بالتَّعلم؛ علم و یقین به تعلّم و یاد گرفتن نیست.»

خداوند در وجود مرحوم حاج هادی ابهری به‌واسطهٔ توسلات و صدق نیت و خلوصی که داشت، نوری قرار داده بود.^۲ مرحوم آقا می‌فرمودند:

در قلب حاج هادی نوری است که ممیّز بین حق و باطل است.

حاج هادی سواد خواندن یک کلمه را نداشت و حتی نمی‌توانست امضا کند و به‌جای امضا از مهر استفاده می‌کرد؛ اما مرد زنده‌دلی بود. روزی به ایشان گفتم: «حاج هادی، تو با این بی‌سوادی چطور آدرس را پیدا می‌کنی و شب‌ها در جلسات شاگردان مرحوم آقای انصاری حضور پیدا می‌کنی؟» گفت:

وقتی از تاکسی پیاده می‌شوم بو می‌کشم، هر جا که بو می‌آید، به همان جا می‌روم!

در مرتبه‌ای دیگر سؤال کردم: «حاج هادی، اینکه گفتی بو می‌کشم، امشب هم به این صورت آمدی؟» گفت:

امشب کبوتری در جلوی من راه افتاد و به هر طرفی که می‌رفت من هم

۱. سوره نجم (۵۳) آیه ۲۸؛ سوره یونس (۱۰) آیه ۳۶.

۲. معادشناسی، ج ۱، ص ۱۰۸:

«دوستی داشتم صاحب‌ضمیر و روشن‌دل و متقی و دل‌سوخته و حَقّاً از عاشقان حسینی بود، بسیار بافهم، به نام حاج هادی خان صنمی ابهری؛ ۸۲ سال عمر کرد و پنج سال است رحلت کرده. مدت رفاقت من با او قریب هجده سال طول کشید و من با او صیغهٔ اخوت خوانده بودم و به استشفاع از او امیدمندم.»

به دنبال او حرکت می‌کردم تا بر بام این منزل نشست؛ من در زدم و در را باز کردند.

این نور علم است که البته شدت و ضعف و مراتبی دارد.

ایشان فردی بود که کلک را از راست تشخیص می‌داد. دانشگاه ندیده بود، روان‌کاوی و روان‌شناسی نخوانده بود و تجربه علمی نداشت، اما وقتی شخص صحبت می‌کرد، بسیار رک و صریح به او می‌گفت: «ای کلک! ای منافق!» و این یکی از معایب ایشان بود.

روزی در مجلسی که مملو از اعظام و روحانیون سرشناس طهران - مانند مرحوم فلسفی و مرحوم سید احمد خوانساری - بود، شخصی از بستگان نزدیک ما به حاج هادی ابهری می‌گوید: «حاج آقا، چُخ مخلصیم!» حاج هادی در حضور همه در پاسخ می‌دهد: «چُخ دروغ می‌گویی! آیا ثابت کنم که دروغ می‌گویی؟» در اینجا مرحوم والد به ایشان اشاره کردند که سکوت کند.

حاج هادی می‌گفت: «از میان علماء و مراجع، در مرحوم سید محمد هادی میلانی اخلاص وجود دارد.» حاج هادی به مرحوم میلانی ارادت داشت و هر موقع به مشهد مشرف می‌شد، در مجالس ایشان شرکت می‌کرد؛ مرحوم میلانی نیز با او مأنوس بودند و در منزل خود از او پذیرایی می‌کردند.^۱

باری، مرحوم حاج هادی ابهری به واسطه نور قلبش صداقت افراد را تشخیص می‌داد و دیگر به اینکه از دهان فرد چه حرفی بیرون می‌آید، نگاه نمی‌کرد. این‌گونه افراد را نمی‌توان با جمله‌سازی و کلمات شیرین و عبارتهای

۱. مرحوم آیه‌الله سید محمد هادی میلانی مرد بزرگ و بااخلاص و باصفایی بود. مرحوم علامه طباطبایی نیز به ایشان نظر داشتند. به یاد دارم که مرحوم علامه طباطبایی شب‌ها در صحن نو، پشت سر ایشان نماز می‌خواندند، منتها در کناری می‌ایستادند. بنده شخصاً از مرحوم علامه طباطبایی شنیدم که وقتی شخصی راجع به امر تقلید از ایشان سؤال کرد، در جواب فرمودند: «من آقای میلانی را در نظر دارم.»

جذاب فریب داد و لذا این نور در سعادت انسان مهم است.

اما کسی که آن نور را ندارد زندگی او جهت نمی‌یابد، و لذا بسیاری از اهل علوم متداول، در مسائل حساس و حیاتی زندگی خود دچار نوسانات، تزلزل‌ها و انحرافات شدند و از مسیر حقی که سرنوشت‌ساز است، کناره گرفتند. خدا نکند که این افراد بخواهند براساس منویات و مشتتهیات نفسانی خود حرکتی را پیش بگیرند که در آن‌موقع از این ابزار علوم ظاهری برای توجیه مرام خود کمک می‌گیرند و ممکن است دنیایی را به فساد بکشانند؛ و لذا امام صادق علیه السلام به «عنوان بصری» می‌فرماید:

«إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَن يَرِيْدُ اللّٰهَ تَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ؛ خداوند نور علم را در

قلب هرکسی که می‌خواهد او را هدایت کند قرار می‌دهد.»

بنده در تجربه شخصی خود افراد بسیاری را دیده‌ام که گرچه دارای معلوماتی بودند، ولی چون آن نور را به‌کفایت نداشتند، نتوانستند از زندگی علمی خود استفاده کافی و شافی را ببرند. افرادی که به‌واسطه مشاهده مسائلی در دام بعضی از جریانات می‌افتند آن نور را ندارند و نمی‌توانند خلاف را تشخیص دهند و گرفتار می‌شوند؛ لذا انسان یا باید نور داشته باشد یا حداقل با شخص خبیری در ارتباط باشد.

حدوداً هشت‌ساله بودم که بعد از جریان پانزده خرداد سنه چهل‌ودو به‌اتفاق مرحوم والد - رضوان الله علیه - به مشهد مشرف شدیم. ایشان در آن‌موقع هنوز کم‌وبیش با بعضی از جریانات و افراد وابسته به وقایع سنه چهل‌ودو - من جمله مرحوم آقای مطهری - ارتباط داشتند و در بعضی جلسات شرکت و مسائل را تعقیب می‌کردند. اغلب آن جلسات بعد از ساعت یازده شب برگزار می‌شد و بنده نیز گاهی در حیات آنها به بازی مشغول بودم و گاهی هم در خود آن مجالس حضور داشتم، و لذا در همان موقع نسبت به برخی مسائلی که باید بعد از انقلاب انجام شود، اطلاع پیدا می‌کردم.

در این سفر مرحوم آیه‌الله مطهری از ایشان تقاضا کردند که در مجلسی که در منزل حجة الاسلام واعظزاده خراسانی منعقد می‌شود، شرکت کنند. در آن مجلس جناب آقای واعظزاده، مرحوم آقای مطهری، مرحوم والد آقای طاهر احمدزاده که

بعد از انقلاب نیز تا مدتی مناصب دولتی داشت، آقای محمدتقی شریعتی (پدر علی شریعتی) و بعضی از افراد دیگر شرکت داشتند و صحبت پیرامون کیفیت بیان معارف و طرح مبانی، تزریق فرهنگ اسلامی و چگونگی تربیت مردم به دنبال انقلاب سنهٔ چهل و دو بود. گاهی صحبت به داد و فریاد می کشید و صدای مرحوم والد بلند می شد؛ در میان این افراد کسی که با ایشان درافتاده بود و مطالب را قبول نمی کرد آقای محمدتقی شریعتی بود.

آن روز مجلس تمام شد و ما به مسافرخانه آمدیم. یکی از آقایان طهران که تب داشت و در همان مسافرخانه ما استراحت می کرد و نتوانست در آن مجلس حضور پیدا کند، از مرحوم آقا سؤال کرد: «شما این مجلس را چگونه یافتید؟» ایشان اجمالاً گزارشی دادند و بعد فرمودند: «من از این آقای محمدتقی شریعتی هیچ خوشم نیامد!»

چند ماه بعد از این قضیه، مجلس ختمی در مسجد ارک طهران تشکیل شد و مرحوم والد در آن مجلس شرکت داشتند؛ ایشان در یک طرف مجلس و مرحوم آقای مطهری هم درست در نقطهٔ مقابل نشسته بودند. وقتی که مجلس تمام می شود، آقای مطهری طول مسجد را طی می کنند و نزد ایشان می آیند و می گویند: «آقای محمدتقی شریعتی به طهران آمده، اگر تمایل داشته باشید ما به اتفاق جنابعالی از ایشان دیدن کنیم.» در پاسخ می فرمایند: «خیر، بنده تمایلی برای دیدن ایشان ندارم.» مرحوم آقای مطهری متغیر می شوند و بعد از مکثی می گویند: «پس اگر اجازه بدهید ما به اتفاق ایشان به منزل شما بیاییم!» این بار نیز می فرمایند: «خیر، به این هم تمایل ندارم.» مسئلهٔ ملاقات منتفی می شود و مرحوم آقای مطهری بسیار متلون و متغیر می شوند و خدا حافظی می کنند.

حدود دوازده سال از این قضیه گذشت تا اینکه روزی یکی از آقایان که با مرحوم آقای مطهری مراوده و جلساتی داشت، به منزل مرحوم والد آمد و در حضور بنده به ایشان عرض کرد:

روز گذشته منزل آقای مطهری بودم و از جریاناتی که در حسینیه ارشاد اتفاق افتاده صحبت به میان آمد.^۱ ایشان به مناسبتی ضمن بیان روایت «المؤمنُ كَيْسٌ»^۲ و روایت «لَيْسَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ، إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ»^۳ این مطلب را بیان کردند که:

«علم به واسطه تعلّم حاصل نمی‌شود، بلکه ذكاء و کیاستی که در مؤمن است راه را روشن می‌کند و او را از مهالک نجات می‌دهد. من در این زمینه جریانی را از آقای طهرانی برای شما نقل می‌کنم. روزی بنده از ایشان تقاضا کردم که با هم به دیدن محمدتقی شریعتی که به طهران آمده بود، برویم، ولی ایشان حتی حاضر نشدند که ما در منزل، خدمت ایشان برسیم. مدت‌ها از این برخورد آقای سید محمدحسین حسینی طهرانی در فکر و حیرت و تردید بودم و چه بسا نظر و رأی خود را در این مسئله بر نظر ایشان صائب و راجح می‌دانستم و ایشان را بر این عمل تخطئه می‌نمودم، تا اینکه اخیراً به واسطه قضایایی که بر من گذشت و حقایقی که بر من معلوم شد، تازه متوجه شدم که حق با ایشان بوده است. ایشان دوازده سال قبل از من به خوبی از اسرار نفس و انحراف او مطلع، و بر ضمیر او واقف بوده‌اند، و به مسائلی رسیده بودند که ما اکنون پس از گذشت این مدت طولانی رسیده‌ایم؛ این نیست جز اینکه ایشان در آن وقت از افق دیگری - سوای افقی که ما و امثال ما به آن توجه داریم - به مسئله می‌نگریستند، و از

۱. مرحوم آقای مطهری با علی شریعتی اختلافاتی پیدا کردند و به دنبال این اختلافات حسینیه ارشاد را ترک کردند و دیگر به آنجا نرفتند. بنده در جریان صحبت‌های سرّی و خصوصی مرحوم والد با مرحوم آقای مطهری بودم؛ من جمله اینکه فرمودند: «این حسینیه ارشاد نیست، بلکه عَمْرِيه اضلال است!»

بعد از این جریان، ایشان حسینیه ارشاد را به طور کلی ترک کردند و ارتباطشان تقویت شد و هفته‌ای یک مرتبه به دیدن مرحوم والد می‌آمدند.

۲. غرر الحکم، ص ۴۴؛ عیون الحکم، ص ۳۰.

۳. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۵.

دریچه‌ای غیر عادی و غیر ظاهری مسائل را درمی‌یافتند؛ دریچه‌ای که ما از آن خبر نداریم.^۱

در بزرگی و علمیت و خبرویت و جامعیت مرحوم آیه‌الله مطهری در مبانی فلسفی، عرفانی، فقهی و تفسیری و مفید بودن کتب ایشان برای تمام اقشار، شکی وجود ندارد، ولی مسئله نور علم چیز دیگری است؛ تشخیص حق و باطل، مسئله‌ای است که از یادگیری برخی اصطلاحات و عبارات و مبانی در علوم ظاهری به دست نمی‌آید.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

تَمَجُّدُ الرَّجُلِ لَا يَخْطِئُ بِلَامٍ وَلَا وَاوٍ، خَطِيئًا مِصْقَعًا^۲ وَ لَقَلْبُهُ أَشَدُّ ظُلْمَةً مِنْ
اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ، وَ تَمَجُّدُ الرَّجُلِ لَا يَسْتَطِيعُ يَعْبُرُ عَمَّا فِي قَلْبِهِ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبُهُ يَزْهَرُ كَمَا
يَزْهَرُ الْمِصْبَاحُ.^۳

«شما مردی را می‌یابید که چنان در بیان عبارات استیلاء و تسلط دارد که حتی در یک حرف همچون لام و واو اشتباه نمی‌کند ولی دلش از شب ظلمانی تاریک‌تر است، و شخص دیگری را می‌یابید که قدرت بیان از مافی‌الضمیر خود ندارد اما قلبش چون چراغ درخشنده نور می‌دهد.»

برخی در پروراندن مطالب حذاقت خاصی دارند؛ مثلاً اگر راجع به موضوع عدالت یا نفاق دو ساعت هم صحبت کنند، آن قدر از امثله و حکایات زیبا بدون یک بار تکرار و اشتباه، مطلب بیان می‌کنند که انسان اصلاً خسته نمی‌شود. می‌گویند اگر

۱. رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۲.

۲. نگرشی بر مقاله قبض و بسط تنوریک شریعت، ص ۱۳۷، تعلیقه:

«محقق فیض فرموده است: "المِصْقَعُ هم با سین و هم با صاد صحیح است. و به معنای بلیغ یا کسی که صدایش بلند است و یا کسی که به طور مسلسل سخن می‌گوید و در گفتارش لرزه و لکنت نیست، می‌باشد.»

۳. الکافی، ج ۲، ص ۴۲۲.

شخصی یک جمله را در یک ساعت دو بار تکرار نکند، بسیار بلیغ است؛ اما مسئله بلاغت و کیفیت عالی ایراد مطالب، هیچ ارتباطی با دل پاک و صاف و نورانی داشتن ندارد. مگر هیتلر با قدرت بیان خود چنان تحوّل ایجاد نمی کرد که تمام افراد شیفته او می شدند و خود را برای جان فشانی آماده می کردند؟!

لذا در روایتی آمده است که:

«وإنّ منّ البیانِ لیسحرّاً؛ بعضی از اقسام بیان و صحبت، سحر است.»^۱

سحر آن است که به نحوی قوای دراکه شخص در تحت تسخیر قوه تخیلی ساحر درآید که دیگر آن شخص نتواند فکر و تعقل کند و با تلبیس، حق را به جای باطل و باطل را به جای حق تلقی نماید. در بعضی از اقسام بیان نیز که در آن، بلاغت و شیوایی به اوج خود می رسد، چنان گوینده مخاطب خود را مجذوب می کند و قوه دراکه او را به تسخیر درمی آورد که دیگر او نمی تواند صحیح فکر کند.

اما در مقابل این عده، افرادی هستند که چنین قدرتی ندارند ولی قلب آنها مانند چراغ روشن درخشندگی دارد و می توانند حق را از باطل تشخیص دهند، و این همان مراد از «العلم نور» در کلام امام صادق علیه السلام است.

امیدواریم که خداوند متعال ضمیر ما را به نور ایمان و هدایت منور کند و از آنچه موجب تشویش و اضطراب و تزلزل در ثبات قدم است دور نماید! و امیدواریم که خداوند دست همه ما را بگیرد و از نور هدایتی که به تمام بزرگان و اولیاء ارزانی داشته بی نصیب مفرماید!

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۹.

مجلس بیست و یکم

کیفیت غلبه قوای وهمی بر مبانی علمی

محرم الحرام ۱۴۲۰ هجری قمری

أعوذُ بالله من الشيطانِ الرجيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْمُرْسَلِينَ
وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَاللَعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

امام صادق علیه السلام به «عنوان بصری» می فرماید:
يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، لَيْسَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ؛ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ
وَتَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ.

«علم به واسطه تعلّم حاصل نمی شود؛ بلکه نوری است که خداوند متعال در
قلب کسی که اراده و مشیتش به هدایت او تعلق گرفته است، قرار می دهد
(تا به وسیله آن نور مسیر کمال را طی کند و بتواند خود را از انحرافات و
مزلات و مهالکی که نوعاً برای افراد بشر پیش می آید، محفوظ نگاه دارد.)»
در جلسه گذشته عرض شد که علم به معنای یقین و کشف واقع است. اگر
ثبوت یک مطلب برای انسان به نحوی باشد که هیچ گونه شک و شبهه‌ای در آن راه
نداشته باشد، به آن مرتبه علم می گویند.

حال آیا عموم مردم در اجتماعات، محاورات، تصمیمات، شهادتات و قضاوات
به این کیفیت هستند؟! اگر چنین است، چطور ممکن است برای افراد با کمترین

شبهه‌ای تبادُل عقیده پیدا شود؟! مگر می‌شود در دل شخصی که چراغ نورافشان را می‌بیند، شک و شبهه به وجود آورد؟! با دقت مختصری در ارتباطات عوام و خواص متوجه می‌شویم که غالب آنچه را یقین و علم می‌دانند، اگر نگوئیم شک و تخیل است، از مصادیق ظن و گمان است و به ندرت برای کسی علم پیدا می‌شود.

حرکت معاویه و اهل شام در جنگ صفین و مقابله با امیرالمؤمنین علیه السلام به واسطه اخبار و روایاتی بود که توسط بعضی از اصحاب نادان و معاند پیغمبر جعل شده بود.^۱ کسانی مثل سمره بن جندب و ابوهریره اجیرشده معاویه بودند و

۱. امام شناسی، ج ۶، ص ۲۰۱:

«معاویه فرستاد نزد سمره بن جندب و پیام داد: یکصد هزار درهم می‌دهم تا برای مردم روایت کنی که آیه قرآن ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾* «بعضی از مردم هستند که به جهت به دست آوردن رضای خدا، جان خود را می‌دهند و به خدا می‌فروشند، و خداوند به بندگان خود مهربان است» درباره ابن ملجم مرادی که شقی‌ترین کس از قبیله مراد بوده است، نازل شده است؛ و آیه: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ﴾* «وإذا تولى سعى في الأرض ليفسد فيها ويهلك الحرث والنسل والله لا يحب الفساد»* «وإذا قيل له اتق الله أخذته العزة بالإثم فحسبه جهنم ولبئس المهاد»* «و بعضی از مردمان هستند که سخنان آنها بسیار زینده و فریبنده و برای زندگی دنیا خوشایند و نیکوست، و چون سخن گویند خدا را بر صدق مدعای باطنی و دل خود گواه می‌گیرند، درحالی که دشمن‌ترین و سرسخت‌ترین دشمنان به اسلام و قرآن‌اند»* و چون پشت کنند، و (ای پیامبر) از نزد تو بروند، آنچه در توان دارند برای فساد در روی زمین، و از ریشه برانداختن نسل مردم، و خراب کردن منافع و زراعت و درختان به کار برند، و خداوند فساد را دوست ندارد»* و چون به آنها گفته شود: «از خدا بپرهیز!» چنان مقام شخصیت‌طلبی و عزت او را به گناه درگیرد، و باد غرور در سر بدواند، که هیچ جایگاهی جز جهنم و آن محل پست و سوزاننده برای آنان بهتر نباشد» درباره علی بن ابی طالب نازل شده است.

سمره بن جندب قبول نکرد، معاویه دویست هزار درهم داد، سمره قبول نکرد، معاویه چهار صد هزار درهم داد، سمره قبول کرد.

* سوره بقره (۲) آیه ۲۰۷.

** سوره بقره (۲) آیه ۲۰۴-۲۰۶.

برخلاف و ضدّ موقعیت امیرالمؤمنین برای مردم شام روایات جعلی نقل می‌کردند.^۱ جمعیت شام هم فکر نکردند چگونه ممکن است پیغمبر علیه داماد و جانشین خود این مطالب را بفرماید.

مگر می‌شود آن‌قدر حماقت در میان مردم وجود داشته باشد که شخصی در بالای منبر مسجد شام خبری جعلی علیه امیرالمؤمنین نقل کند و معاویه براساس آن بتواند لشکری عظیم حرکت دهد و در مقابل حضرت بایستد؟!^۲ مگر ممکن است معاویه، امیرالمؤمنین را به‌عنوان فردی مخالف با رسول خدا معرفی کند و مردم اصلاً این مطلب را نفهمند؟! علت آن است که تفکر مردم به‌طورکلی براساس تخیل است نه براساس علم و یقین. چه بسا نوجوانی سیزده‌ساله قضیه‌ای را نقل می‌کند و یک مرد شصت‌ساله می‌پذیرد؛ چراکه هنوز قوای عقلانی او در عالم صباوت و طفولیت گرفتار است.

چنان‌که نظیر این قضیه برای خود ما اتفاق افتاد. در اوایل انقلاب از این طرف و آن طرف تلفن می‌کردند و می‌پرسیدند: «آیا شما عکس رهبر انقلاب حضرت آیه‌الله خمینی را در ماه دیده‌اید؟!»

حتی یک فرد شصت و پنج‌ساله از اقوام نزدیک پدر ما که شخصی تحصیل‌کرده، مجرب و پخته بود، به ایشان تلفن کرد و گفت: «آقا! شما هم به پشت‌بام بروید و تماشا کنید؛ من این تصویر را می‌بینم!» مرحوم والد هم خندیدند و فرمودند: «آقا جان! این حرف‌ها چیست؟!»^۳

۱. سمره‌بن جندب بعد از شهادت امیرالمؤمنین و ابوهریره در زمان حیات حضرت به نزد معاویه در شام رفتند.

۲. الفارات، ج ۲، ص ۲۰۸؛ ابوهریره، ص ۳۱؛ شرح نهج البلاغه (ابن‌ابی‌الحدید)، ج ۲، ص ۳۰۲ و ج ۴، ص ۶۳.

۳. جرعه‌ای از دریا، ج ۳، ص ۶۶۹:

«آقای اخوان مرعشی می‌گفت: ﴿

ببینید قوه تخیل بشر چقدر قوی است که خرافی‌ترین مطلب نیز برای او امری مسلّم جلوه می‌کند! آیا شما از این مطلب بی‌اساس‌تر سراغ دارید؟! ماه چه ربطی به عکس‌شخص دارد؟! اما وقتی یک شخص به کسی بگوید و او نیز برای فرد دیگری نقل کند، به تدریج همه افراد در تمام شهر و کشور همین مطلب را می‌گویند.

ما که باید در تمام دنیا به‌عنوان ملتی متفکر، مبادی آداب و موازین انسانی و اسلامی و مؤدّب به آداب منطقی و عقلانی مطرح باشیم، به این کیفیت معرفی می‌شویم. خارجی‌ها به ما می‌خندند و می‌گویند: «نگاه کنید! همه اینها مانند هم هستند!» چقدر زشت و غلط است!

علت آن است که توده مردم در دریای تخیل و توهم غوطه‌ور هستند. شخصی در آن طرف دنیا خوابی می‌بیند و آن خواب به‌عنوان یک اصل ارزشمند در حرکت یک ملت مطرح می‌شود و به آنها خط می‌دهد. یک خواب، ملتی را از مسیر واقعی خود برمی‌گرداند و به سمت مخالف حرکت می‌دهد؛ درحالی‌که شاید شخص در اثر دعوا کردن یا پُری شکم و یا بر پایه تخیلات این خواب را دیده باشد.

☞ در مشهد، من، آقای خامنه‌ای، آقای طبسی تولیت، آقای میرزا جواد آقا تهرانی، آقای آشیخ علی فلسفی و آشیخ مهدی نوقانی در اتافی بودیم. گفتند: الآن عکس آقای خمینی در ماه ظاهر شده است. ما انکار کردیم و گفتیم این چنین نیست.

آقای طبسی گفت: «آقا بیایید ببینید! الآن پیدا است!» و به زور ما را بیرون کشانید. آمیرزا جواد آقا تهرانی که می‌دانست این حرف اصلی ندارد، از اتاق بیرون نیامد. من به ماه نگاه کردم و گفتم: «من که چیزی نمی‌بینم.» آقای طبسی با تندی گفت: «تو همیشه مناقشه می‌کنی؛ نباید همه چیز را انکار کنی!» آقای فلسفی گفت: «من چیزی حس نمی‌کنم.» آقای خامنه‌ای گفت: «چشم‌های من ضعیف است لذا نمی‌توانم شهادت بدهم، ولی مثل اینکه کَلَف‌های ماه [لکه‌های روی ماه] قدری بیشتر شده است.» یعنی مثل اینکه تفاوتی حس می‌کنم. آشیخ مهدی نوقانی گفت: «من عبا و عمامه‌ای می‌بینم، ولی خوبی است یا خمینی، تشخیص نمی‌دهم.»

غرض اینکه علاقه افراد در ادراک آنها اثر می‌گذارد.»

آری، مصیبت ما این است که برخلاف رهنمودهای بزرگان و اولیای الهی، با یک خواب تمام موازین علمی و منطقی و مُدرکات لایتخلف را کنار می‌گذاریم؛ با یک خواب، فاسق را به مرتبه تقدس می‌رسانیم، و فرد مقدسی را به مرتبه فسق می‌کشانیم. پیغمبر می‌توانست بگوید هرکسی خوابی دید به خوابش عمل کند؛ درحالی‌که در دستورات شرع به این امر تکلیف نشده است. در اسلام ادله اثبات احکام فقط عقل و کتاب و سنت و بنا بر بعضی مسالک، اجماع است.^۱ اگر مجتهدی بخواهد حکمی از احکام اسلامی را استنباط کند، باید براساس یکی از این ادله باشد.

خواب و مکاشفه به دو دلیل جزو ادله احکام به حساب نمی‌آیند:

دلیل اول اینکه مسئله خواب بسیار پیچیده و غامض است. حتی بسیاری از افرادی که دارای مراتب و مراحل هستند، در تعبیر خواب آن‌طور که باید و شاید نمی‌توانند به راه صواب بروند.

دلیل دوم اینکه اگر قرار باشد پیغمبر، استنباط احکام را به خواب و مکاشفه و غیره بسپرد، سنگی روی سنگ بند نخواهد شد.

مجتهد نمی‌تواند در مقام فتوا و استنباط، به خواب کمترین ترتیب‌اثری بدهد؛ زیرا خواب‌ها با یکدیگر تعارض پیدا می‌کنند و در مقام تعارض چاره‌ای وجود ندارد. البته اگر خواب توسط بعضی موازین دیگر تأیید شود، حجت خواهد بود.

چندی پیش شخصی نزد بنده آمد و گفت: «آقا! من در مکاشفه دیدم که امام زمان علیه السلام راجع به...» همین‌که خواست از آن قضیه که درباره قضاوت نسبت به موردی بود صحبت کند، گفتم: «شما ابتدا خود مطلب را مطرح کنید. قبل از اینکه این مکاشفه را تعریف کنید جواب شما را می‌دهم تا بدانید که در فتوا و استنباط احکام شرعی نباید به مکاشفه و خواب اعتنا کرد.»

معنا ندارد انسان به پزشکی که بیست سال درس خوانده و در بعضی مسائل

۱. جهت اطلاع بیشتر از مبنای عدم حجیت اجماع، رجوع شود به *اجماع از منظر نقد و نظر*.

تخصّص پیدا کرده، بگوید: «بنده خواب دیدم که شما اگر فلان قرص را به مریض بدهید خوب می‌شود!» خواب در اینجا اهمیت ندارد و طیب باید طبق موازین عمل کند.

البته ممکن است خواب منطبق با موازین پزشکی نیز باشد و انسان باید در چنین مواردی خواب را جزء احتمالات قرار دهد و راجع به آن تحقیق کند؛ چه اینکه انسان باید راجع به هر قضیه‌ای تحقیق کند.

به‌طورعام ترتیب اثر دادن به خواب و مکاشفه برخلاف مرام اسلام بوده و قطعاً مناقض با سلوک الی‌الله است؛ لذا اولین مطلبی که امام صادق علیه السّلام به «عنوان بصری» می‌فرمایند این است که باید به‌دنبال علم و یقین برود و هر قدمی که برمی‌دارد با حجت قرین باشد، نه اینکه از هر فردی کورکورانه و مقلدانه دنباله‌روی نماید.

گرچه در آیات و روایات بر این مسئله تأکید فراوانی شده است،^۱ ولی گویا آن‌قدر در احساسات و تخیلات منغمز هستیم که نمی‌توانیم مطلب را بپذیریم و در مسائل دائماً به‌دنبال ظواهر می‌رویم و آن جنبه را بر جنبه عقلانی و منطقی غلبه می‌دهیم.

۱. سوره اسرا (۱۷) آیه ۳۶:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾.

افق وحی، ص ۱۰۵:

«ای پیامبر، در امور خویش هیچ‌گاه به‌دنبال حدس و گمان مرو و از چیزی که حقیقت آن واقعاً مثل روز برای تو روشن و آشکار نشده است متابعت و پیروی منما. و بدان که در روز بازپسین از گوش و چشم و قلب و یافته‌های آنان از تو سؤال خواهد شد.»

عیون الحکم و المواعظ (لیثی) ص ۵۱۱:

«هَلَكَ مَنْ بَاعَ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ وَالْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَالْأَجَلَ بِالْعَاجِلِ.»

ترجمه: «هلاک شد کسی که یقین را به شک و حق را به باطل و آخرت ابدی و باقی را به دنیای فانی و زودگذر فروخت.» (محقق)

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

لَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقِينًا لَا شَكَّ فِيهِ أَشْبَهَ بِشَكِّ لَا يَقِينَ فِيهِ مِنَ الْمَوْتِ.^۱

«خداوند امر یقینی و مسلمی را که هیچ شکی در آن نیست، شبیه تر به امر مشکوکی که گویی هیچ یقینی در آن نیست مانند مرگ نیافریده است.»

همه ما می دانیم مرگی که فعلاً برای فلان شخص پیش آمده، روزی برای ما نیز پیش خواهد آمد. نسبت به این قضیه کاملاً یقین داریم اما در عین حال طوری برخورد می کنیم که گویا موت برای ما نوشته نشده است. اگر واقعاً به مرگ یقین و باور داشته باشیم، وضع ما این طور نخواهد بود.

در سوره مبارکه تکاثر می فرماید:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * أَلْهَنُكُمْ التَّكَاثُرُ * حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ * كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ * ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ * كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ * ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ * ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾.^۲

«توجه و گرایش به کثرات شما را از یاد خدا منصرف و منحرف کرد * تا وقتی که در آستانه مرگ واقع شده و قبر خود را در برابر دیدگان خود مشاهده نمودید * (ای مردم، شما که به مرگ یقین دارید، تا چند به دنبال کثرت طلبی و تفاخر هستید؟! وقتی جانتان به لب آید و تمام پرده ها کنار رود، متوجه خواهید شد که کثرت طلبی جز خسران و بدبختی نتیجه ای برای شما به بار نیاورده است) * ابداً چنین نیست که قضیه به همین کیفیت بماند و به زودی هر شخص خودخواه و خودپسندی خواهد دانست * و باز هم تأکیداً ابداً چنین نیست که گرایش به کثرات برای شما مفید باشد،

۱. الخصال، ج ۱، ص ۱۴. بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۳۷:

«فی کتاب محمد بن محمد بن الأشعث بإسناده أن مولانا علياً عليه السلام قال: ما رأيتُ إيماناً مع يقينٍ أشبهَ منه بِشَكِّ عَلَى هَذَا الْإِنْسَانِ.»

ترجمه: «ندیدم در انسان ایمانی مانند ایمان به مرگ که یقین به آن بیشتر شبیه به شک باشد.» (محقق) ۲. سوره تکاثر (۱۰۲).

به زودی خواهید دانست * ابدأ چنین نیست؛ اگر شما به علم الیقین می دانستید و از حقیقت امر مطلع می شدید، * هرآینه حقیقت دوزخ را (که حقیقت توجه به کثرات و باطن توجه به غیر خداست) می دیدید * و سپس آن را به عین الیقین درمی یافتید * و پس از آن شما از نعیم ولایت مورد سؤال قرار می گرفتید.»^۱

آیه نمی فرماید اگر در آینده علم الیقین داشته باشید جهنم را می دیدید؛^۲ آیه به آینده اشاره نمی کند و می فرماید: «این از نقصان شماست که علم ندارید و الا الآن جهنم را می دیدید.» حال چگونه ممکن است کسی لهیب جهنم یا نعمت های بهشت را ببیند و این طور عمل کند؟!

قضیه حارثه بن مالک مصداق ﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرُونَ الْجَحِيمَ﴾ است. معنای اینکه او به پیغمبر عرضه داشت: «یا رسول الله، من الآن جهنم و بهشت و افرادی را که در آن معذب یا متنعم هستند، می بینم» آن است که ای رسول خدا، من همین الآن افرادی را که در اطراف شما نشسته اند، می بینم که کدام یک از آنها در جهنم یا بهشت هستند. اما چون مهلتی وجود دارد و نباید آبروی کسی برده شود، حضرت او را ساکت کردند که فعلاً قرار نیست پرده ها را کنار بزنم و آبروی افراد را بریزی.^۳

حال آیا اصلاً ممکن است حارثه بن مالک که الآن بهشت و جهنم را می بیند

۱. البته شأن نزول آیه ناظر به این قضیه است که در زمان جاهلیت بعضی از قبایل در مورد بزرگان و شجاعان خود نسبت به بعضی دیگر تفاخر می کردند. اگر قبیله ای بر قبیله دیگر ترجیح پیدا می کرد، آن گاه قبیله مرجوح می گفتند: «باید مرده ها را نیز بشماریم.» لذا به قبرستان می رفتند و آنها را نیز شمارش می کردند.*

* مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۸۱۱؛ مجموعه ورام، ج ۲، ص ۳۰۲.

۲. یکی از آیاتی که دلالت می کند بهشت و جهنم الآن وجود دارد، همین آیه شریفه است. البته اکثر مفسرین به آن اشاره ای ندارند.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۵۴.

دیگر دروغ بگوید، غش در معامله کند، خیانت در امانت کند و برخلاف دستور خدا عمل کند؟! آیا اگر شما کاسه زهر را در جلوی خود ببینید از آن می نوشید؟! چرا در هنگام حرکت در جاده و دیدن تصادف، تا مدتی آهسته می رانید؟! تمام اینها به جهت آن است که ما علم الیقین نداریم و با واقعیت و حقیقت، با شوخی و شک برخورد می کنیم. خبری نقل شده و برای ما مقداری حالت اطمینان حاصل شده است، ولی چقدر خود را در این حقیقت احساس می کنیم؟ «این قدر هست که بانگ جرسی می آید.»^۱

ما را به آنجا دعوت می کنند و می گویند: لزومی ندارد به دنبال طبیب و علاج و دارو بروید؛ علم الیقین پیدا کنید که علم الیقین طبیب و علاج را با خود می آورد. فردی که بیمار شده و درد در تمام شکمش پیچیده ولی علت و ریشه درد را تشخیص نمی دهد باید به دنبال علم الیقین برود؛ اگر علم الیقین داشتیم و درد را می دیدیم، علاجش آسان بود و دیگر با تخیل برخورد نمی کردیم و به مقصد می رسیدیم و در موقعیت خود محکم بودیم و فردی نمی توانست ما را فریب دهد. در این جلسات سعی بر آن است که بیشتر مطالبی را که از مرحوم والد شنیده ام بیان کنم و از پیش خود کمتر دخل و تصرف داشته باشم. یکی از مواردی که ایشان زیاد مطرح می کردند و تذکر می دادند، داستان «خر برفت»^۲ مثنوی است که نکات بسیاری در آن وجود دارد.

درویشی گرسنه از جایی می گذشت، چراغ خانقاه را روشن دید، خرش را به میرآخور^۳ سپرد و وارد شد. مجلسی مهیا بود و همه نشسته بودند ولی بساط

۱. دیوان حافظ، غزل ۲۱۳:

کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست این قدر هست که بانگ جرسی می آید

۲. مثنوی معنوی، دفتر دوم، بخش پانزدهم: فروختن صوفیان بهیمة مسافر را جهت سماع.

۳. لغت نامه دهخدا: «میرآخور: آخور سالار، رئیس اصطبل و مهتران.»

خوردن در کار نبود؛ آنها هم مثل آن مسافر، درویش و بیچاره بودند. رندان به پیر خانقاه گفتند: «شخصی آمده و الاغی هم دارد که در کنار آخور بسته است.» پیر گفت: «از او استمالت کنید و دورش را بگیرید و بگویید: شما سرور ما هستید؛ اگر شما در مجلس ما شرکت نکنید، مجلس ما رونق ندارد.» آنها نیز او را تکریم کردند:

صوفیانش یک‌به‌یک بنواختند نرد خدمت‌هاش خوش می‌باختند
 آن یکی پایش همی مالید و دست وان یکی پرسید از جای نشست
 وان یکی افشانند گرد از رخت او وان یکی بوسید دستش را و رو
 شروع کردند به مهمان‌نوازی و خدمت کردن، اظهار محبت و دوستی نمودن؛ و دست و صورتش را می‌بوسیدند، یکی لباسش را درآورد و تکان داد و یکی لباس دیگری به او پوشاند. خلاصه وقتی با این خوش‌وبش‌ها، گرم‌گرفتن‌ها، سلام و صلوات‌ها، بالای مجلس نشاندن‌ها و بله‌قربان‌گفتن‌ها دلش را ربودند و عقلش را زدودند، خرش را برای تهیه غذا بردند و فروختند و شروع کردند به گفتن ذکر «خر برفت و خر برفت». آنها با حيله و کلک، شکش را به یقین بدل کردند و او نیز این ذکر را تکرار می‌کرد و وقتی به خود آمد، دید خرش را برده و فروخته‌اند.

درویش بیچاره به میرآخور گفت: «چرا خر مرا به آنها دادی؟» او پاسخ داد: «من خواستم به تو بگویم که خرت را برای فروش می‌برند، اما دیدم آواز "خر برفت و خر برفت" تو از بقیه بالاتر است. با خود گفتم: حتماً از قضیه مطلع هستی؛ در این صورت من چه کار می‌توانستم انجام دهم؟!»

خلق را تقلیدشان بر باد داد ای دوصد لعنت بر این تقلید باد
 خاصه تقلید چنین بی‌حاصلان کآبرو را ریختند از بهر نان
 انسان باید یا خودش اهل علم و تشخیص باشد یا از فردی که اهل علم است تقلید کند.

مولانا در این داستان روش اهل دنیا را بیان می‌کند که چگونه فرد مستحکمی

را که برایشان خطر دارد، با عباراتی نظیر «آقا! علم شما چنین و چنان است، سخای شما منت از حاتم طایی می برد، مجلس ما بدون حضور شما رونق ندارد و ظلمت کده ای بیش نیست» به تدریج از موضعش پایین می آورند.

هرکدام از این جملات سهمی از سهام ابلیس است. خدا می داند که این دست بوسیدن ها چه بر سر انسان می آورد و چگونه به تدریج دلش نرم می شود و بعداً تا بناگوش کلاهی بر سرش می گذارند! این مسکین در ابتدا در مرام خود محکم ایستاده بود، ولی تیزی و حدّتی که بتواند این مسئله را ادراک و آنها را دفع کند، در او وجود نداشت.

جاذبه و دافعه هر دو ضرورت دارد، و الا افراد کم کم دور انسان را می گیرند و موضع او را تغییر داده و بر طبق میل خود قرار می دهند. گاهی فقط با چند تلفن، نامه و ملاقات تا جایی مرام شخص تغییر می کند که حاضر می شود یک کار غیرشرعی را به راحتی انجام دهد! خدا می داند که اهل دنیا برای رسیدن به مطامع خود، چه حیللی برای انحراف افراد دارند و دست به چه کارهایی می زنند!

در زمان حضور مرحوم آقا - رضوان الله علیه - در مسجد قائم، احدی نتوانست صراط و مسیر ایشان را تغییر دهد. روزی به بنده فرمودند: فلانی، گول این مردمی را که دست می بوسند نخور! هرکدام با این دست بوسیدن ها هزار تمنا دارند و بی دلیل نمی آیند.

این فرمایشات نصیحت هایی بود که سبب شد دید ما نسبت به جریانات روشن شود. این گونه افراد اطراف آقا را می گیرند تا فردا یک معامله ربوی را برای آنها شرعی کند و در فلان قضیه به نفع آنها حکم دهد.

انسان باید مواظب باشد که هیچ گاه در اقبال زیادی افراد، اصل و محور واقعی را فراموش نکند و در هر صحبت و مجالستی اول آن محور را در نظر بگیرد و بعد حرف بزند و قبول معاشرت کند. مبدا آن محور مخفی شود و انسان به گفتار افراد دل بسپارد، که در یک دل دو دوست نمی گنجد!

مرحوم والد - رضوان الله علیه - در کتب خود از مرحوم آية الله العظمی حاج سید جمال الدین گلپایگانی - رضوان الله علیه - به نیک نامی و رفعت، اسم برده‌اند.^۱ ایشان راجع به ضرورت استقامت و صلابت در مسیر سلوک به جهت عدم رخنه تدریجی جریانات اعتباری می‌فرمودند:

روزی در خدمت مرحوم آقا سید جمال گلپایگانی بودم و ایشان گفتند: آقا سید محمدحسین، قضیه‌ای دارم که برای شما بسیار عبرت آموز است. در زمان طلبگی، من در نجف سال‌های سال با فردی بسیار فاضل، خوش ذوق، فهیم و زرنگ هم‌بحث بودم. یک روز مطرح کرد که می‌خواهد به مسقط الرأس خود شاهرود برگردد تا به وعظ و ارشاد مردم آنجا مشغول باشد. من ضرورتی برای رجوع ایشان به شاهرود ندیدم، ولی چون اصرار کرد، موقع بیرون رفتن از در منزل در گوشش گفتم: «رفیق برو، ولی مراقب باش کاری نکنی که خدا و دین از زندگی تو کنار برود.»^۲ این قضیه گذشت و نامه‌های او برای ما می‌آمد و ما هم جواب می‌دادیم تا اینکه مدتی بعد نامه‌ها قطع شد و ما تعجب می‌کردیم که چرا به ما نامه نمی‌دهد. سال‌ها به حسب ظاهر از او خبری نداشتیم و همین قدر می‌دانستیم که در شاهرود عالم وحید شهر و مرجع مراجعه افراد گردیده است. بعد از ظهر روزی از ایام تابستان که در منزل به مطالعه مشغول بودم، در منزل به صدا درآمد و یکی از فرزندانم آمد و گفت: «پیرمردی با ریش تراشیده، کت شلوار، عصا و کلاه فرنگی می‌خواهد شما را ببیند.» گفتم: «بگویید بیاید بالا!» وقتی از در وارد شد، دیدم یک خوک وارد اتاق شد و ظلمت همه فضا را اشغال کرد. وقتی او را شناختم، گفتم: «قَبَّحَ اللَّهُ وَجْهَهُ؛ خدا صورتت را زشت گرداند! این چه وضع و قیافه‌ای است که تو داری؟!»

۱. مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۹۷ - ۴۲۲.

۲. مرحوم آقا سید جمال اهل ریاضات و سلوک و نور باطن بوده‌اند و لذا ظاهراً خواسته‌اند به او هشدار دهند.

گفت: «رفیق، قصه‌اش مفصل است و ما دیگر جهنمی هستیم! وقتی ما از نجف به شاهرود رفتیم، حاکم شرع شهر شدیم و مردم با ما آشنا شدند و در مسائل به ما مراجعه می‌کردند. امر و نهی می‌کردیم، جلوی کارها و مجالس خلاف را می‌گرفتیم و برای رتق وفتق امور، مردم را بسیج می‌کردیم. حاکم آنجا دید با مجتهد مبسوط‌الیدی که از نجف آمده نمی‌تواند کنار بیاید و اگر وضع به این کیفیت ادامه پیدا کند، او حاکم علی‌الاطلاق نخواهد بود؛ و لذا در مقام رفع این تضاد برآمد.

یک روز گفتند حاکم می‌خواهد به دیدن شما بیاید. او با بعضی از افراد آمد و هدایای مفصل و فرش‌های قیمتی برای ما آورد و شروع کرد به صحبت و تعریف و تمجید کردن که: ما در غزارت^۱ علم و تقوا کسی را مثل شما ندیده‌ایم. ساعتی از مجلس به این مطالب گذشت و در پایان گفت: هر امری داشته باشید ما در خدمت شما هستیم.

ما هم از اینکه در محله پیچید که حاکم به دیدن ما در منزل آمده و بالاخره این قضیه موقعیت ما را بالا برد، بسیار خوشحال شدیم.

هفته بعد دوباره پیغام دادند که حاکم می‌خواهد به دیدن شما بیاید^۲ و ما هم این بار آمادگی بیشتری برای پذیرایی داشتیم. آمدند و مسئله به‌خوبی و خوشی گذشت و ما را برای حضور در مجلس خود دعوت کردند.

ما در آن مجلس شرکت کردیم و دیدیم که همه اعیان آمده‌اند و خیلی هم ما را تحویل گرفتند. اواخر مجلس شنیدم کم‌کم زمزمه‌هایی می‌شود و به هم می‌گویند: «به‌احترام آقا نمی‌شود؛ این کار را نکنید!» گفتیم: «قضیه چیست؟» گفتند: «ظاهراً می‌خواهند بساط شرب خمر پهن کنند منتها به‌احترام شما ملاحظه می‌کنند.» من متأثر شدم و آن‌چنان برآشفتم و بر آنها نهیب زدم که تمام اهل مجلس از رعب و وحشت فریاد من به لرزه و هراس افتادند؛ و با حالت قهر از مجلس بیرون آمدم.

۱. فرهنگ فارسی عمید: «کثرت، فراوانی، تبخّر.»

۲. این رفت‌وآمدها کار خودش را می‌کند و بی‌حساب نیست.

سه روز بعد از این ماجرا شبی حاکم به منزل ما آمد و بنا را بر عذرخواهی و اغماض و شرمندگی گذاشت و با الحاح و اصرار از ما تقاضا کرد که برای صرف شام دوباره به منزل ایشان برویم. در اینجا قبالة ملک خیلی قیمتی و مرغوبی را در یکی از مناطق خوب به عنوان پیشکش اهدا کرد و رفت. من نیز دعوت او را پذیرفتم و به منزل او رفتم. اواخر مجلس باز صحبت و زمزمه‌هایی شد و حاکم گفت: «آقا! چون اینها به شما محبت و ارادت دارند و می‌خواهند با شما انس داشته باشند و نمی‌توانند شما را رها کنند، شما هم کاری به اینها نداشته باشید و بگذارید پنهان از شما کارشان را انجام دهند و محبت اینها را زیر پا نگذارید تا لطفشان به شما باقی بماند.» ما هم سرمان را پایین انداختیم و مجلس را ترک کردیم.

حدود سه هفته از این جریان گذشت و تمام این مدت طعم و لذت شام آن شب، پیوسته فکر و ذهن مرا مشغول می‌داشت تا اینکه باز حاکم برای صرف شام مرا دعوت نمود و من با تمایل شدید و اشتیاق وافر دعوت او را لیبیک گفتم. پس از وارد شدن دیدم باز همان مهمان‌های معهود، در محفل حضور دارند و طبق برنامه قبلی سفره گسترانیدند و شام را با لذت و اشتیاقی وافر صرف نمودیم.^۱ حاکم گفت: «آقا! اینها نسبت به شما دلگیرند و می‌گویند ما نمی‌توانیم در چنین بزمی باشیم و ایشان محروم باشند. خدا ارحم الراحمین و غفار الذنوب و توبه‌پذیر است. شما نیز برای احترام مؤمن، جبران محبت بفرمایید که این احترام مهم‌تر است.»^۲

۱. برای همین است که نشستن بر سر سفره‌ای که در آن شرب خمر باشد، حرام است.
 ۲. ما در خدمت مرحوم آقا در مجلس جشنی حضور داشتیم. ایشان موقع مغرب به اتاقی رفتند و نماز مغرب و عشاء را به اتفاق رفقاییشان خواندند، اما بعضی از ائمه جماعات حاضر در مجلس، نماز نخواندند و مجلس آن قدر طول کشید که فرصت چندانی تا نیمه‌شب نمانده بود و وقتی سؤال شد: «چرا نماز نخواندید؟» جواب دادند: «فضیلت احترام مؤمن از نماز اول وقت بیشتر است.» ببینید شیطان و نفس چطور بر یک عالم و امام جماعت مسجد غلبه می‌کند!
 پیغمبر اکرم مردم را موعظه می‌کردند که هنگام اذان ظهر شد؛ حضرت از منبر به زیر آمدند و نماز ⇨

⇐ را در اول وقت خواندند. سپس بالای منبر رفتند و صحبت را ادامه دادند،* و فرمودند: احترام مؤمن بر نماز اول وقت مقدم است و باید صحبت را ادامه دهیم!*** یکی از دوستان می‌گفت: «من سابقاً در جلسات سخنرانی حسینیۀ ارشاد شرکت می‌کردم. سخنران بسیار معروفی در آنجا افراد زیادی را به خود جذب کرده بود. یک روز که قبل از غروب در آن جلسه حضور داشتم و موقع غروب نمازم را خواندم، سخنرانانی آمدند و این سخنران معهود و معروف هم در آنجا صحبت‌ها را گوش می‌داد تا اینکه نوبت به سخنرانی خودش رسید. وقتی بعد از تقریباً سه ساعت صحبتش تمام شد افرادی دور ایشان را گرفتند و مشغول سؤال و جواب شدند. من دیدم یک ربع بیشتر به نیمه شب نمانده و نزدیک است که نماز او قضا شود. به افرادی که آنجا بودند، گفتم: «هنوز آقای کذا نماز مغرب و عشاء را نخوانده‌اند! آقایان اجازه دهند که ایشان بروند و نماز بخوانند، چون نماز ایشان فوت می‌شود.» شخصی که در کنار ایشان بود، گفت: «هدایت و ارشاد و روشنگری مردم از نماز خواندن واجب‌تر است.» ایشان هم نماز نخواند و نمازش قضا شد!»

ببینید چطور انسان با دین خدا بازی می‌کند! چطور شیطان این قدر زیبا توجیه می‌کند و به راحتی صدق را کذب و کذب را صدق جلوه می‌دهد! حواس انسان باید جمع باشد و بزنگاه را متوجه شود. *صحیح بخاری، ج ۱، ص ۵۳۶.

** از جمله حکایاتی که مرحوم والد - رضوان الله علیه - درباره مرحوم سید مهدی بحر العلوم - رحمة الله علیه - می‌فرمودند اینک:

مرحوم بحر العلوم در ایام تابستان، نماز مغرب و عشاء را در مسجد کوفه اقامه می‌کردند و بسیاری از علماء و فضلاء نجف هر شب در این نماز در مسجد کوفه شرکت می‌کردند، و پس از اقامه نماز مغرب و عشاء و گذشت پاسی از شب به نجف مراجعت می‌نمودند. ازدحام جمعیت از اصناف مختلف در مسجد کوفه به حدی بود که اگر فردی تأخیر می‌کرد جای نشستن پیدا نمی‌کرد.

خادم مسجد که فردی بسیار مخلص و پاک‌سرشت و صافی‌ضمیر بود نسبت به مرحوم سید ارادتی خالصانه و بی‌پیرایه و محبتی غریب داشت و هر روز قبل از آمدن ایشان با عشق و خلوصی بی‌شائبه قلبانی آماده می‌کرد و هنگام آمدن مرحوم سید آن را کنار جانماز ایشان قرار می‌داد و خود در کنار جانماز می‌نشست و از تماشای جمال سید هنگام کشیدن قلبان لذت می‌برد، و مرحوم سید نیز با او به مزاح و مطایبه و گفتگو می‌پرداخت، تا اینکه وقت نماز مغرب می‌رسید و سید برای اقامه نماز آماده می‌گشت و ⇐

﴿ آن فرد مخلص قلیان را برمی داشت و می برد. و لذا دأب مرحوم سید این بود که هر روز قریب نیم ساعت زودتر از موعد نماز مغرب به مسجد کوفه می آمد تا به واسطه این لطف و ارادت خادم تأخیری در نماز جماعت پیدا نشود. روزی برحسب اتفاق مرحوم سید نتوانست به موقع در مسجد کوفه حضور یابد و هنگامی وارد مسجد شد که وقت نماز مغرب رسیده بود و طبعاً دیگر فرصت کشیدن قلیان و اختلاط با خادم از دست رفته بود، و مرحوم سید می بایست به اقامه نماز پردازد. خادم مسجد که از این تأخیر ملول و دل شکسته شده بود، با توجه به حلول وقت نماز و انتظار جمعیت، از آوردن قلیان صرف نظر نمود و حتی به جهت حال سید از برخورد و سلام به ایشان اجتناب نمود.

مرحوم سید که دید از آن خادم خبری نشد، خود به دنبال او فرستاد و از او پرسید: «چرا برای ما قلیان نیاوردی؟» خادم عرض کرد: «آخر شما تأخیر کردید و فرصت قلیان کشیدن از دست رفت و من شرم کردم که در چنین حالتی بیاورم.» مرحوم سید فرمود: «برو و قلیان را بیاور؛ تا من قلیان نکشم نماز نمی خوانم.»

خادم که تصور چنین مطلبی را از مرحوم سید نداشت، با شغفی خاص، سر از پانشناخته به اطاق خود رفت و قلیان آماده را برای مرحوم سید آورد و کنار ایشان قرار داد. مرحوم سید او را دعوت به جلوس فرمود و طبق معمول همراه با مطایبه و مزاح، با تائی و آرامش تام به کشیدن قلیان پرداخت؛ گویی انگارانه نگار تأخیری روی داده است و جمعیتی این چنین در انتظار اقامه جماعت می باشند. و پس از اتمام تدخین با سرور و شغف و انبساط خاطر خادم مخلص، برخاست و به اداء نماز مغرب پرداخت.

البته آن افراد نیز از روی خلوص و معنویت - نه به جهت تشویق و تهدید - برای اقامه نماز می آمدند و همه ایشان را قبول داشتند؛ لذا دیگر کسی نسبت به فوت فضیلت نماز اول وقت، به این مرد بزرگ اعتراضی نکرد.

مرحوم والد - رضوان الله علیه - سپس اضافه فرمودند:

این روش و کردار مرحوم سید فقط از عهده و شخصیت فردی برمی آید که به روح تکالیف و حقیقت احکام و ملاکات و وظائف شرع احاطه پیدا نموده است.

این قضیه، فهم مرحوم سید محمد مهدی بحر العلوم را از دین می رساند. با وجود معطل ماندن چهار هزار نفر، اوست که می داند رعایت فضیلت نماز اول وقت، به دل شکستن خادم مخلص و مؤمنی که از روی صفا کاری را انجام داده، نمی آزد. باری، ایشان نماز را با تأخیر خواند، ولی خدا می داند که آن نماز با نمازهای دیگر چقدر تفاوت دارد!

شکی نیست که اداء نماز در اول وقت دارای فضیلتی است که جز در بعضی از موارد مستثنی نمی توان ﴿

﴿ برای او بدیل و جایگزینی فرض نمود؛ چنانچه در اخبار وارد است: «نماز در اول وقت رضوان پروردگار و در انتهای آن، غفران خدای متعال می‌باشد.» (من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۱۷).

از دیدگاه و منظر لواداران شریعت و اولیای الهی، حلول وقت نماز به معنای اذن دخول به حریم قدس إله و زمان اتصال نفس و روح و سیر بنده با معبود و معشوق و محبوب خویش است. اذان مؤذن در وقت نماز حکایت از فرا رسیدن وعده دیدار بنده‌ای را می‌کند که ساعت‌ها در انتظار رؤیت جمال محبوب خویش، دچار درد و محنت فراق گشته است؛ مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، هنگام وقت زوال به بلال نمی‌فرمود: «أرحنا یا بلال؛ ای بلال ما را با نوای دل‌نشین اذان، از رنج و تعب اشتغال به کثرات و حرمان از انس و قرب به پروردگار خلاص کن»؟ (بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۱۹۳؛ مفتاح الفلاح، ص ۱۸۲) و مگر در احوال امام سجاد علیه السلام نیامده است که آن حضرت هنگام نزدیک شدن وقت نماز دچار انقلاب و اضطراب موعود وصال و لقای پروردگار می‌شدند؟

در منظر عرفاء الهی و حضرات معصومین علیهم السلام، نماز، ایجاد ربط و اتصال جمیع شراشر وجود با مبدأ هستی و توجه تام بنده به مقام عز و کبریایی حق تلقی می‌شود و کدام بنده‌ای است که برای وصول به این لحظه و افاضه اذن و اجازه ورود به حرم و حریم مولایی این چنین، لحظه شماری نکند؟!

مرحوم سید بحر العلوم - اعلی الله مقامه - از زمره چنین برگزیدگانی بود که ادعای اتصافش به این اوصاف دور از واقع نمی‌باشد. او کسی بود که ارتباط مستمر و ملاقات‌های پی‌درپی‌اش با حضرت ولی عصر ارواحنا فداه، بر کسی پوشیده نبود و عنایت خاص حضرت بقیة الله نسبت به ایشان، در میان خواص و عوام زبانزد همه شده بود. مرحوم سید در ملاقاتی با حضرت، مورد عنایت واقع گردید و پس از آن «بحر العلوم» شد؛ لذا دین را شناخته بود و فهمش نسبت به معارف باز شده بود. شکی نیست که جبرائیل و میکائیل و بالائر از آنان، هرچه دارند از طفیل عنایت امام زمان است، اما بعضی بروز و ظهور دارند و برخی ندارند.

شیعه و سنی و قاطبه اهل کتاب، ایشان را که از بزرگان مفاخر شیعه بود، قبول داشتند. با نصاری و یهود که بحث می‌کرد، انجیل و تورات را می‌خواند و بدین سبب تعداد زیادی به تشیع می‌گرویدند؛ اینها همه از موهبت و عنایت حضرت امام زمان علیه السلام است.

گویند: مرحوم علامه اصولی و فقیه کم‌نظیر، میرزای قمی - اعلی الله مقامه - بارها با تحت‌الحنک عمامة خویش، غبار از نعال مرحوم سید می‌زدود و می‌فرمود: «پدر و مادرم فدای تو، که همچون خورشید تابان به اتصال و ارتباط تو با حضرت بقیة الله، علم و یقین دارم؛ ولی چه کنم که ﴿

﴿ نمی‌توانم این مطلب را به همه اعلان نمایم.﴾

این بنده خود در اوقات تشریف به خدمت عارف واصل حضرت حدّاد - قدّس الله سرّه - این حالات را هنگام نزدیک شدن وقت نماز در سیمای مبارکشان مشاهده می‌کردم. حال با توجه به چنین جایگاهی برای نماز نزد امثال همچون سید بحرالعلوم، چگونه است که ایشان اجابت طلب خادم مسجد را که چندان نیز ضروری و لازم نمی‌نماید، بر این امر مهم - خصوصاً با این جمعیت عظیم و در انتظار قرارداد آنان در حدود بیست دقیقه و بیشتر - ترجیح می‌دهد و مقدّم می‌شمارد؟!!

مرحوم سید بحرالعلوم فردی نیست که کار لغو و عبثی از او سرزند و مواجهه او با مبانی شرع مانند سایر افراد نیست که اشتغال به امور دنیا و توغّل در کثرات را پیوسته در اولویت امور خویش قرار می‌دهند و نماز، این فریضه منحصر به فرد را در آخرین مرتبه از اشتغالات و امور روزمره خود به جای می‌آورند و ابداً از این تأخیر و اهمال خم به ابرو نمی‌آورند و باکی ندارند، و با توجیّهات عوام‌فریبانه، درصدد تصحیح و توجیه رفتار قبیح و ناشایست خود در میان عوام و انظار عموم برمی‌آیند.

سید بحرالعلوم فردی است که قلب و سرّش به حقیقت ولایت مرتبط گشته و از آبشخوار مبدأ تشریح و منبع وحی سیراب شده است، کلام او برخاسته از نفس مستنیر به نور ولایت، و رفتار او مستفیض از فیضان علوم و معارف امامت است، اجتهاد و استنباط او منبعث از تجلی بوارق بهار و عظمت صاحب شریعت و بانی طریق هدایت است. به اعمال و کردار او نمی‌توان آسان نگریست، و او را هم طراز و همانند سایرین از اهل علم و فضل نمی‌توان شمرد. کردار او حاکی از رضا و تحسین و امضاء صاحب ولایت است، و روش و منش او آینه تجلی انوار باهره مجلای اتم حضرت بقیة الله است. او می‌داند که شکسته شدن قلب و خاطر یک مؤمن مخلص که با صفایی مخصوص و خلوصی بی‌شائبه به این مسئله مبادرت ورزیده است، هیچگاه قابل جبران با اداء فریضه در اول وقت نخواهد بود، و کثرت جمعیت و انتظار نمازگزاران نمی‌تواند موجب التیام و ترمیم آثار ناخوشایند این قلب افسرده و مغموم را بنماید. چنانچه خدای متعال در حدیث قدسی می‌فرماید: «أنا عند المُنْكَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ؛ جایگاه من پیوسته دل‌های دل‌شکسته از بندگان می‌باشد.» (منیة المرید، ص ۱۲۳) و لذا می‌بینیم که برآوردن حاجت و توقع آن مرد خادم را بر نماز اول وقت - آن هم با آن شرایط استثنایی - مقدّم می‌دارد.

ناگفته پیداست که این رفتار از مرحوم سید، هیچ ارتباطی با کردار ناپسند و خلاف منهج شرع بسیاری از افراد که با بهانه‌هایی واهی نماز اول وقت را به تأخیر می‌اندازند، ندارد.

مثلاً دیده می‌شود که مردم اکثراً مجالس جشن خود را مقارن با غروب آفتاب برگزار می‌کنند و ﴿

افراد حاضر در مجلس به من گفتند: «اگر آقا اجازه دهند دوستان مایل اند با حضور ایشان از باده ناب بهره مند گردند و لطف و صفای شرب و شراب، با وجود شما بسیار شیرین و گوارا خواهد شد.» من ابتدائاً ابراز ناراحتی نمودم، ولی اصرار افراد و تمنای آن خانم ساقی، مرا به سستی و تسلیم واداشت و گفتم: «شما به کار خود پردازید؛ من کاری به کار شما ندارم.» پس از بیان این مطلب، آن خانم از همان ابتدای مجلس لیوان‌های شراب را یک‌به‌یک به دست افراد می‌داد و به سمت وسط مجلس پیش می‌آمد، ولی آن افراد بدون اینکه لیوان‌ها را به سوی دهان خود ببرند، در دستان خود نگه داشتند؛ تا اینکه آن زن به من رسید و در مقابل من ایستاد و از من تقاضا کرد لیوانی برای شرب بردارم. من از این عمل ناراحت شدم و ابراز نگرانی نمودم، ولی یک‌مرتبه از هر طرف صدا به خواهش و تمنا و اصرار بر شرب باده برخاست و چنین تقاضا شد که تا من برندارم و صرف نکنم، هیچ‌کدام از آنها شراب را به لبان خود نزدیک نخواهند ساخت، و من هرچه انکار کردم آنها بر اصرار خود افزودند؛ تا اینکه آن زن با حرکات و سکناتی مرا متوجه خود نمود و با ظرافت و لطافتی خاص مرا به وسوسه انداخت و من لیوانی از باده ناب از دست او گرفتم و به دهان خود نزدیک نمودم و آن لیوان را لاجرعه سرکشیدم. خدا شاهد است به محض اینکه شراب وارد معده من شد، یک‌مرتبه احساس

↳ به بهانه حضور میهمانان از انجام این فریضة الهی در اول وقت سر باز می‌زنند و اداء نماز مغرب و عشاء را به انقضای مجلس و چه بسا مقارن با وقت فوت و قضای آن موکول می‌کنند. بدیهی است کسی که این قدر نماز را کوچک بشمارد و اهمیت آن را در مرتبت و منزلت اشتغالات آخر خود قرار دهد، تکلیفش با آن ولی الهی و عارف بالله همچون سید بحر العلوم که برای حلول وقت نماز لحظه‌شماری می‌کند، از زمین تا آسمان فرق می‌کند، و نباید خود را در رتبه آن بزرگ قرار دهد؛ زیرا آن عارف کامل با علم و وقوف به مرتبه و منزله این فریضة الهی و آثار مترتبه بر آن و رضای پروردگار بر تحفظ اوقات فضیلت آن، دست به چنین رفتاری می‌زند، و جبران قلب افسرده او را بر ادای نماز مقدم می‌شمارد. و این مسئله فقط و فقط به واسطه اشراف و معرفت بر منبع و سرچشمه ملاکات احکام و علل تشریح، برای خواص و نوادری از اولیاء بالله و عرفای الهی حاصل می‌گردد.

کار پاکان را قیاس از خود مگیر گرچه باشد در نوشتن شیر، شیر

کردم چیزی از دل و قلب من خارج گشت، و آن ایمان و اعتقادی که پیش از این در وجود و قلب خود احساس می نمودم، دیگر در نفس خود نیافتم. از آن مجلس بیرون آمدم درحالی که با آن فردی که پیش از این وارد مجلس شده بود، زمین تا آسمان تفاوت داشتم.

پس از مدتی، حاکم مرا به مسئولیتی در دوائر دولتی تنفیذ نمود و من عمامه از سر خود برداشتم و رسماً تحت حمایت و رعایت دستگاه حاکمه قرار گرفتم و مسئولیت قضاوت دولتی را به من واگذار نمودند، و اینک وضع و حال من همین است که شما مشاهده می کنید.^۱

بعد آقا سید جمال گفتند:

«آقا سید محمدحسین! حواست جمع باشد که چه کسانی با لطایف الحیل و به تدریج دور انسان را می گیرند و چگونه قلب را نرم می کنند و مقاصد خود را اجرا می نمایند.»

باری، این گونه افراد دائماً به سراغ می آیند و دین را از همان کسی که زمانی نسبت به جریانی به طور جزم حکم می کرد، من حیث لایشعُر می گیرند و دو سال بعد نه تنها از اعوان و کمک کاران، بلکه از اعیان ظلمه می شود! علت این است که شخص دارای علم و یقین، به هر جایی رفته و بالتبع تحت تأثیر تخیلات قرار گرفته است.

لذا مرحوم آقا بارها می فرمودند:

امکان ندارد فردی که دستش در دست مقام ولایت نباشد، وارد مشاغل اجرایی دنیوی شود و بتواند جان سالم به در ببرد.^۲

این مسائل به خصوص برای ما عبرت آموز است و امیدواریم خداوند در همه آنات و لحظات، مسیر حق و آنچه را مورد رضای اوست، برای ما مقرر فرماید.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

۱. سالک آگاه، ج ۱، ص ۵۱ (تعلیق): مطلع انوار، ج ۲، ص ۴۱۵ (تعلیق).

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۲۰۱.

مجلس بیست و دوم

تأکید قرآنی بر پرهیز از مطلق ظن و ضرورت عقلی بر
تحصیل نور علم

دوازدهم صفرالخیر ۱۴۲۰ هجری قمری

أعوذُ بالله من الشيطانِ الرجيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْمُرْسَلِينَ
وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَاللَعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

قال إمامنا الصادق عليه السلام لعنوان البصرى:
يا أبا عبد الله، لَيْسَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ؛ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ
وَتَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ. فَإِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوَّلًا فِي نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعُبُودِيَّةِ وَ
اطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ وَاسْتَفْهِمِ اللَّهَ يُفْهِمَكَ.
در جلسه گذشته عرض شد که اکثر مسائل مرتبط با ما، علمی نیست، بلکه
تخیلی و ظنی است. در این زمینه آیات بسیاری وجود دارد:^۱

۱. سوره انعام (۶) آیه ۱۱۶:

﴿وَإِنْ تَطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا خُرُصُونَ﴾.

امام شناسی، ج ۲، ص ۹۰:

«اگر از اکثریت آراء مردم روی زمین پیروی کنی تو را از راه خدا گمراه می کنند؛ چون آنها از
گمان خود فقط پیروی می کنند و دسترسی به حقایق و واقعیات پیدا نکرده اند.»

⇐

﴿سوره انعام (۶) آیه ۱۴۸﴾:

﴿سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا خُرُصُونَ﴾.

ترجمه: «آنان که به خداوند شرک ورزیدند به زودی خواهند گفت: "اگر خدا می خواست نه ما و نه پدرانمان شرک نمی ورزیدیم و هیچ حلالی را حرام نمی کردیم." کسانی که پیش از ایشان بودند نیز همین گونه شرک خود را تکذیب نمودند تا اینکه باس و شدت ما را چشیدند. به ایشان بگو: "آیا علمی در نزد شماست که آن را برای ما بیرون آورید؟! متابعت نمی کنید مگر پندار و گمان خود را و براساس خرص و تخمین و شک و تحیل و پندار حرکت می کنید و کارهای خود را بر این اساس قرار می دهید."» (محقق)

سوره یونس (۱۰) آیه ۳۶:

﴿وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ﴾.

معادشناسی، ج ۵، ص ۲۹۳:

«و اکثریت از مردمان مشرک پیروی نمی کنند مگر از گمان و پندار؛ و حقاً که گمان، انسان را از حق بی نیاز نمی کند. و خداوند به آنچه آنها به جای می آورند داناست.»

سوره یونس (۱۰) آیه ۶۶:

﴿أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا خُرُصُونَ﴾.

ترجمه: «تحقیقاً هر که در آسمانها و هر که در زمین است ملک طلق خداوند می باشد. و آنان که غیر خدا شریکانی را می خوانند و پرستش می نمایند، پیروی نمی کنند مگر از گمانهای خود، و افکار خود را پایه گذاری نمی نمایند مگر بر خرص و تخمین.» (محقق)

سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۲:

﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَتُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ﴾.

نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۹۶:

«ای کسانی که ایمان آورده اید، از بسیاری از گمانها و پندارها واجب است پرهیز کنید؛ زیرا که برخی از پندارها و گمانها گناه است. و نباید در کار همدیگر تجسس و تفحص کنید؛ و نباید بعض از شما غیبت بعضی از شما را بنمایند؛ آیا می شود که یکی از شما گوشت بدن برادر مرده خود را ﴿﴾

﴿مَا هُمْ بِهِءٍ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا آتِبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا﴾^۱.

«نصاری اصلاً نسبت به قضیه به دار آویختن حضرت عیسی بن مریم علمی دستگیرشان نشده است، مگر پیروی از گمان و تخیل؛ و به طور قطع و یقین او را نکشته‌اند.»

﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ﴾^۲.

«مردم (در دادوستدها، برداشتها و ارتباطات خود) پیروی نمی‌کنند مگر از مجرد ظن و گمان، و آنچه خواهش‌های نفوس اماره آنان مسئلت بنماید.»

اگر دقت کنیم می‌بینیم تمام امور زندگی مردم بر پایه حدس، گمان، تخیل، وهم، شک و ظن می‌گردد و به‌طور کلی نصیبی از علم ندارند؛ روزی براساس وهم با فردی آشتی می‌کنند و روز دیگر بر مبنای خیال از او گریزان می‌شوند.

یکی از مسائل بسیار مهم برای سالک آن است که همیشه تا حد مقدور بنای عمل خویش و تعامل با دیگران را براساس علم قرار دهد. البته مقصود آن مرحله‌ای از علم نیست که هیچ‌گونه مناقض و معارضی ندارد، بلکه سالک باید تا جایی که

◀ دوست داشته باشد که بچورد و بخورد؟! نه، این‌طور نیست؛ بلکه شما از این کار بدتان می‌آید و آن را ناپسند و ناخوشایند دارید. و خود را در عصمت و مصونیت خداوند درآورید که حقاً خداوند بسیار به بندگانش رجوع دارد و توبه آنها را می‌پذیرد و به ایشان رحیم و مهربان است.»

سوره نجم (۵۳) آیه ۲۷ و ۲۸:

﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيَسْمُونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةً الْأُنثَىٰ * وَمَا هُمْ بِهِءٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾.

معاد شناسی، ج ۵، ص ۲۹۴:

«به‌درستی که آن کسانی که به آخرت ایمان نیاورده‌اند، فرشتگان را مؤنث می‌دانند و به‌نام مؤنث آنان را ذکر می‌کنند، درحالی‌که برای این معنی علم و حجتی ندارند و برهان و دلیلی اقامه نمی‌کنند. آنان فقط از مجرد گمان پیروی می‌کنند؛ و معلوم است که پندار و گمان، انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌کند.»

۱. سوره نساء (۴) آیه ۱۵۷.

۲. سوره نجم (۵۳) آیه ۲۳.

مقدور است زندگی خود را بر علم مبتنی گرداند. این یک دستورالعمل کلی است و اختصاصی به مسائل سلوکی ندارد.

توصیه همیشگی بزرگان این بود که قبل از انجام هر کاری، اول در نظر بگیرید که اگر آن را انجام دهید و بعد کشف خلاف شود چه عواقبی دارد و چه می‌توانید بکنید؛ آیا قابل جبران است و حداقل می‌توانید عذرخواهی کنید؟! بنابراین تا وقتی نسبت به مطلبی یقین ندارید و منوی شخص مقابل را واقعاً ادراک نکرده‌اید، اقدامی نکنید.

در این فقره از بیان امام صادق علیه السلام، دو مطلب وجود دارد:

اول اینکه آیا انسان می‌تواند روش زندگی خود را بر پایه ظن و تخیل قرار دهد یا باید براساس یقین و علم استوار باشد.

دوم اینکه آیا هر علمی نافع است یا بسیاری از علوم فایده و ربیعی ندارد. اگر انسان در تمام مدت عمر با زحمت فراوانی سال‌ها درس بخواند تا متوجه شود که در ستاره‌ای بسیار دور که حتی با تلسکوپ‌های بسیار قوی هم دیده نمی‌شود، موجودی زنده و ذراتی خاص وجود دارد، این علم چه نفعی برای دنیا یا آخرت او دارد؟!

خداوند متعال این عمر را در قبال به‌دست آوردن سعادت ابدی به ما موهبت فرموده و دیگر آن را تمدید نخواهد کرد، و لذا به هر مقدار که انسان در این دنیا متوقف شود در آن دنیا محروم می‌گردد. در این صورت آیا سزاوار است که انسان در قبال این سرمایه غیرقابل برگشت و غیرقابل بازیافت، مطالبی را تحصیل کند که در آن نشئه به اندازه سرسوزنی دردی را چاره نسازد؟!

تحقیقات عجیب و غریب برای اطلاع از کیفیت تکلم اقوامی در صدهزار سال پیش، موجب خسران و اتلاف عمر است؛ چرا انسان باید وقت خود را به اموری که جز اطلاع صرف هیچ‌گونه نفعی ندارد، بگذراند و بعد از یک عمر تحقیق

مثلاً به این نتیجه برسد که در دنیا صد هزار نوع حشره داریم؟! مگر در صورتی که صدوده هزار نوع حشره وجود داشته باشد، چه می شود؟! چرا باید شخصی تمام عمر و استعداد و فکر و انرژی و اموال خود را صرف کند تا بفهمد فلان حشره در فلان مکان نیز وجود دارد؟!!

امام کاظم علیه السلام در روایتی می فرمایند:

روزی پیغمبر اکرم وارد مسجد مدینه شدند و دیدند عده ای بر دور مردی

حلقه زده اند. به آنها فرمودند: «ما هذا؛ این چیست؟»

گفتند: «علامة؛ او علامه است.»

حضرت فرمودند: «و ما العلامة؛ علامه چیست؟»

گفتند: «أعلم الناس بأنساب العرب و وقائعها، و أيام الجاهلية، و الأشعار العربية؛ او عالم ترین مردم به انساب و تاریخ و جریانات عصر جاهلیت و اشعار عرب است.»

حضرت فرمودند: «ذاك علم لا يضر من جهله و لا ينفع من علمه؛ این علمی است که با نداشتن آن کسی ضرری نمی کند و با دانستن آن منفعتی عائد شخصی نخواهد شد.»

سپس فرمودند: «إتيا العلم ثلاثة: آية محكمة، أو فريضة عادلة، أو سنة قائمة و ما خلاهن فهو فضل؛ علم منحصر در سه چیز است: آیه محکم، فریضة عادل، سنت قائم، و هر چیز غیر از این سه باشد، زیادی است.»^۱ و^۲

علمی علم است که موجب معرفت الهی و معرفت دین شود یا موجب شود انسان عملی انجام دهد که او را به خدا نزدیک کند؛ مابقی همه فضل و زیادی است.

در اینجا دو بحث مطرح است:

اول: میزان ارزش هر علم و جایگاه علوم مختلف؛

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۲.

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۲۹۳.

دوم: ضرورت تحصیل علوم متداول به ملاحظه اجتماع.

صحبت ما در بحث اول است و منظور بنده از نقل کلام پیغمبر این است که اگر کسی آمادگی انتخاب احسن را دارد، بهتر است آن را انتخاب کند،^۱ گرچه ما در این دنیا به این «فضل» نیز نیاز داریم. صحبت در این است که در انتخاب علمی که مقرب الی الله است و علمی که مقرب نیست، کدام راه را باید برگزید؟^۲ آیا ما می‌توانیم به ملاحظه ضرورت فعلی فلان علم و حرفه و مهنة آن را با تلاوت قرآن یکی بدانیم؟! آیا ما می‌توانیم علم طب را به جهت ضرورتش با علم حدیث و اخلاق یکی بدانیم؟! ضرورت کسب علوم امری صحیح می‌باشد، ولی بحث در ارزش خود علم است و این دو جهت نباید خلط شود.

مرحوم آقا - رضوان الله علیه - می‌فرمودند:

اگر من آن ده سال از عمرم را در تحصیل رشته فنی - مهندسی نمی‌گذراندم، علمی که الآن دارم دو برابر بود.

البته تحصیلات مذکور از بعضی جهات فوایدی داشت، ولی به نظر بنده نیز آن مسائلی را که مرحوم والد در آن موقع در نظر می‌گرفتند و با دقت دنبال می‌کردند و حتی مورد تشویق هم قرار می‌گرفتند، هیچ نفعی برای رشد علمی، دینی و تربیتی ایشان نداشته است.

خلاصه آنکه از نقطه نظر ارزش، علمی بر همه علوم برتری دارد که فواید و اثراتی را در جهت قرب انسان به پروردگار به دنبال داشته باشد؛ آن علم، علم الهی،

۱. کنز الفوائد، ج ۲، ص ۳۱:

«من کلام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: "العلمُ اکثرُ من أن یحصی؛ فخذوا من کل شیء أحسنه."»

ترجمه: «علم بیش از آن است که بتوان همه آن را دانست و به تمام آن احاطه پیدا کرد؛ پس از هر علمی بهترین آن را انتخاب کنید.» (محقق)

۲. جهت اطلاع بیشتر پیرامون حقیقت علم رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۲۸۲.

و علم به مبدأ و معاد، و علمی است که حقیقت عالم وجود را برای انسان مبین و روشن کند.^۱

اما از نقطه نظر بقاء اجتماع، کسب علمی مانند علم طب و مهندسی لازم است. مگر در زمان ائمه طیب و مهندس نبود؟! مگر امام صادق و سایر ائمه علیهم السلام این علوم را به اصحابشان یاد نمی دادند و حتی افرادی را برای برطرف نمودن نیاز جامعه به این امور تحریک نمی کردند؟! اگر نیاز ضروری جامعه بر وجود علوم و فنونی باشد، تحصیل آنها ضرورت دارد و در غیر این صورت چرخ این عالم نمی گردد.

دولت اسلام و جامعه مسلمین باید بر اساس آیه ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾^۲ از نقطه نظر عده و عده قوی باشند؛ بدیهی است که عده و عده بدون تجربه

۱. مصباح الشریعة، ص ۱۳:

«قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "اطْلُبُوا الْعِلْمَ، وَ لَوْ بِالصَّيْنِ؛ وَ هُوَ عِلْمٌ مَعْرِفَةَ النَّفْسِ وَ فِيهِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ عَزَّ وَجَلَّ."»

ترجمه: «به دنبال علم بروید، اگرچه در چین باشد؛ و این علم، علم شناخت نفس است و معرفت و شناخت پروردگار عزوجل در این علم است.» (محقق)

روضه الواعظین، ج ۱، ص ۱۱:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: "اطْلُبُوا الْعِلْمَ، وَ لَوْ بِالصَّيْنِ؛ فَإِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ."»

ترجمه: «به دنبال علم بروید، اگرچه در چین باشد؛ چراکه طلب علم بر هر مسلمانی واجب است.» (محقق)

۲. سوره انفال (۸) آیه ۶۰:

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ﴾.

وظیفه فرد مسلمان، ص ۲:

علمی به دست نمی آید. جامعیت اسلام اقتضا می کند که مسلمین از هر حیث برتری داشته باشند و قوه و استعداد در تمام فنون، لازمه تفوق جامعه مسلمین است. از نقطه نظر مسائل علمی و عملی، نباید هیچ گونه استیلاء و نفوذی از بیگانگان بر کشور اسلامی - خصوصاً شیعه - وارد شود. چطور ممکن است مسلمین از بدیهی ترین ابزار و وسایل محروم بوده و نتوانند خود را در حد متعارف حفظ کنند، ولی بر سایر ملل برتری داشته باشند؟! بنابراین، شکی نیست که جامعه مسلمین باید به لحاظ ضرورت حفظ اجتماع، در حد اعلائی از علوم روز بوده، تفوق علمی و عملی نسبت به همه کشورها داشته باشند.

بر این اساس است که می بینیم بزرگانی چون مرحوم والد در مورد کسب علوم و به دست آوردن بالاترین حد علمی، نسبت به تلامذه خود تأکید بسیاری داشتند، و این براساس یک معیار کاملاً منطقی است. ایشان نسبت به هر فردی برحسب توانش این چنین سفارش می کردند: اگر طلبه بود، می گفتند: «نباید به کمتر از اجتهاد قناعت کنی!» و اگر طبیب بود، می فرمودند: «به کمتر از فوق تخصص اکتفا نکنید!» و اگر مهندس بود، می گفتند: «باید در رشته خودت به بالاترین حد علمی برسی!» اینک ایشان همیشه در تمام جهات بالاترین حد را برمی گزیدند، روشی منطقی و صحیح است؛ زیرا وقتی نیاز جامعه اقتضا دارد که انسان در مسیری قرار گیرد و از طرف دیگر چنین توانی نیز در او وجود دارد، بر چه مبنای عقلی و منطقی به کمتر اکتفا کند؟! در مکتب ائمه نیز باید به بالاترین حد کمال رسید. مرحوم آقا در مکتب تربیتی خویش می فرمودند:

«و شما (ای مؤمنین) برای مبارزه با آنها خود را مجهز و آماده کنید به آنچه در قدرت و توان خود دارید، از انواع قوه و از اسبان سواری و دونده که بدین وسیله دشمن خدا، و دشمن خودتان، و آن کسانی را که اینک شما آنها را دشمن نمی دانید ولی خدا دشمن می داند، در دهشت و وحشت اندازید! و آنچه را (از اموال و بدن ها از عده و غده) در راه خدا انفاق کنید به سوی شما به طور وافی و کامل خواهد رسید، و شما مورد ستم و ظلم قرار نمی گیرید!»

من نسبت به رفقای خودم به کمتر از مقام سلمان اکتفا نمی‌کنم.^۱
 سلوک عبارت است از تطبیق امور براساس منطق؛ سلوک یعنی از نقطه نظر علمی و عملی به بالاترین مرتبه علمی و عملی، و از نقطه نظر اخلاقی به بالاترین مرتبه از موازین معاشرت و مراوده، و از نقطه نظر تربیت سلوکی به بالاترین مرتبه سلوکی رسیدن، و قناعت نکردن به کمتر از مقام ذات و عدم اکتفا به تجلی اسماء و صفات؛ این، مکتب عرفان و مکتب مرحوم والد است.

عارف عظیم‌القدر مصری، ابن‌فارض می‌گوید:

فَأَوْهَمْتُ صَاحِبِي أَنَّ شُرْبَ شَرَابِهِمْ بِهٍ سُرِّ سِرِّي، فِي انْتِشَائِي بِنَظَرَتِي^۲
 ابن‌فارض در این بیت می‌فرماید: من با سرمستی و نشاطی که از وصول به مقام ذات پیدا کرده بودم، برای رفقایم که در مقام اسماء و صفات بودند این‌طور وانمود کردم و آنان را به این گمان انداختم که سرور مرتبه سرّ من نیز از همان شراب معنوی تجلی اسماء و صفاتی است که آنها نوشیده‌اند؛ درحالی‌که انتشاء و مستی من، از نظره تجلی ذات بود، نه از تجلی اسماء و صفات.

باری، حضرت امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «علم به واسطه تعلّم به‌دست نمی‌آید، بلکه عبارت از نور و بهائی است که خداوند در قلب هرکسی بخواهد قرار می‌دهد.» بنابراین، هرچه از دایره نور بیرون است، دنیا و ظلمت است. و دیگر بین علم طب، هندسه،^۳ فقه، اصول، کلام، حکمت و تفسیر تفاوتی وجود ندارد؛ زیرا اگر خدا در کار باشد، طب برای طبیب، هندسه برای مهندس، تجارت برای تاجر، فقه برای فقیه و حکمت برای حکیم، همه نور است؛ اما اگر خدا در کار

۱. مهر فروزان، ص ۱۰۵.

۲. دیوان ابن‌فارض، ص ۲۶.

۳. خ ل: بِنَظَرَةٍ.

۴. «هندسه» غلط است، و تلفظ صحیح «هندسه» می‌باشد.

نباشد، حتی حکمت نیز برای فرد حکیم دنیاست و تبدیل به ظلمت می‌شود. و لذا می‌بینیم شخص حکیم است ولی تاریک!
مولانا می‌فرماید:

جامه‌های زرکشی را بافتن دُرُّها از قعر دریا یافتن
خرده‌کاری‌های علم هندسه یا نجوم و علم طب و فلسفه
کان تعلق با همین دنیستش ره به هفتم آسمان بر نیستش
این همه، علم بنای آخور است که عماد بود گاو و اُشتر است
بهر استبقای حیوان چند روز نام آن کردند این گیجان رُموزا
اگر علوم الهی برای ریاست و بالابردن موقعیت دنیوی باشد، دیگر بین آنها و سایر علوم فرقی نیست و همه شبکه و جبال و دام‌های شیطانی است. همین فقهی که کلام امام علیه السلام است و همین فلسفه و حکمتی که وسیله‌ای برای رسیدن به خداوند است، دامی در دست شیطان می‌شود که انسان را به قعر جهنم فرو می‌برد و ابداً دیگر کسی نمی‌تواند او را بیرون بیاورد. انسان باید با علم فلسفه، اعتباری بودن دنیا را اثبات، تعلقات را کم کند و حقایق را در وجود خود تحقق بخشد.

حدود سی و پنج سال قبل^۲ روزی مرحوم والد - رضوان الله علیه - با رهبر فقید انقلاب، راجع به جریان پانزده خرداد صحبت می‌کردند. مرحوم آیه الله خمینی در نظر داشتند در مسائل انقلاب به علماء و روحانیون بیشتر اعتماد کنند و بار قیام را روی دوش آنها بگذارند و از آنها کمک بگیرند. ایشان در ضمن صحبت‌های خصوصی به مرحوم آقای خمینی گفتند:

شما توقع نداشته باشید کسانی که برای رسیدن به موقعیتی چهل سال در

۱. مشنوی معنوی، دفتر چهارم.

۲. این مجلس از شرح حدیث شریف عنوان بصری، در تاریخ دوازدهم صفرالخير ۱۴۲۰ هـ. ق ایراد گردیده است.

سرداب‌های نجف درس خوانده و زحمت کشیده‌اند، از تمام منافع و ریاسات بگذرند و برای کمک و مساعدت شما همدوش و متحد با دیگران در این راه قدم بگذارند و زیر این لوا بیایند. آنها هیچ‌وقت به سراغ شما نخواهند آمد.^۱

۱. وظیفه فرد مسلمان، ص ۲۸:

«یک روز ماه رمضان بود، ما با یکی از رفقا گفتیم: برویم قم، برویم آنجا ببینیم آخر آقایان در چه وضعی هستند و چه تصمیمی دارند. ما با آن دوستان - که از علماء بود و الآن هم حیات دارد و دیگر پیر شده است - رفتیم قم و منزل جناب محترم آقای آسید هادی روحانی که باجناق ماست، و منزلشان نزدیک منزل آیه‌الله خمینی بود، رفتیم و آنجا افطار کردیم. و بعد از نماز مغرب و عشاء و افطار، رفتیم منزل آیه‌الله خمینی. و از این طرف و آن طرف گفتگو کردیم که: «بالاخره حالا که چه؟ حالا چه می‌خواهید بکنید؟»

گفتند: «شما می‌گویید ما چه کار کنیم؟ بله، چه کار کنیم؟» من عرض کردم: «خوب حالا که آنها آمده‌اند و فشار آوردند و کارهایشان تمام شد، ما نباید بنشینیم؛ همان‌طور که آنها نقشه‌ای کشیدند، ما هم باید از یک راه دیگر وارد شویم؛ اینکه نمی‌شود.»

گفتند: «شما بگویید چه کار بکنیم؟»

گفتم: «آخر مگر قرآن نمی‌گوید: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾؛* خدا وعده داده به کسانی که ایمان می‌آورند و عمل صالح انجام می‌دهند که آنها را در روی زمین خلیفه کند؟»

گفتند: «آقا این مربوط به ﴿آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ است؛ به ما چه مربوط؟!»

عرض کردم: «آقا، ما مجازش را می‌گیریم، به همین مجاز، به همین مجاز؛ خداوند بزرگ است. شاید او به نظر لطف خودش به حقیقت قبول کند؛ شما مشغول شوید، إن شاء الله مردم هم کمک می‌کنند.»

چون در آن وقت ایشان در واقع شاخص شده بودند، و اعلامیه‌های مهمی صادر می‌کردند. البته اعلامیه‌های آیه‌الله گلپایگانی هم خیلی متین، قوی و خوب بود، ولی آن شور و هیجانی که در اعلامیه‌های آیه‌الله خمینی بود، در اعلامیه‌های ایشان نبود، و اعلامیه‌های دیگران هم غالباً بسیط و خیلی ساده بود؛ ولی اعلامیه‌های آیه‌الله خمینی جاندار و شورانگیز بود.

لذا گفتند: «خوب حالا شما بگویید من چه قسمی اعلامیه بنویسم؟»

◀ نظر ایشان این بود که اولاً باید به تربیت و تهذیب روحانیون پرداخت؛ و سپس به تربیت و تعلیم مردم، و می‌فرمودند: "تا کار روحانیت سروسامان نگیرد و روحانیون مهذب نشوند، نمی‌توان مردم را ترغیب و تحریص نمود."

من گفتم: "شما اعلامیه را به‌عنوان مسلمان‌ها بنویسید که: ای مسلمان‌ها، شما که اهل این مملکتید، بیایید و قیام کنید. شما ننویسید: روحانیون چنین و چنان، روحانیونی که الآن ما داریم، من و شما می‌دانیم که بعضی از آنها فاسد هستند؛ و خود شما هم قبول دارید. آن روحانی که مثلاً رفته در نجف اشرف درس خوانده، و چهل سال در آن تابستان‌های گرم آن گردوغبار کشنده را خورده، و روزها رفته در ته سرداب چهل‌پله‌ای درس خوانده و مطالعه کرده برای اینکه یک روز رئیس بشود، برای اینکه یک روز آقا بشود، امروز نمی‌آید تمام امر را برای خدا لَّه و فی‌الله به‌دست شما بدهد. چهل سال بحث کرده، درس خوانده، زحمت کشیده، دادوبیداد کرده برای ریاست، نه برای خدا. همه را نمی‌گوییم؛ اما افرادی این‌طوری هستند. آنها به‌هیچ‌وجه من‌الوجه حاضر نیستند برای حق خاضع بشوند. شما نمی‌توانید الآن روحانیون را اصلاح کنید بعد بروید سراغ دیگران (ایشان می‌فرمود: اول باید روحانیت را اصلاح کرد) نه! شما نمی‌توانید این کار را بکنید؛ روحانیون به شما مجال نمی‌دهند. آن‌کسی که سالیان متمادی با آن مرارت‌ها زحمت کشیده که الآن بشود فرمانده، او نمی‌آید فرمان خدا را بپذیرد؛ نفس وی ابداً خشوع نمی‌کند و زیر بار حق - در صورتی که با شخصیت او توافقی داشته باشد - نمی‌رود، ابداً نمی‌رود.

آیه‌الله خمینی گفتند: "پس چه کنیم؟"

گفتم: "شما اعلان عمومی بدهید؛ بگویید ای مسلمان‌ها! ای زن‌ها! ای مردها! هر مسلمانی که خود را مسلمان می‌داند، این ندا به گوش او می‌رسد و حرکت می‌کند. شما از کجا می‌دانید افراد گنهکار از آن‌گونه روحانی‌ها به خدا نزدیک‌تر نباشند؟! این دخترها و پسرهای آلوده، به‌مقتضای برنامه‌های غلط این‌طور بار آمده‌اند؛ آنها تربیت نشده‌اند، و چه‌بسا در حال گناه هم در خود یک حال انفعالی داشته باشند، حال توبه‌ای داشته باشند که من کار بدی می‌کنم. آن رقاصه سینما در خانواده‌ای بار آمده است که نماز و روزه نبوده، شرب خمر بوده است، سپس به مدرسه رفته و از روی تربیت‌های ناصالح این‌طور شده است و چه‌بسا در اندیشه خود منفعل، و انتظار استماع صحیح حق و توبه‌ای را دارد. ولی آن روحانی که برای ریاست درس خوانده، می‌گوید همه کارهای من صحیح است، همه کارهای من مورد رضای خداست؛ آیا او به خدا نزدیک‌تر است یا این؟!"

* سوره نور (۲۴) آیه ۵۵.

ما سابقاً مطالبی را از بزرگان می شنیدیم، ولی باور نکردیم تا با چشم خود افرادی را دیدیم که با ظاهری بابیهت و جلال، آراسته و فریبنده، چه مسائلی را در نظر دارند و فقط خدا می داند در باطن آنها چه می گذرد! با چشم خود افرادی را دیدیم که در همین کشور درس می دادند و زحمت می کشیدند و ندای «والسلامه!»^۱ سر می دادند، ولی این فضل و علم در خدمت صدام و شیطان و کفر واقع شد.

سرنوشت هم مباحثه مرحوم آیه الله سید جمال الدین گلپایگانی،^۱ نظیر قضیه آن شخص است که فضل علمی او به حدی بود که مسائل مبتلابه جریان زلزله گناباد را بلافاصله بعد از استفتاء در مجلس پاسخ می داد، اما به عراق رفت و دست در دست صدام از رادیوی عراق علیه اسلام و ملت و رهبر انقلاب سخنرانی می کرد، و چه مطالبی که بیان نمی نمود!

این افراد بسیارند و بی سواد نیستند و عقلشان هم به خوبی کار می کند؛ لذاست که مولانا می فرماید:

خرده کاری های علم هندسه یا نجوم و علم طب و فلسفه
 کان تعلق با همین دنیستش ره به هفتم آسمان بر نیستش^۲
 این علم، متعلق به همین دنیا است؛ نه به عقبی تعلق دارد و نه به آسمان راهی.
 او فقه و روایات امام صادق را می خواند برای اینکه فقه را بگوید و امام صادق را
 بمیراند؛ فلسفه را می خواند تا خدا را به زمین بزند!
 مرحوم آقا - رضوان الله علیه - می فرمودند:

بعد از فوت یکی از مراجع، بنده را در مجلس تعیین مرجعیت^۳ دعوت

۱. رجوع شود به همین مجلد، ص ۴۵.

۲. *مثنوی معنوی*، دفتر چهارم.

۳. رسم است بعد از اینکه مرجعی از دنیا می رود، برای اینکه مرجع بعدی مشخص شود، علماء در جلسه ای صحبت می کنند که اعلم و اتقی و افضل کیست تا او را به مردم معرفی کنند.

کردند. من در دل اضطراب و تشویشی پیدا کردم، به نحوی که اصلاً دلم راه نمی داد شرکت کنم؛ تا اینکه با قرآن استخاره نمودم و این دو آیه آمد:

﴿فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِم إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾ * أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّمَهُ الْغُيُوبَ﴾^۱.

«چون آنها در عهد و میثاقی که با خداوند بستند مخالفت کردند، این عمل نفاقی را در میان آنها به وجود آورد که تا هنگام مرگ و ملاقات با خدا باقی خواهد ماند؛ علت این پیوستگی نفاق تا روز مرگ آن است که آنها با میعاد الهی مخالفت می نمودند و با نفس دروغ گوی خود دروغ می گفتند. آیا ایشان ندانسته اند که خداوند از پنهانی ها و راز گفتن های آنان خبر دارد و اینکه او علام الغیوب است؟!»

لذا ایشان در آن مجلس شرکت نکردند.

بنده خود در یکی از این مجالس بودم و با گوش خود شنیدم که بعضی از همین آقایان برای غلبه بر دیگری فحش می داد! آیا این طور می خواهیم مرجع تعیین کنیم؟! آیا راه خدا این است؟!

واجد مقام مرجعیت میرزا محمدحسن شیرازی است که وقتی به او می گویند به مرجعیت رسیدی، مانند مادر بچه مرده زارزار گریه می کند. در این باره نقل شده است که:

بعد از فوت شیخ انصاری مردم جهت تعیین تکلیف در امر تقلید، پیوسته به شاگردان وی مراجعه می کردند. همین امر باعث شد تا بزرگان حوزه و فضایی شاگردان شیخ، به فکر چاره جویی و راهنمایی مردم بیفتند.

... میرزا حسن آشتیانی، آقا حسن نجم آبادی و میرزا عبدالرحیم نهایندی در خانه میرزا حبیب الله رشتی گرد آمدند. پس از مقداری مشاوره، به گفته میرزای آشتیانی همگی بر مقدم بودن میرزای شیرازی اتفاق کردند.

پس از آن در پی میرزا فرستاده و بعد از حضور او در مجلس، به ایشان

۱. سوره توبه (۹) آیه ۷۷ و ۷۸.

گفتند: «مردم نیاز به مرجع تقلید و زعامت دینی دارند و ما همگی بر شایستگی شما اتفاق کرده‌ایم.»

میرزا در پاسخ گفت: «من آمادگی این مهم را در خود نمی‌بینم و توانایی برآوردن احتیاجات مردم را هم ندارم. جناب آقا شیخ حسن نجم‌آبادی، فقیه زمانه است و شایسته‌تر از من بدین کار.»

میرزا آقا حسن در جواب گفت: «به خدا سوگند این امر بر من حرام است و نتیجه ورود بدان جز افساد چیز دیگری نیست! این مسئله یک واجب عینی است به خصوص بر شما. برآوردن احتیاجات مردم ساده است، ولی این زعامت دینی است که نیازمند مردی جامع‌الشرایط، عاقل، سیاست‌مدار، آشنا به امور و کامل‌النفوس می‌باشد، و این همه در هیچ‌کس جز شما جمع نیست.»

پس از اتمام کلام آقا حسن نجم‌آبادی، همه اهل مجلس سخن او را تکرار کردند و بر پذیرش این منصب از جانب میرزا حکم کردند. میرزا درحالی که قطرات اشک بر گونه‌هایش می‌غلطید و سنگینی این مسئولیت را بر دوش خود احساس می‌کرد، این امر را پذیرفت و قسم یاد کرد که: «هیچ‌گاه به فکرم خطور نکرده بود که روزی مرجع دینی مردم بوده و به این امر عظیم دچار شوم و مورد این امتحان بزرگ خداوندی شوم.»^۱

آری، چنین مجلسی که در آن افرادی با خلوص نیت جمع‌اند، مجلس تعیین مرجعیت است، نه آن مجلسی که به یکدیگر فحش می‌دهند؛ لذا خداوند مصلحتش را بر آنان افاضه نمود و رأی و نظرش را بر دل‌های آنها انداخت و میرزا انتخاب شد.

مرحوم میرزا فردی اهل دل، باطن و مشاهده بود و کیاست و فطانت خاصی داشت. اینکه می‌گویند ایشان بعد از صدور حکم تا مدتی مانند مادر بچه مرده گریه

۱. ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۲، ص ۱۰۴؛ مطلع انوار، ج ۳، ص ۳۳۶ و ۳۴۴؛ اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۱۱.

می‌کرد، به دروغ نبوده و باید دید که از این مسئولیت و مصیبتی که بر سرش آمده چه تصویری داشته که چنین حالتی پیدا کرده است.^۱ قضیه مرجعیت، قضیه آب و آتش است؛ چه کسی می‌تواند کلید بهشت و جهنم را در جیبش بگذارد؟! این مرجعیتی است که مدنظر خداوند است.

علی‌کل‌حال، اگر خدا در کار نباشد و انسان در راه قُرب و بهاء و رسیدن به مرضات الهی، براساس موازین حرکت نکند، از تمام اندوخته‌های علمی و فنی و مالی‌اش در مسیر ظلم و کدورت بهره‌برداری خواهد شد.

در نور ملکوت قرآن آمده است:

در اینجا است که باید بر بدبختی لاوازیه و نیوتن و اینشتین و هم‌قطاران‌شان، و بر جمیع مداحان و پیروان مکتبشان گریست که عمر خود را در چه مصرف کردند و چه بهره‌ای از انسانیت بردند! و علاوه بر آنکه این اکتشافات به نفع بشر تمام نشد؛ صد درصد بر زیان آنها شد. ...

در آخرین سال زندگی اینشتین که کنگره‌ای به افتخار او در آمریکا تشکیل شد و خودش هم شرکت کرد، از اختراعاتش اظهار اسف می‌کرد و می‌گفت: «من نمی‌دانستم که ذُوک ظالم از این اکتشاف من چه سوء استفاده‌ای می‌کنند و چگونه با شکافتن اتم، موشک‌های قاره‌پیما می‌سازند و زن و بچه و پیر و جوان را در زیر خروارها خاک و سنگ مدفون، و طعمه حریق می‌نمایند.»

این نتایج سوء، چیزهایی بود که در زمان حیات او به وقوع پیوست؛ تا چه رسد به انواع چیزهایی که بعد از او به وقوع پیوسته است.^۲

گرچه این علم نیز علم است و در آن شکی نیست، ولی در خدمت دنیا و شیطان قرار می‌گیرد، نه در خدمت رحمان؛ به واسطه همین علم است که مردم

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون احوالات مرحوم میرزای شیرازی - رحمة الله علیه - رجوع شود به *مطلع انوار*، ج ۳، ص ۲۸۱ - ۳۷۸.

۲. *نور ملکوت قرآن*، ج ۲، ص ۳۰۳.

بی‌گناه و اطفال معصوم با بمب تکه‌تکه و زغال می‌شوند. اگر جناب انیشتین این کار را نمی‌کرد، چه چیزی در دنیا به هم می‌ریخت؟! پس به همین دلیل، ائمه علیهم السّلام که بر شراشر عالم وجود استیلا دارند، این مطالب را بیان فرموده‌اند! بناً علی هذا امام صادق علیه السّلام در اولین سفارش خود به «عنوان بصری» تمام ماسوی‌الله را از مسیر الهی جدا می‌کنند و می‌فرمایند: علم نور است، و آنچه تو در ذهن می‌آوری و اسم علم بر آن می‌گذاری علم نیست، بلکه معلوماتی است. اگر نور علم را در کسی دیدید، او عالم است و اگر ندیدید گرچه شخص ادعای عرفان و فلسفه و فقه داشته باشد، جاهل است.

علت اینکه بزرگان اهل بصیرت در دام اشخاص نمی‌افتند، آن است که به محض ورود شخص و قبل از ملاحظه موقعیت علمی و فنی فرد، به نور او توجه می‌کنند و لذا هیچ‌وقت گول نمی‌خورند؛ درحالی‌که سایر افراد چه بسا سی سال به دنبال شخصی می‌روند و تازه می‌فهمند فریب خورده‌اند، چراکه عوام با علم خود به شخص نگاه می‌کنند و نوری برای تشخیص ندارند.

مرحوم آقا تا به آن درویش نگاه می‌کنند، متوجه می‌شوند که حساب این شخص با بقیه افراد تفاوت دارد؛ لذاست که به او می‌فرماید: «آفاجان! درویش جان! تنها تنها مخور، رسم ادب نیست!»^۱

۱. همان، ج ۱، ص ۱۶۶:

«من در اینجا فقط یک بر خورد خود را با کسی که در اثر خدمت مادر، به مقام عالی رسیده بود، و کشف حجاب‌های ملکوتی برای او شده بود، برای شما بیان می‌کنم. یک روز در طهران، برای خرید کتاب به کتاب‌فروشی اسلامی که در خیابان بوذرجمه‌وری بود، رفتم. یکی از شرکای این مؤسسه، آقای حاج سید محمد کتابچی است که در انبار شرکت واقع در منتهی‌الیه خیابان پامنار، قرب خیابان بوذرجمه‌وری و کتاب‌فروشی، مشغول کار و از میان برادران شریک، او مسئول انبار و ارسال کتب به شهرستان‌ها و یا احیاناً فروش کتاب‌های کلی است. من برای دیدار ایشان که با سابقه ممتد دوستی و آشنایی، غالباً از ایشان دیدار می‌نمودم به

◀ محلّ انبار رفته و کتاب‌های لازم را خریداری نمودم؛ صبحگاه، قریب چهار ساعت به ظهر مانده بود.

مردی در آن انبار برای خرید کتاب آمده، و کمر بند چرمی خود را روی زمین پهن کرده بود و مقداری از کتاب‌های ابتیاعی خود را بر روی کمر بند چیده بود؛ از قبیل قرآن، و مفاتیح، و کلیله و دمنه، و بعضی از کتب قصص و رسائل عملیه. و مشغول بود تا بقیه کتاب‌های لازم را جمع کند، و بالأخره پس از اتمام کار، مجموع کتاب‌ها را که در حدود پنجاه عدد شد، در میان کمر بند بست، و آماده برای خروج بود که ناگهان گفت: «حیییم الله! طیبیم الله! یارم، یارم، جونم، جونم!» چون نگاه به چهره‌اش کردم، دیدم خیلی قرمز شده، و قطراتی از عرق بر پیشانی‌اش نشسته، و چنان غرق در وجد و سرور است که حد ندارد. گفتم: «آقا جان! درویش جان! تنها تنها مخور، رسم ادب نیست!»

شروع کرد یک دور، دور خود چرخ زدن؛ آن‌گاه با صدای بلند و سوزناک این ابیات از بابا طاهر عریان را بسیار شیوا و دلنشین خواند:

اگر دل دلبرِ دلبر کددام است؟ و گر دلبرِ دلِ دل را چه نام است؟
دل و دلبر به هم آمیخته وینمُ ندونم دل که و دلبر کددام است؟

* * *

دلی دیرم خریدار محبت کز او گرم است بازار محبت
لباسی بافتم بر قامت دل ز پیود محنت و تار محبت

* * *

غم عشقت بیابون پرورم کرد هوای بخت بی‌بال و پیرم کرد
به موگفتی صبوری کن صبوری صبوری طرفه خاکی بر سرم کرد

* * *

به صحرا بنگرم صحرا ته وینم به دریا بنگرم دریا ته وینم
به هر جا بنگرم کوه و در و دشت نشان از قامت رعنات ته وینم
گفتم: «احسنت! آفرین! من حقیر فقیر، و امانده هستم. انتظار دعای شما را دارم!» شروع کرد به خواندن این ابیات:

مو از «قَالُوا بَلَىٰ» تشویق دیرم گنه از برگ و بارون بیش دیرم
اگر «لَا تَقْنَطُوا» دستم نگیره مو از یا و یلتا اندیش دیرم ▶

* * *

بوره سوته دلان تا ما بنالیم زدست یار بی پروا بنالیم
 بشیم با بلبل شیدا به گلشن اگر بلبل ناله ما بنالیم

* * *

بوره سوته دلان گردهم آییم سخن واهم کریم غم و انماییم
 ترازو آوریسم غم‌ها بسنجیم هر آن غمگین تریم سنگین تر آییم

گفت: "الحمد لله راهت خوب است سید! سر به سر ما مگذار! من بیچاره وامانده‌ام، تو هم باری روی کول ما می‌گذاری؟! " آن‌گاه گفت:

یک روز من در همین انبار آدم کتاب بخرم، علامه دهخدا هم آمده بود. قدری با هم صحبت کردیم، من به او گفتم: انصافاً شما زحمت کشیده‌اید! حقیقتاً رنج برده‌اید، ولی تصور نکنید مطلب با اینها تمام می‌شود. حیف، اگر عمر در راه‌های دیگر صرف می‌شد، چه بهره‌ها بود؟ چه خبرها بود؟ اینک بیاور ببینم تا چه داری؟! بیا تا ببینم در دست چیست؟!
 ته که ناخوانده‌ای علم سماوات ته که ناپرده‌ای ره در خرابیات
 ته که سود و زیان خود ندونی به یارون کی رسی هیهات هیهات
 علامه تکانی خورد، آن‌گاه قدری در فکر فرو رفت و رنگش قدری تغییر کرد، و هیچ جوابی به من نداد.

من شما را می‌شناسم؛ در مسجد قائم نماز می‌خوانید. به آن مسجد آمده‌ام، باز هم می‌آیم. من جای معینی ندارم. شب‌ها خواب ندارم؛ در طهران پارس، طهران نو، طرشت و این طرف و آن طرف می‌روم، به قهوه‌خانه‌ها می‌روم و سرمی‌زنم. منزل سابق ما نزدیک دروازه شمیران بوده است، ولی از وقتی که مادرم فوت کرده است، کمتر به آن منزل می‌روم.

گفتم: "عنايات از جانب خداوند است، ولی آیا به حسب ظاهر برای این عنایاتی که به شما شده است سبب خاصی را در نظر داری؟! "
 گفت:

بلی، من مادر پیری داشتم، مریض و ناتوان، و چندین سال زمین‌گیر بود. خودم خدمتش را می‌نمودم و حوائج او را برمی‌آوردم و غذا برایش می‌پختم و آب وضو برایش حاضر می‌کردم؛ و خلاصه به هر گونه در تحمل خواسته‌های او در حضورش بودم. و او بسیار تند و بد اخلاق بود؛ بعضاً فحش می‌داد و من تحمل می‌کردم و بر روی او تبسم می‌کردم. و به همین جهت عیال اختیار نکردم، با آنکه از سن من چهل سال می‌گذشت؛ زیرا

◀ نگهداری عیال با این خلق مادر مقدور نبود و من می‌دانستم اگر زوجه‌ای انتخاب کنم، یا زندگانی ما را به هم خواهد زد، و یا من مجبور می‌شدم مادرم را ترک گویم. و ترک مادر در وجدانم و عاطفهام قابل قبول نبود، فلذا به نداشتن زوجه تحمل کرده، و با آن خود را ساخته و وفق داده بودم.

گهگاهی در اثر تحمل ناگواری‌هایی که از وی به من می‌رسید، ناگهان گویی برقی بر دلم می‌زد، و جرقه‌ای روشن می‌شد و حال خوش دست می‌داد، ولی البته دوام نداشت و زودگذر بود. تا یک شب که زمستان و هوا سرد بود، (و من رختخواب خود را پهلوی او و در اتاق او می‌گسترده تا تنها نباشد، و برای حوائج، نیاز به صدا زدن نداشته باشد) در آن شب که من قلقلک را (کوزه را) آب کرده - و همیشه در اتاق پهلوی خودم می‌گذاردم که اگر آب بخواهد، فوراً به او بدهم - او در میان شب تاریک آب خواست. فوراً برخاستم و آب کوزه را در ظرفی ریخته، و به او دادم و گفتم: "بگیر، مادر جان!" او که خواب‌آلود بود؛ و از فوریت عمل من خبر نداشت، چنین تصور کرد که من آب را دیر داده‌ام؛ فحش غریبی به من داد و کاسه آب را بر سرم زد. فوراً کاسه را دوباره آب نموده و گفتم: "بگیر مادر جان، مرا ببخش، معذرت می‌خواهم!" که ناگهان نفهمیدم چه شد! اجمالاً آنکه به آرزوی خود رسیدم، و آن برق‌ها و جرقه‌ها تبدیل به یک عالمی نورانی همچون خورشید درخشان شد؛ و حبیب من، یار من، خدای من، طیب من، با من سخن گفت. و این حال دیگر قطع نشد، و چند سال است که ادامه دارد.

در این حال گیوه خود را ورکشید و کتاب‌ها را به دوش گرفت، و خداحافظی کرد و گفت: "إن شاء الله پیش شما می‌آیم." و به سمت در انبار برای خروج رفت. در این حال روی خود را به طرف ما کرده، و این غزل را با همان آهنگ خواند:

منم که گوشه میخانه خانقاه من است

دعای پیر مغان ورد صبحگاه من است

گرم ترانه چنگ و صبوح نیست چه باک؟!

نوای من به سحر آه عذرخواه من است

ز پادشاه و گدا فارغم بحمد الله

گدای خاک در دوست پادشاه من است

غرض ز مسجد و میخانه ام وصال شماست

◀ جز این خیال ندارم خدا گواه من است

ناریان مر ناریان را جاذب‌اند نوریان مر نوریان را طالب‌اند^۱
 بنابراین اگر خواستیم با کسی صحبت کنیم، اول باید نور او را در نظر بگیریم
 و دیگر بیهوده وقت خود را تلف نکنیم. کسی که نور دارد، حریف را می‌شناسد و
 لذا در هر پیشامدی راهش مستقیم است و دیگر هر روز با خوابی به جایی نمی‌رود
 و فردا با خوابی بر نمی‌گردد.

☞ از آن زمان که برین آستان نهادم روی

فراز مسند خورشید تکیه‌گاه من است

مگر به تیغ اجل خیمه برکنم ورنه

رمیدن از در دولت نه رسم و راه من است

گناه اگرچه نبود اختیار ما حافظ

تو در این ادب باش و گو گناه من است

و ما دیگر او را ندیدیم، تا یک روز نزدیک غروب که با تا کسی به مسجد می‌رفتم، و در چراغ قرمز
 دروازه شمیران، منتهی‌الیه خیابان فخرآباد ماشین توقف کرد، از پشت شیشه ماشین سلامی کرد و
 با انگشت مسبحة خود (سبابه) به شیشه ماشین زده و اشارتاً گفت: "دالی!" من هم سلامی کردم و
 ماشین حرکت کرد.

و من داستان او را برای بعضی از دوستان که در نواحی دروازه شمیران سکنی دارند، تعریف کردم؛
 گفتند: "ما او را می‌شناسیم، و مادر او را که چند سال فوت کرده است نیز با همین اخلاق و
 کیفیت می‌شناختیم."

و اما آقای حاج سید محمد کتابچی شرح حال او را بدین گونه بیان کردند که: "او مردی است
 دست‌فروش؛ مقدار کمی از ما کتاب می‌خرد، به همان مقداری که می‌تواند آنها را آن روز
 بفروشد؛ و در کنار خیابان بساط پهن می‌کند و کتاب‌ها را که مورد لزوم مردم است می‌فروشد. او
 مرد درست‌حسابی است؛ هرروز صورتی می‌آورد، و ما کتاب‌هایش را برای او جور می‌کنیم؛
 عصر همان روز که کتاب‌ها را فروخت، وجهش را می‌آورد. بعضی از اوقات تجاهل می‌کند،
 به طوری که کسی او را نمی‌شناسد. و ما حالات بسیار خوبی از او دیده‌ایم."

۱. *مثنوی معنوی*، دفتر دوم.

ما در ظلمت به سر می‌بریم و «از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم»^۱ اما امیدواریم که خداوند توفیق علم و یقین و عمل و شکر بر یقین را به ما عنایت کند، و خودش در همه حال مباشر قلب ما باشد، و دست ما را از دامان اولیاء کوتاه نکند، و آنی ما را از صراط و مسیر اولیاء دین منحرف نگرداند.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱. دیوان حافظ، غزل ۳۴۷:

ما بدین در، نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم

مجلس بیست و سوم

برداشتی از آیه هفدهم سوره مبارکه رعد در حقیقت علم

یازدهم ربیع الأول ۱۴۲۰ هجری قمری

أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْمُرْسَلِينَ
وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
و اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

امام صادق عليه السلام به «عنوان بصری» می فرماید:

يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، لَيْسَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ؛ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ
و تَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ. فَإِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوَّلًا فِي نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعُبُودِيَّةِ وَ
اطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ وَ اسْتَفْهِمِ اللَّهَ يُفْهِمَكَ.

«تصور نکن علم به فراگیری بعضی محفوظات یا رسیدن به بعضی نتایج
علوم رسمی و ظاهری است، بلکه نوری است که خداوند آن را در قلب
هر که بخواهد او را هدایت کند، قرار می دهد.»

حال چرا امام صادق علیه السلام نسبت به علوم رسمی، علم اطلاق نمی کنند
و علم را نور - که به معنای انکشاف واقع است - می دانند؟ واقع چیست و از چه
مقوله ای است؟

تصور ما از نور و روشنایی در کلام امام صادق علیه السلام، پیدا شدن چیزی

شبیه به جرقه‌های ظاهری در عالم حس است که از باب تشبیه معقول به محسوس بیان شده است؛ اما منظور این نیست.

اطلاق نور بر نور مادی نیز به لحاظ ظهور و روشنایی و غیر مبهم بودن است. فردی که وارد اتاق تاریکی می‌شود، چون حقایق برای او مخفی و مجهول است با همه اشیاء موجود در آن برخورد و تصادم پیدا می‌کند، چون در این اتاق حقایق برای او مجهول و مخفی است؛ اما وقتی چراغ را روشن می‌کند، بین انسان و سنگ، بین جاندار و غیر جاندار فرق می‌گذارد، چون نور وجود دارد و همه حقایق خارجی برای او واضح و مشخص شده است.

در مثنوی آورده است که فیلی را از هندوستان آورده بودند و مردم به تماشای آن رفتند. هرکسی عضوی از اعضای آن حیوان را در تاریکی لمس کرد، و وقتی بیرون آمد تعریف متفاوتی ارائه داد. از آنجاکه نور وجود نداشت تعاریف و برداشت‌ها نیز متفاوت بود: یکی فیل را به شکل ناودان، دیگری به شکل بادبزن و یکی هم به شکل ستون حس کرده بود.^۱ مولانا می‌فرماید:

۱. مثنوی معنوی، دفتر سوم:

پیل اندر خانه تاریک بود	عرضه را آورده بودندش هُنود
از برای دیدنش مردم بسی	اندر آن ظلمت همی شد هرکسی
دیدنش با چشم چون ممکن نبود	اندر آن تاریکی اش کف می‌بسود
آن یکی را کف به خرطوم اوفتاد	گفت همچون ناودان است این نهاد
آن یکی را دست بر گوشش رسید	آن بر او چون بادبزن شد پدید
آن یکی را کف چو بر پایش بسود	گفت شکل پیل دیدم چون عمود
آن یکی بر پشت او بنهاد دست	گفت خود این پیل چون تختی بُدست
همچنین هر یک به جزوی که رسید	فهم آن می‌کرد هر جا می‌شنید
از نظر گه، گفتشان شد مختلف	آن یکی دالش لقب داد این الف
در کف هر کس اگر شمعی بُدی	اختلاف از گفتشان بیرون شدی

در کف هرکس اگر شمعی بُدی اختلاف از گفتشان بیرون شدی^۱ نتیجه آنکه چون هرکسی با برداشت‌های متفاوت خود به قضایا نگاه می‌کند، واقعیت‌ها متفاوت می‌نماید، نه اینکه آنچه هست متفاوت است. بنابراین، راه وصول به واقعیت آن است که انسان در قلب خود نور و ملاک برای تشخیص حق و باطل را داشته باشد.

اگر نور وجود داشته باشد امر مشتبه نخواهد شد. فردی که نور دارد از آنجا که از اول درست تشخیص داده، دیگر سال‌ها در راهی حرکت نمی‌کند که بعد پشیمان شود؛ اما کسی که نور ندارد چون از اول نور نداشته، آنقدر به بیراهه می‌رود و عمر خود را تلف می‌کند تا به بن‌بست برسد و آن وقت با خود می‌گوید: عجب! ما در این چند سال به دنبال چه کسی و در چه راهی و چه مطالبی بودیم؟!

کسی که نور دارد، از آنجا که نورانی است حتی یک روز را هم به بیراهه نمی‌رود و هنگامی که خدمت مرحوم آقای حدّاد و مرحوم علامه طباطبایی می‌رسد، از همان لحظه اول می‌شناسد که این مرد، مرد حقّ است. میزان چنین فردی به واسطه حقّ می‌گردد و شاهین ترازویش در اعتدال قرار می‌گیرد؛ اما بقیه به ظاهر خصوصیات و حالات افراد نگاه می‌کنند و سرمست به دنبال او حرکت می‌کنند و ناگهان به بن‌بست می‌رسند.

بر این اساس است که می‌فرمایند باید ملاک و شاغول نور را در دست داشته باشید و به عبادات اشخاص نگاه نکنید که باتوجه به این وسائط نمی‌توانید به واقعیت و حقیقت برسید.

در کتاب شریف معاد شناسی روایتی در این معنی که نباید به عبادت و رفت‌وآمد فرد در بین مردم و حُسن سلوک و رفتار شخص نگاه کرد که امکان ظاهرسازی و فریب در تمام این موارد وجود دارد، نقل شده است. امام سجّاد

۱. مثنوی معنوی، دفتر سوم.

عليه السلام در این روایت می فرماید:

إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ قَدْ حَسَنَ سَمْتَهُ وَ هَدِيَهُ وَ تَمَاوَتَ فِي مَنْطِقِهِ وَ تَخَاصَعَ فِي حَرَكَاتِهِ، فَرَوَيْدًا لَا يُغَرَّتْكُمْ! فَمَا أَكْثَرَ مَنْ يَعْجِزُهُ تَنَاوُلُ الدُّنْيَا وَ رُكُوبُ الْحَرَامِ مِنْهَا لِضَعْفِ نَبِيَّتِهِ وَ مَهَانَتِهِ وَ جُبْنِ قَلْبِهِ. فَانصَبَ الدِّينَ فَخًّا لَهَا فَهُوَ لَا يَزَالُ يَخْتَلُّ النَّاسَ بِظَاهِرِهِ إِنْ تَمَكَّنَ مِنْ حَرَامٍ إِقْتَحَمَهُ.

وَ إِذَا وَجَدْتُمُوهُ يَعِفُّ عَنِ الْهَالِ الْحَرَامِ فَرَوَيْدًا لَا يُغَرَّتْكُمْ! فَإِنَّ شَهَوَاتِ الْخَلْقِ مُخْتَلِفَةٌ؛ فَمَا أَكْثَرَ مَنْ يَنْبُو عَنِ الْهَالِ الْحَرَامِ وَ إِنْ كَثُرَ وَ يَحْمِلُ نَفْسَهُ عَلَى شَوْهَاءَ قَبِيحَةٍ فَيَأْتِي مِنْهَا مُحَرَّمًا.

فَإِذَا وَجَدْتُمُوهُ يَعِفُّ عَنِ ذَلِكَ، فَرَوَيْدًا لَا يُغَرَّتْكُمْ حَتَّى تَنْظُرُوا مَا عَقْدَةُ عَقْلِهِ؛ فَمَا أَكْثَرَ مَنْ تَرَكَ ذَلِكَ أَجْمَعُ ثُمَّ لَا يَرْجِعُ إِلَى عَقْلِ مَتِينٍ، فَيَكُونُ مَا يَفْسِدُ بِجَهْلِهِ أَكْثَرَ مِمَّا يَصْلِحُهُ بِعَقْلِهِ.

فَإِذَا وَجَدْتُمْ عَقْلَهُ مَتِينًا فَرَوَيْدًا لَا يُغَرِّكُمْ حَتَّى تَنْظُرُوا أَمَعَ هَوَاهُ يَكُونُ عَلَى عَقْلِهِ أَمْ يَكُونُ مَعَ عَقْلِهِ عَلَى هَوَاهُ، وَ كَيْفَ مَحَبَّتُهُ لِلرِّئَاسَاتِ الْبَاطِلَةِ وَ زُهْدُهُ فِيهَا؛ فَإِنَّ فِي النَّاسِ مَنْ «حَسِبَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ»^١؛ يَتْرُكُ الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا وَ يَرَى أَنَّ لَدَّةَ الرِّئَاسَةِ الْبَاطِلَةِ أَفْضَلُ مِنْ لَدَّةِ الْأَمْوَالِ وَ النِّعَمِ الْمُبَاحَةِ الْمُحَلَّلَةِ، فَيَتْرُكُ ذَلِكَ أَجْمَعُ طَلَبًا لِلرِّئَاسَةِ حَتَّى «وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِتْمَانِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ»^٢ فَهُوَ يَخْبِطُ خَبِطَ عَشَوَاءٍ يُوْقِدُهُ أَوَّلَ بَاطِلٍ إِلَى أَبْعَدِ غَايَاتِ الْخَسَارَةِ. وَ يَمِدُّهُ رَبُّهُ بَعْدَ طَلَبِهِ لَهَا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ فِي طَغْيَانِهِ؛ فَهُوَ يَحِلُّ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ يَحْرِمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ، لَا يَبَالِي مَا فَاتَ مِنْ دِينِهِ إِذَا سَلِمَتْ لَهُ الرِّئَاسَةُ الَّتِي قَدْ شَقِيَ مِنْ أَجْلِهَا. فَأَوْلَتْكَ الَّذِينَ «عَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ»^٣ «وَأَعَدَّ

١. سوره حج (٢٢) آیه ١١.

٢. سوره بقره (٢) آیه ٢٠٦.

٣. سوره فتح (٤٨) آیه ٦.

هَمْ عَذَابًا مُّهِينًا»^۱.

و لکنَّ الرَّجُلُ کُلَّ الرَّجُلِ نِعَمَ الرَّجُلِ هُوَ الَّذِي جَعَلَ هَوَاهُ تَبَعًا لِأَمْرِ اللَّهِ وَ قُوَاهُ مَبْذُولَةً فِي رِضَى اللَّهِ، يَرَى الذَّلَّ مَعَ الْحَقِّ أَقْرَبَ إِلَى عِزِّ الْأَيْدِ مِنَ الْعِزِّ فِي الْبَاطِلِ. وَ يَعْلَمُ أَنَّ قَلِيلَ مَا يَحْتَمِلُهُ مِنْ صَرَائِهَا يُؤَدِّيهِ إِلَى دَوَامِ النَّعِيمِ فِي دَارٍ لَا تَبِيدُ وَ تَنْفَدُ؛ وَ أَنَّ كَثِيرَ مَا يَلْحَقُهُ مِنْ سَرَائِهَا إِنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ يُؤَدِّيهِ إِلَى عَذَابٍ لَا انْقِطَاعَ لَهُ وَ لَا يَزُولُ.

فَذَلِكُمْ الرَّجُلُ نِعَمَ الرَّجُلِ، فِيهِ فَتَمَسَّكُوا وَ بَسَّتِيهِ فَاقْتَدُوا وَ إِلَى رَبِّكُمْ فَتَوَسَّلُوا؛ فَإِنَّهُ لَا تُرَدُّ لَهُ دَعْوَةٌ وَ لَا يَحْيَبُ لَهُ طَلِبَةٌ.

«اگر مردی را ببینید که طریقه و روش او نیکوست و گفتار خود را آهسته و آرام نموده و سخن خود را ضعیف و ملایم نشان دهد و در کارها و حرکاتش خود را خاضع و فروتن جلوه دهد، فوراً به او گرایش پیدا نکنید! دست نگاه دارید، توقف کنید که شما را گول نزنند؛ زیرا چه بسیار کسانی هستند که به علت سستی نیت و پستی هویت و ترسو بودن دلشان از رسیدن به دنیا و ارتکاب کارهای حرام عاجز مانده‌اند. و بدین جهت دین را دام وصول به دنیا و وسیله صید وصول به مادیات و شهوات قرار می‌دهند؛ مردم را به ظاهر آراسته خود می‌فریبند و چنانچه به چیز حرامی دست یابند با تمام مشقت و تکلف خود را بدان می‌رسانند و دست می‌آیند.

و اگر دیدند که آن مرد از مال حرام اجتناب می‌ورزد و دست بدان نمی‌آلاید، پس باز صبر کنید و در گرایش به او مبادرت نکنید که شما را فریب ندهد! چون خواسته‌ها و تمایلات نفسانی مردم مختلف است؛ زیرا که چه بسیاری از مردم از به دست آوردن مال حرام گرچه فراوان باشد دوری می‌کنند، ولیکن اراده خود را از راه زنا و اعمال شنیعه باز نمی‌دارند، و نفس خود را بر ورود بر یک زن زشت کریه‌المنظر فرود آورده و از راه حرام با او آمیزش می‌کنند.

۱. سوره احزاب (۳۳) آیه ۵۷.

و اگر آن مرد را چنین یافتید که از این عمل زشت هم دوری می‌کند، باز شککیا باشید و در گرایش به او شتاب نکنید، که مبادا شما را گول زند! تا خوب بنگرید که گره و بستگی عقلانی او چطور است و مرکز تصمیم‌گیری تفکیری او چگونه است؛ چون بسیاری از مردم هستند که از روی آوردن به دنیا و ارتکاب محرمات و وصول به اموال حرام و اعمال آمیزشی جنسی خودداری نموده و عفت به خرج می‌دهند، ولیکن دارای عقل متین و فکری استوار نیستند و بنابراین مفسده کارهایی را که انجام می‌دهند بیش از مصلحت آن است، چون بر پایه جهالتی که دارند مفسده‌ای می‌آفرینند بیشتر از مصلحتی که پدیده عقل و درایتشان است.

و اگر عقل او را نیز متین و استوار یافتید، باز زود اقدام بر پیروی و تبعیت نکنید! تا آنکه او را بنگرید که آیا با هوای نفس خود متحد شده و علیه عقلش قیام کرده است و یا آنکه با عقلش متحد شده و باهم علیه هوای نفس اماره به پا خاسته‌اند. و دیگر ببینید که آیا نسبت به ریاست‌های باطله دنیویه اشتیاق و رغبت دارد یا آنکه بی‌رغبت و میل است؛ چون در میان توده مردم افرادی یافت می‌شوند که «هم دنیا و هم آخرت، هر دو باخته‌اند»؛ دنیا را برای وصول به دنیا ترک گفته‌اند و پنداشته‌اند که لذت ریاست‌های باطل از لذت اموال حرام و نعمت‌های مباح و حلال بیشتر است، و بنابراین برای نیل به ریاست‌های باطل از همه اینها گذشته‌اند. «و اگر به آنها گفته شود: از خدا بپرهیز! مقام خودخواهی و عزت کاذب، او را به گناه می‌کشد پس جهنم برای او بس است و حقاً بد محل آرامشی است». این چنین فردی چون آدم یک‌چشمی، پیوسته در امور بدون بصیرت و درایت است و اولین گامی که به باطل بردارد، او را به آخرین مراتب خسران و زیان می‌کشاند. و پس از آنکه نمی‌تواند به منویات خود برسد، پروردگارش او را در طغیان و سرکشی ممتد می‌برد؛ و در این صورت آنچه را که خدا حرام کرده است حلال می‌شمرد و آنچه را که خدا حلال کرده است حرام می‌شمرد. و اگر ریاست باطلش که به دنبالش می‌رود و برای وصول به آن خود را به مهالک انداخته و به شقاوت رسانده است سالم بماند، باکی در از بین رفتن دینش ندارد؛ پس این افراد

کسانی هستند که ﴿خدا بر آنها غضب نموده و به آنان صلاهی دورباش زده﴾
 ﴿و عذاب ذلت‌آمیز و تحقیرانگیز برایشان مهیا ساخته است﴾.

ولیکن مرد، تمام مرد، نیکومرد آن‌کسی است که هوای نفس و درخواست خود را تابع امر خدا نموده است و قوای خود را در راه رضای خدا مبذول داشته است؛ و ذلت را با وجود داشتن حق، به عزت ابدیه نزدیک‌تر می‌یابد از عزتی که با باطل به دست می‌آید. و به یقین می‌داند که گرفتاری‌های کم و ناچیز دنیا که برای رضای خدا آنها را تحمل می‌کند، او را به دوام نعمت‌های ابدیه خداوند در بهشتی که خرابی و فناء و نیستی ندارد خواهد رسانید؛ و نیز می‌داند که اگر از هوای نفس اماره خود پیروی کند، بسیاری خوشی‌هایی که در دنیا می‌برد او را به عذاب ابدیه خداوند که زوال و انقطاع ندارد خواهد کشانید.

پس بنابراین بدانید که مرد تمام عیار چنین مردی است، مرد نیکو و پسندیده و استوار چنین مردی است؛ پس حتماً به او تمسک کنید! و به رویه و منهای و سیره او اقتدا نمایید! و به وسیله او به سوی پروردگارتان متوسل شوید! چون درخواست و دعای او رد نمی‌شود و طلب و خواهش او دچار حرمان نمی‌گردد.»^۱

سخن جذاب، ارتباط خوب، حسن سلوک و علم و اطلاعات، همه وسائط و ادواتی است که یک شخص باید برحسب موقعیتش برای نفوذ در دل یک طیف داشته باشد، ولی اینها فایده ندارد؛ لذا امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «لَيْسَ

الْعِلْمُ بِالتَّعْلَمِ، إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَرِيْدُ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ.»

آیه ذیل، مسائل و جریاناتی را که در عالم دنیا اتفاق می‌افتد، بسیار عجیب،

باز و روشن می‌کند؛ می‌فرماید:

﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أوديةً بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ أَبْغَاءَ حَلِيَّةٍ أَوْ مَتَعٍ زَبَدٌ مِّثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْحَقَّ

۱. معادشناسی، ج ۷، ص ۳۱۷، به نقل از الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۲۰.

وَالْبَطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ^۱.

«خداوند آب را از آسمان فرو فرستاد و هر وادی و محلی به اندازه ظرفیت خودش از آن بهره‌مند و پر گردید. در اثر جریان سیل، بر روی آن کفی بالا آمد و روی آب را پوشانید. و از آنچه را که مردم در آتش بر آن می‌دهند و آتش را بر آن مشتعل می‌کنند تا زبیتی یا متاعی برای خود بسازند نیز یک چنین کفی بر روی آن پدیدار می‌شود. خداوند این چنین حقّ و باطل را در هم می‌آمیزد؛ پس کف به‌مرور زمان از بین می‌رود و نابود می‌شود، ولی آنچه برای مردم مفید است و به آنها منفعت می‌رساند در روی زمین باقی می‌ماند؛ خداوند این‌طور مثل‌هایی می‌زند.»

این آیه دقیقاً حقیقت توحید را در تمام مظاهر کثرت می‌نمایاند و می‌فرماید: کف و حباب سیل مدت کوتاهی بر روی آن قرار می‌گیرد و اگر بعد از یک ساعت انسان نگاه کند دیگر کفی نمی‌بیند و همه از بین می‌رود؛ اما خود آب در جای خود باقی است. علوم مختلفی مثل طبابت، ریاضیات، شیمی، هندسه و معماری نیز در این عالم وجود دارند و از هر کدام اینها کاری برمی‌آید که از دیگری بر نمی‌آید؛ اما این علوم یک جنبه ظاهری و علمی دارند.

این علوم، در جنبه ظاهری با یکدیگر تفاوتی ندارند. علم طبابت، مسئولیت تشخیص مرض و مداوای آن را دارد و به تجربه که مبنای این علم است ثابت گردیده که چه دارویی برای درمان چه مرضی مناسب و مفید است. علم فقه، مسئولیت بیان افعال مکلفین را از حیث حلال یا حرام، مستحب یا مکروه بودن عهده‌دار است. علم فلسفه، مسئولیت شناخت واقعیت و حقیقت وجود و هستی را دارد و به پاسخ از اینکه آیا ماهیت اصیل است یا وجود، ارتباط بین مخلوق و خالق به چه کیفیتی است، خالق که مجرد است چگونه مخلوق مادی دارد، چه پیوندی

۱. سوره رعد (۱۳) آیه ۱۷.

بین ماده و مجرد برقرار است، می پردازد. خلاصه آنکه هر علمی متکفل کار منحصر به خود می باشد و این همان ﴿فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً﴾ است.

علمی که بر انسان نازل می شود، از ناحیه خداوند است. کسی نمی تواند بدون وجود حافظه، استعداد، حدت ذهن و امکانات خارجی، و نیز با وجود موانع خارجی چیزی یاد بگیرد. فرضاً اگر کسی آمادگی کامل داشته باشد ولی کتاب و استاد نداشته باشد باز فایده ندارد؛ همه این شرایط و توفیقات برای انسان از مبدأ اول و ملاً اعلی می آید و این همان ﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً﴾ می باشد.

علم طب و پزشکی حق و صحیح است و در آن شکی وجود ندارد؛ زیرا این علم به نتیجه رسیده است، گرچه نسبت به آن مقداری که هنوز دست نیافته میلیون ها فرسنگ فاصله دارد.

روزی بنده در بیمارستان خدمت مرحوم والد عرض کردم: «آقا! به نظرم علم پزشکی نسبت به واقعیات وجود انسان یک درهزار هم نرسیده است.» ایشان فرمودند: «یک در میلیون نرسیده است!»

مرحوم آقای انصاری روزهای جمعه با دوستانشان به بیرون همدان می رفتند و عصر برمی گشتند. روزی مرحوم آقای بیات^۱ - رحمة الله علیه - یار غار و از دوستان قدیم و ملازمین ایشان در حضور بنده به مرحوم آقا می گفتند:

با مرحوم آقای انصاری از کنار جوی آبی می گذشتیم؛ علفی کنار جوی آب بود. ایشان با پیشان به علف زدند و گفتند: «فلانی، این علف درمان هفتاد مرض غیرقابل علاج است،^۲ اما مصلحت الهی تعلق نگرفته مردم از آن اطلاع پیدا کنند؛ چون کار عزرائیل کساد می شود!»

۱. خداوند به ایشان توفیق داد و عنایتش شامل حال شد و الحمدلله با دست پر از این دنیا رحلت نمودند.

۲. مرحوم آیه الله انصاری از علم طب قدیم اطلاع داشتند و افراد را معالجه می کردند، اما این اخبار خارج از تشخیص حدود ظاهری است.

اینکه امام زمان علیه السلام هزار و دویست سال عمر دارند، به اعجاز نیست؛ حضرت به این علوم اطلاع و اشراف دارند و استفاده می‌کنند! من باب مثال در هنگام خستگی از غذایی استفاده می‌کنند که دیگر هیچ نیازی به اعمال قوه ولایی و خروج از قوانین طبیعی نباشد، و این امری ساده و بدیهی است که اگر ما یک صدم آن را بدانیم، عمر نوح می‌کنیم.

بنابراین، واقعیت یک علم عبارت است از جرقه‌هایی که در ذهن یک پژوهشگر - در حین تحقیق - وارد می‌شود و او را به یک مرتبه بالاتر می‌رساند. این جرقه و نقطه وصل یک مرتبه به مرتبه بالاتری که به ذهن احدی خطور نکرده، همان ﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً﴾ است؛ «ما آب را از آسمان فرو فرستادیم.»

آب، همان جرقه‌های ذهنی مکتشفین برای صعود به یک مرتبه بالاتر و انکشاف یک پدیده است، و نیز ﴿فَسَأَلَتْ أُودِيَةَ بِقَدَرِهَا﴾ همان ذهن افراد به مقدار پر شدن از آن جرقه می‌باشد. منشأ در عبارات: «این حکم و فتوا را استنباط کردیم و به این نتیجه رسیدیم»، همان ﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَأَلَتْ أُودِيَةَ بِقَدَرِهَا﴾ می‌باشد که ظروف هر یک از فقهاء و فلاسفه را بر اساس مراتبشان سیراب می‌نماید.

اما نکته مهم این است که انسان از حقیقت در ورای این نزول غافل است؛ مثلاً به طبیب مراجعه می‌کند و او شرح می‌دهد که علم پزشکی راه درمان این بیماری را پیدا و ثابت کرده است و بر آن اساس نسخه می‌دهد و فرد درمان می‌شود، ولی او با خود می‌گوید طبیب باتجربه‌ای است که مرا درمان کرد و دیگر این حقیقت که خدا در مغز پزشک انداخته که آن دارو را بنویسد، ناپیدا است.

ما زبَدِ رُوی آب و کارهای خارجی را می‌بینیم و از آنچه در باطن زبَد در جریان است، غافلیم. لذا حمد و ستایش و شکر و لطف خود را سزاوار طبیب و مهندس می‌دانیم، و در تقدیرها از لطف طبیعی که والده ما را از مرگ حتمی نجات داد و یا مهندسی که فلان ساختمان را برای ما ساخت، تشکر می‌کنیم.

«مرگ حتمی» کدام است و این حرف‌ها چه معنایی دارد؟! مگر عزرائیل دست روی دست گذاشته است؟! بنابراین در واقع توجه به سمت زبد و حباب و پُف و خاروخاشاک رفته است؛ حبابی که نشان می‌دهد بزرگ است و به این طرف و آن طرف حرکت می‌کند، ولی در داخل آن فقط هواست و با یک سوزن از بین می‌رود؛ لذا می‌فرماید: ﴿فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً﴾.

حال که این طور است، خداوند هم این طیب را به حال خود رها نمی‌کند و خود او را به بیماری مبتلا می‌کند تا اگر می‌تواند خودش را درمان کند.

ابن سینا بزرگ‌ترین طیب نابغه بود^۱ و از میان جمیع امراض نسبت به درمان ناراحتی قولنج^۲ تبخّر بیشتری داشته است. اما اینکه خداوند او را به مرض قولنج

۱. نقل است که ابن سینا نه تنها با گرفتن نبض مرض را تشخیص می‌داد، بلکه اگر نخعی را به نبضی وصل می‌کردند، آن را می‌گرفت و بیماری را تشخیص می‌داد. گرچه ممکن است این قضیه اغراق باشد، ولی ایشان از نظر حدس بسیار قوی بوده است.*

درست یا غلط، می‌گویند روزی نخعی را به دست گربه‌ای بستند و به‌عنوان اینکه مریض است، آن را به دست ابن سینا دادند و گفتند: «بیماری این مریض چیست؟» ابن سینا گفت: «داروی او دو سیر گوشت و دو موش است.»**

* و ** جشن‌نامه ابن سینا، ج ۲، ص ۴۱۸.

۲. به ناراحتی خاص معده و پیچش روده، که ممکن است به انسداد روده منجر شود، قولنج گفته می‌شود.* برای انسداد هیچ چاره‌ای نیست و امروزه با عمل جراحی آن را درمان می‌کنند.

* لغت‌نامه دهخدا، ماده «قولنج»:

«قولنج مرضی است دردناک معده را که با آن خروج فضولات بدن و باد، سخت و مشکل می‌شود. این کلمه معرب است. (از/ترب/الموارد)

دردی که غفلتاً در ناحیه شکم خصوصاً نواحی مجاور به قسمت‌های مختلف قولون‌ها حاصل شود و در صورت شدت ممکن است به مرگ منتهی گردد. عارضه قولنج به‌طور کلی مربوط به ضایعات قسمت‌های مختلف احشاء است؛ و ممکن است مربوط به عفونت یا سوراخ شدن آپاندیس باشد که در این صورت دردها بیشتر در ناحیه تحتانی راست شکم و حول و حوش ناف است؛ و ممکن است مربوط به انسداد کیسه صفراوی یا ضایعات کبدی باشد که باز دردها در طرف راست شکم و قسمت‌های زیر حجاب حاجز و

مبتلا کرد و بعد از یک هفته از دنیا رفت،^۱ همان ﴿فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً﴾ است. مگر تو نبودی که می‌گفتی من این مرض را درمان می‌کنم و کسی مانند من نیست، حال خودت را به همین مرض مبتلا می‌کنیم تا مردم بدانند که خود ابن سینا هم مانند حباب و کف است و از خود هیچ ندارد که نتوانست خود را درمان کند.

مولانا می‌فرماید:

چون قضا آید طیب ابله شود وان دوا در نفع هم گمره شود
کی شود محجوب ادراک بصیر زین سبب‌های حجاب گول گیر
اصل بیند دیده چون اکمل بُود فرع بیند چون که مرد احوال بود^۲
در اینجاست که وقتی حکم الهی می‌آید و بیمار می‌میرد، آن وقت طیب می‌گوید راه درمان او به یادم آمد؛ این همان ﴿فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً﴾ است.

اما معرفتی که در پشت این قضیه است و اینکه مردم بدانند مبدأ از جای دیگری بود، همان ﴿مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمُكُّهُ فِي الْأَرْضِ﴾ است که برای آنها نفع دارد و باقی می‌ماند.

البته این برای آن کسی است که چشم بیدار داشته باشد و بخواهد پند و عبرت بگیرد؛ چراکه در آیه شریفه می‌فرماید:

↳ نواحی ستون فقرات احساس می‌شود. همچنین قولنج ممکن است به سبب ناراحتی‌های رحمی و دردهای شدید آنی مربوط به قاعده (ماهانه) زنان و یا مربوط به ضایعات کلیوی باشد. در هریک از انواع قولنج‌ها در صورت تشخیص ضایعه نام مربوط را می‌برند؛ مثلاً: قولنج کبدی، قولنج کلیوی، قولنج روده‌ای (که مربوط به انسداد یا تداخل قسمتی از روده باریک است)، قولنج کیسه صفرا و غیره. در هر حال قولنج با دردی شدید و ناراحت‌کننده همراه است. (فرهنگ فارسی معین)

منتهی‌الایرب قولنج و قولنج و قولنج هم ضبط کرده و نویسد: "بیماری است روده را دردناک که به آن خروج ثفل و ریح دشوار باشد صاحب آن را." (منتهی‌الایرب)

به ضم اول و کسر لام، معرب کولنج است که درد شکم و درد پهلو باشد. (برهان)

۱. مجربات ابن سینا الروحانیة، ص ۱۳.

۲. مشنوی معنوی، دفتر پنجم ۴۶۵.

﴿وَكَأَيِّن مِّنْ آيَةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ﴾^۱.

«و چه بسیار آیات و نشانه‌هایی در آسمان‌ها و زمین وجود دارند که مردم پیوسته بر آنها می‌گذرند و مشاهده می‌کنند، درحالی که از آن علامت‌های توحید حق عبرت نمی‌گیرند و اعراض می‌نمایند.»

باری، مقصود از اینکه خداوند از آسمان آب فرو می‌فرستد، همان فیض قدرت است؛ به عنوان مثال این کتابی را که بنده از روی زمین برداشتم و یا یک وزنه سیصد کیلویی را که یک وزنه‌بردار با یک ضرب بلند می‌کند، تخیل نیست و بالاخره به واسطه قدرت شخص است؛ معنای «زبد» و حباب و پُف انتساب این قدرت به «من» است که می‌گوییم: «من آن را برداشتم و اگر شما می‌توانید بیایید و بردارید.» اما چون این زبد باید از بین برود، یک میکروبی که باید هزاران برابر شود تا به چشم بیاید، وارد بدن او می‌شود و نمی‌تواند دست خود را بلند کند و مگسی را از صورتش کنار بزند؛ و اثری از هالترها و وزنه‌های سیصد کیلویی باقی نمی‌ماند. این دیدگاه معنای ﴿مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمُكُّ فِي الْأَرْضِ﴾ است.

امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام وفات به همه درس عبرت می‌دهد و می‌گوید: ای مردم، ببینید آن علی که در خیبر را کند و خورشید را با اشاره‌ای برگرداند^۲، به چه روزی افتاده است! ای مردم، ببینید کسی که با عمرو بن عبدود - که یک بچه‌شتر را بر روی دست می‌گرفت - درافتاد^۳، به چه وضعی افتاده است!

چون ابن ملجم شمشیر را سم داده و سم در بدن امیرالمؤمنین اثر کرده بود، نمی‌توانستند دست خود را بلند کنند و دیگران عرق پیشانی را با دستمال خشک می‌کردند، و آن قدر روی حضرت زرد شده بود که تشخیص داده نمی‌شد دستمال

۱. سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۰۵.

۲. الکافی، ج ۴، ص ۵۶۲: الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۲۲۴؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۳.

۳. الإرشاد، ج ۱، ص ۹۷.

زردی که به سر بسته بودند زردتر است یا صورت مبارک!^۱
 توحید، امام و غیر امام نمی‌شناسد و امیرالمؤمنین می‌گوید: این وضع من
 است که امام شما هستم؛ شما هم حساب خود را داشته باشید. علم من علم
 خداست؛ قدرت من قدرت اوست؛ حیات من هم حیات اوست؛ اگر به من نگاه
 کنید ﴿فَيَذْهَبُ جُفَاءً﴾ است و همان علی که خورشید برمی‌گرداند را در خاک دفن
 می‌کنند و تمام می‌شود!

تفاوت در اینجاست که امیرالمؤمنین علیه السلام به سر ﴿مَا يَنْفَعُ النَّاسَ
 فَيَمُكُّ فِي الْأَرْضِ﴾ رسیده بود و لذا هنگامی که در خیبر را می‌کند، بر دشمن غلبه
 می‌کند،^۲ نخل می‌کارد، چشمه و قنات حفر می‌کند،^۳ در همه حال می‌گوید: «او»
 کرد و عملش را از او می‌بیند، ولی ما می‌گوییم: ما کردیم و از او نمی‌بینیم.
 در نبرد جمل به محمدبن حنفیه می‌فرماید:

يَا بُنَيَّ، تَزُولُ الْجِبَالُ وَ لَا تَزَلُ؛ عَضَّ عَلَى نَاحِيكَ؛ أَعْرَبَ اللَّهُ جُمَّمَتَكَ؛ تَدُ فِي
 الْأَرْضِ قَدَمَكَ؛ إِرْمِ بِبَصْرِكَ أَقْصَى الْقَوْمِ وَ غُضَّ بَصْرَكَ.^۴
 «ای نور دیده، پسرک من! اگر در جنگ کوه‌ها از جا کنده شد، تو ثابت قدم
 باش؛ دندان‌هایت را بر هم بفشار و کاسه سرت را به او عاریت سپار (به
 نحوی که تصور کنی جمجمه و مغز سر نداری و عاریه به دست خداوند
 است)؛ قدامت را چون میخ بر زمین بکوب؛ (جلوی پای خود را مبین،
 بلکه) چشم خود را بر آخر جمعیت بینداز و دیگر وجودی در مقابل خود
 مبین تا موجب ترس و وحشت تو گردد!»

۱. الأُمالي (مفید) ص ۳۵۲.

۲. شرح الأخبار، ج ۱، ص ۳۰۲؛ الأُمالي (صدوق) ص ۵۱۳؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۶۳.

۳. الکافی، ج ۵، ص ۷۴؛ شرح نهج البلاغة (ابن ابی‌الحدید) ج ۱۵، ص ۱۴۷؛ الیقین، ص ۱۳۳؛
 إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۰۵؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۵۷.

۴. المناقب، ج ۳، ص ۱۵۵؛ نهج البلاغة (عبد) ج ۱، ص ۴۳.

حضرت فنون جنگی و کیفیت مواجهه با دشمن را به فرزندشان تعلیم می‌دهند^۱ و در ادامه همه این مطالب به اصل **﴿مَا يَنْفَعُ النَّاسَ﴾** توصیه می‌کنند و می‌فرمایند:

و اعلم أنّ النَّصْرَ مِنَ عِنْدِ اللَّهِ سَبْحَانَهُ؛^۲ «بدان که نصرت و پیروزی فقط از جانب خدای سبحان است.»

حضرت در اینجا به محمدبن حنفیه می‌فرمایند: باید بدانای که بالا و پایین رفتن شمشیر تو و حرکت اسبی که تو را به جلو می‌برد، با قوه و قدرت چه مبدئی است؛ این نکته مراد از همان **﴿مَا يَنْفَعُ النَّاسَ﴾** در آیه شریفه است.

تمام علوم و افعال ما، تمام ارزش‌ها، قدرت‌ها و آنچه در عالم وجود خودنمایی می‌کند، همان **﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً﴾** است که دارای دو جنبه است: اول جنبه باطل و انتساب به فاعل؛ دوم جنبه حق و انتساب به مبدأ. ما همیشه جنبه فاعلی و مباشر را می‌بینیم و جنبه انتساب به مبدأ را مشاهده نمی‌کنیم؛ فرق بین عارف و جاهل در این است که جاهل کف را و عارف ماء را می‌بیند.

فرد جاهل در هر قضیه‌ای از امور زندگی خود کفی را می‌بیند که بعد از مدتی از روی آب کنار می‌رود. من باب مثال رئیسی را پیدا می‌کند و با او رفیق می‌شود و به او پول و پلو می‌دهد تا کارش را راه بیندازد؛ اما ناگاه می‌بیند آن رئیس را عزل می‌کنند و پست دیگری به او می‌دهند.

توجه صرف به ظاهر هرچه که در این عالم وجود دارد، توجه به «زید» و

۱. امروزه تمام جنگ‌ها براساس نامردی است. با فشردن دکمه یک موشک، کوچک و بزرگ، زن و مرد منطقه‌ای را از بین می‌برند. زمان سابق نامردی نبود؛ اگر کسی شمشیر داشت، طرف مقابل هم شمشیر داشت؛ اگر فردی سوار بر اسب بود، طرف مقابل نیز سوار بود و شخصی که قوی‌تر بود یا فنون بیشتری داشت، پیروز می‌شد.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۱؛ سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۸۰، به نقل از بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۱۷۴.

حباب از بین رفتنی است، و این سزای کسی که از اول «زبد» دیده و به بیراهه رفته است، درحالی که خداوند انسان را به دیدن واقعیت امر می‌نماید.

باری، مراد از نور علم نیز در این کلام امام صادق علیه السلام که می‌فرمایند:

«لَيْسَ الْعِلْمُ بِالْتَّعَلُّمِ، إِنَّمَا هُوَ نُورٌ»، همان ﴿مَّا يَنْفَعُ النَّاسَ﴾ در آیه شریفه است؛ این مرتبه اول از معنای کلام امام صادق علیه السلام است.

بنابراین، مطالبی را که فرامی‌گیریم - اعم از طب، هندسه، معماری، فقه و فلسفه - علم نیست، بلکه محفوظاتی است که در ذهن ما جمع‌آوری می‌شود زیرا این علوم یک پدیده ظاهری است که برای انسان روشن می‌شود و دیگر جنبه انکشاف از واقع ندارند، درحالی که حقیقت علم آن چیزی است که در زیر این پدیده نهفته است و آن عبارت از نوری است که *مِنَ اللَّهِ وَ مِنَ الْمَبْدِئِ نَزَلَ إِلَيْنَا*.

إن شاء الله امیدواریم که خداوند متعال چشمان ما را بصیر و بینا کند و به حق محمد و آل محمد حقیقت علم و نور توحید را که از بین‌برنده همه شکوک، تشویشات، اضطرابات است، برای ما روشن نماید.

اللهم صلّ على محمد و آل محمد

مجلس بیست و چهارم

تأثیر مراقبه در کیفیت نزول اسم علیم پروردگار

دوم ربیع الثانی ۱۴۲۰ هجری قمری

أعوذُ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على أشرف المرسلين
و خاتم النبيين أبي القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين
و اللعنة على أعدائهم أجمعين

امام صادق عليه السلام به «عنوان بصرى» مى فرمايند:

يا أبا عبد الله، ليس العلم بالتعلم؛ إنما هو نورٌ يقع في قلب من يريد الله تبارك
و تعالى أن يهديه. فإن أردت العلم فاطلب أولاً في نفسك حقيقة العبودية.
«علم به تعلم و یادگیری نیست بلکه نوری است که خداوند در قلب
هرکسى که بخواهد او را هدایت کند، قرار مى دهد؛ پس اگر مى خواهی به
علم دست یابی، باید در وهله اول حقیقت عبودیت را در نفس خود متحقق
نمایی.»

علم و عبودیت با یکدیگر مرتبط هستند و علم بدون عبودیت حاصل
نمى شود. حقیقت علم، نزول معانى واقعيه از اسم علیم پروردگار است.
خداوند متعال دارای سه اسم «علیم» و «قدیر» و «حی» است و سایر صفات
الهی مانند خالقیت، رحمانیت، رحیمیت و رازقیت از این سه اسم نشئت مى گیرند.
این سه اسم لازمه لاینفک ذات هستند، نه اینکه - چنان که بعضی معتقدند - عین

ذات باشند. به عبارت دیگر: همان‌طور که علم و قدرت و حیات لازمه حقیقت ذات پروردگارند، لازمه هر موجود خارجی دیگر نیز هستند؛ یعنی اگر وجودی بخواهد در دنیا تحقق پیدا کند، باید عالم به خود، قادر بر ادامه زیست خود و «حی» باشد. بنابراین، این حقیقت در همه موجودات، اعم از انسان، ملک، حیوان، نبات و جماد وجود دارد؛ گرچه خود وجود آن موجود مرتبه‌اعلای علم و حیات و قدرت است، ولی انفکاک این سه اسم از آن موجود، مستحیل و ممتنع است.^۱

در جلسه گذشته عرض شد که تمام آنچه در این عالم اتفاق می‌افتد نزول اسماء الهی است؛ یعنی اسماء الهی به واسطه تأثیر در صفات کلیه و صفات کلیه به واسطه تأثیر در صفات جزئی، موجب می‌شوند که تمام وقایع عالم هستی - اعم از عالم مجرد یا ماده - وجود خارجی پیدا کنند؛ بدین معنا که: زمانی که اسم کلی پروردگار تنازل پیدا می‌کند، موجودی که از آن جهت کلی بسیار ضعیف‌تر است در عالم خارج تحقق پیدا می‌کند.^۲

این عظمت را که چگونه اسماء کلیه الهیه به قالب جزئی درمی‌آیند، در ذهن خود مجسم کنید؛ فرض کنید که شبی چشم خود را در صحرائی باز می‌کنید و به افق آسمان و کوه‌های دور دست نظر می‌اندازید و چنان فضای موسعی را مشاهده می‌کنید که می‌توان در آن مکان ستاره جدی، عطارد و ماه را مشخص کرد و حتی اگر آسمان صاف و بدون گردوغبار باشد، کهکشان‌هایی که فاصله بین دو ستاره در آن میلیون‌ها برابر فاصله زمین تا خورشید است و ستارگانی که به صورت گردوغبار پراکنده هستند نیز مشاهده می‌شود؛ اما نکته اینجاست که شما آن کهکشان‌ها و ستارگان و افق غیرقابل‌تصور را با عدسی مردمکی می‌بینید که تنها چند میلی‌متر قطر دارد!

به عبارت دیگر کهکشان و کوه‌های با آن عظمت به اندازه سرسوزنی درآمده و

۱. رجوع شود به *افق وحی*، ص ۴۷.

۲. رجوع شود به *افق وحی*، ص ۶۵.

پرده شبکیه^۱ آنها را فشرده کرده و به عصب مُجَوَّف (عصب ماکولا) تحویل و آن عصب نیز به قسمت بینایی مغز انتقال داده است؛ به طوری که اگر از خصوصیات آنها از شما سؤال کنند، یکایک آنها را شرح می‌دهید، درحالی که آن کهکشان و کوه‌ها در چشم و مغز شما قرار نگرفته است. اسماء کلیّه الهیه نیز در قوس نزول مانند انعکاس این صورت کلی در چشم بیننده هستند، و این ساده‌ترین مثال برای این مطلب است.^۲

اسماء الهیه و بالطبع صفات الهیه، کلی بوده و حدّ و مرزی ندارند؛ مثلاً اسم کلی علم، در مرتبه‌ای که به ذات پروردگار متصل است، در مرتبه اطلاق و بی‌انتهایی است؛ به عبارت دیگر: همان‌طور که امکان ندارد برای اصل وجود پروردگار مرتبه‌ای را در نظر گرفت، برای علم او نیز نمی‌توان حدی قائل شد.

حضور و وجود پروردگار در عوالم، هیچ حدی ندارد و من‌باب‌مثال نمی‌توان این عالم را طی کرد و به عالم برزخ و بعد به عالم ملکوت و لاهوت و جبروت رسید و بعد از اسماء الهیه نیز به ذات خداوند و به مرحله‌ای که در آن مرز بین وجود و عدم اوست، دست پیدا نمود؛ چنین مرحله‌ای نه تنها برای ما بلکه برای پیغمبر اکرم که اول مخلوق پروردگار است و تمام عوالم وجود به واسطه نفس آن حضرت تحقق پیدا می‌کند، غیرممکن است.

۱. لغت‌نامه دهخدا، ماده شبکیه:

«شبکیه. تورینه. در اصطلاح تشریح، پرده نازکی است که از رشته‌های عصبی است و از پرد (قرص بصری) تا آوه امتداد دارد؛ از آن به بعد هم باز سطح داخلی موئین کرپ (جسم هدبی) و سطح خلفی ایرسا (عنبیه) را نیز می‌پوشاند، متنها در این دو محل خیلی نازک و ساده می‌شود و دیگر رشته‌های عصبی ندارد. این پرده از سمت داخل به پرده آبگینه (زجاجیه) و از طرف خارج به پارینه (مشیمیه) محدود می‌شود. شبکیه شفاف است و در چشم اشخاص زنده ارغوانی می‌باشد، ولی در اثر روشنایی سفید رنگ می‌شود؛ پس از مرگ رنگ آن رفته‌رفته خاکستری می‌گردد، سرانجام سفید می‌شود.»

۲. رجوع شود به *افق وحی*، ص ۷۴.

نه تنها نفس مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله تدبیر کلّ عالم را مانند حرکت دادن یک لیوان به دست دارد، بلکه اصلاً وجود همه عوالم و تعینات عالم کثرت - چه عالم مُلک و شهادت و چه عوالم ملکوت - به واسطه نفس آن حضرت است. دست انسان فقط می تواند لیوانی را حرکت دهد و از خلق آن عاجز است، اما جمیع عالم به واسطه نفس پیغمبر اکرم وجود پیدا کرده است و به عبارت دیگر اگر آن حضرت خلق نمی شد، هیچ موجود ممکن در عالم تحقق پیدا نمی کرد؛ زیرا اولین مخلوق پروردگار در سلسله علیّت، نفس مبارک رسول خداست.^۱ حال این پیغمبری که تمام عوالم مُلک و ملکوت زائیده وجود اوست، نه تنها تاکنون به علم خداوند پی نبرده است، بلکه تا قیام قیامت نیز پی نخواهد برد، چه رسد به بقیه موجودات؛ زیرا علم خداوند لایتناهی است. بنابراین، نکته ای که بعضی بزرگان و عرفاء در کتب خود ذکر می کنند که «سالک به واسطه فنای ذاتی به علم لایتناهی می رسد»، به این معنا نیست که علم لایتناهی در وجود شخص متناهی می شود و بر علم لایتناهی الهی به نحوی احاطه پیدا می کند که دیگر هیچ مسئله ای از عوالم ربوبی بر او مخفی نخواهد بود؛ مراد این است که: ما در احاطه بر علم الهی دچار محدودیت های مکانی، زمانی و سعی هستیم و هرکسی بر حسب ظرفیت و تجرّد نفسانی خود از آن علم الهی بهره مند می گردد؛ اما کسی که آن محدودیت ها از او برداشته شود و به مرتبه فنای ذاتی و بعد از آن به بقاء - که یک محدودیت وجودی مجرد است^۲ - برسد، دیگر در استفاده از اسم علیم حدی ندارد.

به عبارت دیگر: در هر آنی که می گذرد، بدون اینکه هیچ حدی برای استفاده وجود داشته باشد، اسم اطلاقی و لایتناهی علیم پروردگار بر او جلوه می کند، و محدودیت فقط از جهت حدّ ظرفیت وجودی خود شخص است. بنابراین، پیغمبر

۱. رجوع شود به *الله شناسی*، ج ۱، ص ۵۶.

۲. زیرا مرتبه بقاء، مرتبه محدودیت است.

اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السّلام و اولیاء الهی، هرکدام به مقدار سعه وجودی خودشان از اسم علیم استفاده می‌کنند، ولی میزان این استفاده بی‌انتهاست؛ به عنوان مثال یک لوله دو اینچی و یک لوله بیست اینچی را فرض کنید که به دریایی لایتناهی وصل‌اند و هرکدام به لحاظ سعه وجودی خودشان دائماً از دریا آب می‌گیرند. مباحث تا به اینجا، مربوط به اسم علیم بود.

عرض شد که خداوند متعال آنچه را بخواهد به واسطه اسماء کلّیه در این عالم محقق می‌کند؛ اما در نزول اسماء الهیّه دو جنبه وجود دارد:

جنبه اول: استناد فعل انجام گرفته در عالم به ذات پروردگار؛

جنبه دوم: انتساب این فعل به فاعل مباشر که آن را انجام داده است.

در جنبه دوم است که مسئله تفاوت پیدا می‌کند؛ زیرا شکی نیست که خود فعل مستند به پروردگار است و اگر مشیت او به فعلی تعلق نگیرد، اسم قدیر تنازل پیدا نمی‌کند و آن را به وجود نمی‌آورد. تحقق یک فعل، بدون اسم قدیر پروردگار مانند برداشتن یک لیوان بدون داشتن دست، غیرممکن است.

بنابراین، اسم قدیر خلق می‌کند و به وجود می‌آورد و اسم علیم آن را به واسطه شرایط و لوازمش محدود می‌کند و در موقعیت‌های مناسب قرار می‌دهد.

خداوند متعال در سوره مبارکه حشر می‌فرماید:

﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ * هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ * هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۱

«اوست الله، آن‌که هیچ معبودی نیست مگر او؛ عالم است به غیب و پنهان، و به شهادت و آشکارا. اوست خداوند بخشنده مهربان، رحیم و رحمن *»

۱. سوره حشر (۵۹) آیه ۲۲ - ۲۴.

اوست خداوند، آن که هیچ معبودی غیر او وجود ندارد؛ حکمران مقتدر، پاک و منزّه از هر عیب و نقص، ایمنی‌دهنده، مسیطر و حافظ عالم و عالمیان، قاهر و غالب بر جمیع مخلوقات، و دارای مقام جبروت و عظمت. پاک و منزّه است خداوند از هر گونه شریکی که برای او قرار می‌دهند * اوست الله، که آفریننده و خلقت‌بخشنده، و جان‌دهنده، و صورت‌زننده، و چهره‌بخشنده است. از برای اوست نیکوترین اسماء. آنچه در آسمان‌ها و زمین است او را تسبیح و تقدیس می‌کنند و اوست عزیز و حکیم.»

تمامی این اسامی و صفات الهی که در حکم مرزبندی مخلوقات و موجودات هستند، همراه با اسم قدیر عمل می‌کنند. من‌باب‌مثال برای ساختن یک میز، از طرفی دست شما میخ و چکش را برمی‌دارد و از طرف دیگر فکر شما میخ را در جای خودش می‌کوبد، و این استفاده از اسم علیم است؛ به عبارت دیگر صفت قدرتی که در وجود شماست به واسطه علم شما جهت پیدا می‌کند و به واسطه اراده شما در خارج انجام می‌شود.

بنابراین، اسماء کلّیه پروردگار نیز در عالم تضارب و تصادم، عمل می‌کنند تا چیزی در این عالم به این کیفیت بروز پیدا کند. چنین نیست که گتره و بی حساب مرد و زنی ازدواج کنند و فرزندى با خصوصياتى متولد شود؛ لذا در روایات آمده است که در موقع ازدواج یا حمل باید اموری را رعایت کرد.^۱ مثلاً زن باردار نباید به هر مجلسی برود، نباید موسیقی گوش کند و نباید با نفوس غیر صالح برخورد داشته باشد؛ زیرا این برخوردها در نفس مادر تأثیر گذاشته و نفس مادر نیز در جنین اثر می‌گذارد. رفتن به جایی که موجب تشویش و اضطراب انسان شود علاوه بر اینکه کدورت می‌آورد، اندوخته انسان را نیز می‌گیرد. ائمه علیهم السلام بی دلیل این مطالب را به ما نفرموده‌اند و از واقعیات عجیبی حکایت دارند.

۱. الکافی، ج ۵، ص ۴۹۸ و ج ۶، ص ۲۲؛ وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۲۳ و ج ۲۱، ص ۴۰۲؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۰۳ و ۵۵۱.

مسئله مراقبه باعث می‌شود که در هنگام تجلی اسماء کلّیه الهیّه در صفات، آن صفات به نحو دیگری عمل کند؛ مثلاً صفت قهاریت پروردگار اقتضا دارد جریانی را برای عملی که انسان انجام داده به وجود آورد، ولی با مراقبه او جنبه قهاریت به جنبه رحیمیت تبدیل می‌شود و به صورت دیگری در عالم بروز پیدا می‌کند.

بنابراین، هیچ‌وقت نباید گفت: تمام امور در عالم بالا انجام می‌شود و ما هیچ‌کاره‌ایم؛ زیرا انسان در واقع ظهوری از آن حقیقت کلی، و جزئی از آن سلسله علل است که در این عالم عمل می‌کند؛ اختیار، اراده و مشیّت که خداوند متعال در وجود ما قرار داده، عبارت از همان نزول اراده، مشیّت، عقل و تدبیر کلی است. اشتباه ما این است که خود را مانند یک عروسک کوچکی که دستی آن را کوک کرده و به حرکت درمی‌آورد به حساب می‌آوریم؛ این عقیده عین شرک و محدود کردن وجود اطلاقی پروردگار نسبت به مظاهر جزئیّه خارجیه است و بنابراین هرچه در عالم اتفاق می‌افتد چیزی غیر از نزول اسماء و صفات الهیّه نمی‌باشد.

امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: «علم، نوری است که خداوند در قلب هر کسی که بخواهد می‌تاباند»؛ پس اگر انسان در وجود خود احساس نور نکند علم ندارد. نور آن حالت تجردی است که نفس به واسطه عمل صالح به دست می‌آورد و برای تلقی معانی کلّیه - که همان مقصود از علم است - آمادگی پیدا می‌کند؛ و شکی نیست که توجه انسان به عالم طبع و ماده موجب می‌شود که آنچه برای انسان حاصل می‌شود جنبه مادی و شائبه نفسانی به خود بگیرد.

سابقاً بیان شد مسائلی از قبیل حوادث، زاد و ولد، کسب و کار، رشد و ترقی، و به‌طور کلی تمام آنچه در این عالم است، به واسطه صفات کلّیه الهیّه تحقق پیدا می‌کند. حال باید دید که آیا آنچه در این عالم برای ما در طول شبانه‌روز تحقق پیدا می‌کند موجب نور است یا ظلمت؟ این مسئله بسیار مهم است.

مرحوم آقا روایتی را مکرراً نقل می‌کردند، ایشان می‌فرمودند:

روزی امیرالمؤمنین علیه السّلام سوار بر استر خود (دُلّئل) تنها به مسجد

کوفه آمدند تا دو رکعت نماز بخوانند و سپس به جایی بروند. هنگامی که به در مسجد رسیدند، مردی را دیدند و به او فرمودند: «إِحْفَظْهَا لِأَدْخُلَ الْمَسْجِدَ فَإِذَا خَرَجْتُ أُعْطَيْتُكَ شَيْئًا؛ این استر را نگه دار تا من به مسجد بروم و وقتی بازگردم چیزی به تو خواهم داد.» اما با ورود حضرت به مسجد، آن مرد افسار آن را به سرقت برد. هنگامی که حضرت نماز خود را خواندند و بازگشتند، غلام خود قنبر و جماعتی از مردم را در اطراف مرکب خود مشاهده کردند و دیدند افسار ندارد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «سَبْحَانَ اللَّهِ، إِنِّي أَخَذْتُ دِرْهَمَيْنِ لِأَدْفَعَهُمَا إِلَيْهِ؛ سبحان الله، من دو درهم برداشته بودم تا به این مرد بدهم!»

سپس دو درهم را به قنبر دادند تا افساری خریداری کند. وقتی قنبر وارد بازار شد، ناگهان در ابتدای بازار همان مرد را دید که آن افسار را به دو درهم شکسته فروخت! پس از بازگشت قنبر، امیرالمؤمنین به مردم فرمودند: «لَا تَتَعَرَّضُوا لِلْحَرَامِ وَلَا تَأْكُلُوا مَالَ غَيْرِكُمْ غَضَبًا، فَتَحْرَمُوا فِي يَوْمِكُمْ مِقْدَارَ ذَلِكَ مِنْ رِزْقِكُمْ. وَ كُلُّ مَنْ أَمَكَّنَهُ أَنْ يَأْخُذَ مَالَ غَيْرِهِ عَلَى وَجْهِ الْحَرَامِ وَلَا يَأْخُذُ، فَاللَّهُ يَرْزُقُهُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ مِقْدَارَ ذَلِكَ - مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ - حَلَالًا طَيِّبًا. قَالَ تَعَالَى: ﴿كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ﴾؛ متعرض حرام نشوید و مال غیر خود را به غصب نخورید، چراکه به همان اندازه از رزقتان در آن روز کم می شود. و هرکس برایش امکان داشته باشد که مال دیگری را بر وجه حرام بگیرد و غصب کند اما این کار انجام ندهد، خداوند به همان مقدار از مال حلال - از جایی که گمان نمی کند - روزی او می کند. خداوند متعال می فرماید: ﴿از رزق طیب و پاکیزه ای که روزی شما نمودیم، بخورید و در امر رزق، طغیان و سرکشی ننمایید.﴾^۱

از این روایت به دست می آید که صفت رازقیت پروردگار براساس عهد خداوند بر رزق رساندن به مخلوقات، کار خود را انجام می دهد و از عالم مشیت نزول می کند؛

۱. فقه القرآن، ج ۲، ص ۳۹.

اما نیت سوء این شخص سارق که بالا می‌رود، سبب می‌شود رزقی را که در عالم قضا و قدر کلی الهی قرار است از راه حلال حاصل شود، از راه حرام تحصیل نماید. به عبارت دیگر در عالم قضا و قدر نوشته شده که باید امروز دو درهم به این شخص برسد، و از آنجا که مَلْکِ مأمور شده سببی را در کار او نمی‌یابد، فکر او را عوض می‌کند که از مسیر مسجد کوفه رد شود و از طرف دیگر در نیت امیرالمؤمنین نیز این‌گونه قرار می‌دهد که مرکب را به دست او بسپارد و دو درهم بدهد؛ اما زمانی که آن مَلْکِ می‌خواهد این روزی حلال را به او برساند، ناگاه قضا و قدر الهی با نیت سوء خود آن بدبخت مسکین عوض می‌شود؛ گویی کاغذ امضاشده قبلی را رها کرده و در عوض کاغذ امضاشده دیگری که در آن اعلام کرده: «بنده رزق حلال نمی‌خواهم» برداشته است. آن ملک هم می‌گوید: اگر روزی حلال نمی‌خواهی آن را برمی‌گردانیم و به صورت حرام نصیب تو می‌کنیم؛ بعد آن شخص را در بازار نگه می‌دارد تا زمانی که شخصی بیاید و افسار را از او بخرد. این مطلبی بسیار دقیق است که اگر یک سرسوزن عوض شود در خدا بودن خدا تغییر و تبدل پیدا می‌شود.

فرض کنید شخصی با حال خوشی می‌خواهد مبلغی را به رفیق خود بدهد ولی یک مرتبه نیتش عوض می‌شود و با خود می‌گوید: مبلغ را به حساب بدهکاری به او می‌گذارم به او نمی‌گویم که به تو بدهکار بودم. همین نیت خلاف باعث می‌شود که احساس کدورت در نفس ایجاد شود و همه چیز تغییر پیدا کند.

خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهٗ كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً﴾^۱

«خداوند آب را از آسمان فرو فرستاد و هر وادی و محلی به اندازه ظرفیت

خودش از آن بهره‌مند و پر گردید. در اثر جریان سیل، بر روی آن کفی بالا آمد و روی آب را پوشانید. و از آنچه را مردم در آتش بر آن می‌دهند و آتش را بر آن مشتعل می‌کنند تا زینتی یا متاعی برای خود بسازند نیز یک چنین کفی بر روی آن پدیدار می‌شود. خداوند این چنین حق و باطل را در هم می‌آمیزد؛ پس کف به مرور زمان از بین می‌رود و نابود می‌شود، ولی آنچه برای مردم مفید است و به آنها منفعت می‌رساند در روی زمین باقی می‌ماند؛ خداوند این طور مثل‌هایی می‌زند.

گذشت که این آیه شریفه کیفیت تنازل و وجود پیدا کردن اسماء و صفات کلیه الهیه را در این عالم بیان می‌کند.^۱ من باب مثال اگر انسان وجهی را با نیت خالص و برای کمک به فقیر پرداخت کند آن مبلغ تقدیر شده در عالم قضا و قدر با حقیقت نورانیه خود در این عالم تحقق پیدا کرده و مصداق ﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً﴾ می‌باشد؛ اما اگر آن را برای اطلاع مردم از اینکه او اهل انفاق است بپردازد، عمل او خراب شده و مصداق ﴿فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً﴾ خواهد بود.

گرچه فقیری که در چاه افتاده به سیاه و سفید بودن دستی که دراز شده نگاه نمی‌کند و به نیت شخص توجهی ندارد و آن مبلغ را خرج می‌کند، ولی این نیت انتساب انفاق به خود، آب را به خاشاک و کف روی آب (زبد) تبدیل می‌کند و در روز قیامت نیز برای او چیزی باقی نمی‌ماند و مشمول آیه ﴿وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ﴾^۲ اما اگر نیت صحیح باشد آب به حال خود باقی است و آن شخص مصداق ﴿فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ﴾^۳ فهو فی عیشة راضیه می‌شود و کفه ترازوی او

۱. رجوع شود به همین مجلد، ص ۸۷.

۲. سوره قارعه (۱۰۱) آیه ۸. *الله‌شناسی*، ج ۲، ص ۷:

«و کسی که میزان‌های وی سبک باشد.»

⇐

۳. سوره قارعه (۱۰۱) آیه ۶ و ۷. *معادشناسی*، ج ۸، ص ۱۴۹:

سنگین است و چون زبَد از بین نخواهد رفت.

خداوند در روز قیامت می‌فرماید: ما مال را - که مصداق «ماء» در آیه شریفه است - فرو فرستادیم و در اختیار تو قرار دادیم و قدرت بر نیت خیر و سوء را نیز به تو دادیم، ولی خودت عملت را تباه نمودی، و اگر اعتراض شود که: من با قدرت بازوی خود زحمت کشیدم و خانه و مسجد و بیمارستان ساختم، جواب می‌دهند: اگر برای تو مشتری نمی‌فرستادیم و یا گنجی را که پیدا کرده‌ای به تو نمی‌نمایانیم و به تو این قدرت بدنی را نمی‌دادیم، این هزینه‌ها را چگونه تأمین می‌کردی؟! لذا در قیامت جای هیچ اعتراضی نیست و تمام درها بسته است.

حال که قضیه چنین است، انسان یا به دیگران پول ندهد یا با این نیت خوب که این اموال از آن خداوند است و او از خود چیزی ندارد، انفاق نماید؛ گرچه در صورت اول نیز انسان را بازخواست می‌کنند که چرا سهمی را که خداوند برای رفیق و فقیر در ثروت او قرار داده، نپرداخته است.

در سفری که در خدمت مرحوم آقا به مکه مشرف شده بودیم، روزی به بنده فرمودند: «همه پول‌های سعودی مرا خرد کن.» بنده نیز همه را به پنج‌ریالی و ده‌ریالی تبدیل کردم و به ایشان دادم. در زمان تشریف و بازگشت از حرم، وقتی بچه‌های کوچک کنار ایشان می‌آمدند، به آنها می‌فرمودند: «علی حُبِّ النَّبِیِّ وَ آلِهِ، صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ!» بچه‌ها نیز تکرار می‌کردند و بعد مرحوم آقا آن پنج‌ریالی و ده‌ریالی‌ها را به آنها می‌دادند و می‌فرمودند: «آقا! اینها به ولایت اقرار کردند، به آنها پول بدهید.» و این پول‌ها در همان چند روزی که در مکه بودیم، تمام شد.

اما بعضی این مسئله را ادراک نمی‌کردند و تعجب می‌کردند که چطور می‌شود کسی تمام پول‌هایش را در مکه به پنج‌ریالی و ده‌ریالی تبدیل کند و به

◀ «پس آن کسانی که میزان‌های عمل آنان سنگین باشد، در آسایش و خوشی خوشگوار و پسندیده خواهند بود.»

بچه‌ها بدهد. در این سفر ایشان نفع بردند و آن اشخاصی که با پول خود پارچه و ساعت و سایر وسایل را خریدند، ضرر کردند. آیا شخصی که جنسی را می‌خرد و بعد از مدتی از بین می‌رود سود کرده است یا کسی که پول خود را به کودکان می‌دهد و محبت علی و ائمه علیهم‌السلام را در دل آنها بیشتر می‌کند؟! آیا کسی که سوغاتی می‌خرد نفع برده است یا شخصی که بذر محبت امیرالمؤمنین و فرزندان او را در دل کودکان می‌کارد؟! اثر کدام یک باقی است و چه کسی نفع می‌برد؟! البته خرید سوغاتی برای خانواده و دیگران مستحب مؤکد است. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

«إِذَا سَافَرَ أَحَدُكُمْ فَقَدِمَ مِنْ سَفَرِهِ فَلْيَأْتِ أَهْلَهُ بِمَا تَيْسَّرَ وَ لَوْ بِحَجَرٍ! هِرْغَاهُ

۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۷۷:

«عن جعفر بن محمد، قال: إذا سافر أحدكم فقدم من سفره فليأت أهله بما تيسر ولو بحجر. فإن إبراهيم عليه السلام كان إذا ضاق أتى قومه. و أنه ضاق ضيقاً، فأتى قومه فوافق منهم أزمته؛ فرجع كما ذهب. فلما قرب من منزله نزل عن جاره فملاً خرجهُ زملاً إرادة أن يسكن من روح سارة. فلما دخل منزله أخذ الخرج عن الجار و افتتح الصلاة؛ فجاءت سارة ففتحت الخرج فوجدته مملوءاً دقيماً! فاعتجنت منه و اختبزت ثم قالت لإبراهيم: «إنفتل من صلاتك فكل!» فقال لها: «أني لك هذا؟!» قالت: «من الدقيق الذي في الخرج.» فرفع رأسه إلى السماء فقال: «أشهد أنك الخليل.»

ترجمه: «امام صادق علیه‌السلام فرمودند: هرگاه یکی از شما به مسافرت رفت و از سفر خود بازگشت، هرچه برایش ممکن بود برای خانواده‌اش ببرد، اگرچه تکه سنگی باشد.

هرگاه برای حضرت ابراهیم علیه‌السلام ضیق و تنگدستی شدید پیش می‌آمد، به سراغ قومش می‌رفت. یک بار به نزد قبیله‌اش رفت و آنان را نیز در قحطی و شدت یافت؛ پس همان‌گونه که آمده بود، با دست خالی بازگشت. هنگامی که نزدیک منزلش رسید، از استر خود پیاده شد و خورجینش را از شن پُر کرد تا روح ساره (همسرش) را آرام نماید. وقتی وارد منزل شد، خورجین را از روی استر برداشت و شروع به نماز خواندن کرد؛ ساره آمد و خورجین را باز کرد و آن را پُر از آرد یافت! خمیر درست کرد و نان پخت و به حضرت ابراهیم علیه‌السلام گفت: «نمازت را تمام کن و بیا غذا بخور!» حضرت ابراهیم به او فرمود: «این طعام را از کجا ←

یکی از شما به مسافرت رفت و از سفر خود بازگشت، هرچه برایش ممکن بود برای خانواده‌اش ببرد، اگرچه تکه سنگی باشد.»

بنابراین شخص مسافر نباید تمام پول خود را انفاق کند و باید خانواده خود را نیز لحاظ کند. خداوند متعال به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ﴾^۱.

«ای پیغمبر، در مورد انفاق به مقدار اندک که دست‌هایت را بسته و به گردنت ببندی، اکتفا مکن؛ و آن قدر هم گشادگی مکن که هرچه داری انفاق نمایی.» می‌فرماید: نه خست داشته باش و نه تمام اموالت را انفاق کن تا در روزی خود درمانده نشوی که تو واسطه فیض برای روزی خانواده خود هستی؛ اما سخن در این است که با خرید سوغاتی مسئله تمام نخواهد شد.

علی‌کل‌حال، خداوند به ما در نیت اختیار داده است؛ اگر نیت ما صالح باشد، نور و اگر سوء باشد تبدیل به ظلمت می‌شود. ولی در هر دو صورت اصل آن فعل خارجی به حال خود باقی است.

قضیه اول مظلوم کربلا سیدالشهداء علیه السلام بسیار عجیب است! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آن حضرت می‌فرماید:

حَبِيبِي يَا حُسَيْنُ، إِنَّ لَكَ فِي الْجَنَانِ لَدَرَجَاتٍ لَنْ تَنَالَهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ.^۲

«ای حبیب من حسین، حَقّاً برای تو در بهشت منزلت و مرتبه‌هایی هست که جز با شهادت بدان دست نخواهی یافت.»

شکی نیست که انسان یا با سکتته و یا به‌انحاء دیگری بالاخره روزی از این

⚡ آورده‌ای؟! ساره گفت: "از آردی که در خرجین بود." حضرت ابراهیم علیه السلام سرش را به آسمان بلند نمود و عرضه داشت: "شهادت می‌دهم که به تحقیق تو دوست و خلیل بنده‌ات هستی!" (محقق)

۱. سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۹.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۸: تسلیة المجالس، ج ۲، ص ۱۵۶.

دنیا می رود؛ اما سیدالشهدا علیه السلام بر مبنای کلام فوق، طرف شهادت را با آن کیفیت خاص انتخاب می نماید و در وجه به وجه این سفر با اراده و اختیار خود تمام مشاق و مصائب را تحمل می کند و با صبر و ایثار و فدای نفس و قربانی نمودن علی اکبر آن هم به آن کیفیت خاص، به آن مقصود اعلی می رسد.

مرگ با اسم قهار و صفت جلال الهی و با ندای ﴿لَمِنَ الْمَلَكِ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ

الْقَهَّارِ﴾^۱ برای تمام افراد بشر اتفاق خواهد افتاد، و لذا خود حضرت می فرماید:

حَطَّ الْمَوْتُ عَلَى وُلْدِ آدَمَ مَحَطَّ الْقِلَادَةِ عَلَى جِيدِ الْفَتَاةِ.^۲

«مرگ به فرزندان آدم به مثابه گردن بند و جواهر جدانشدنی بر گردن دختر جوان، کشیده شده و ملازمت دارد.»

بنابراین، هنگامی که اسم جلالیه حق از بالا به پایین می آید، سیدالشهدا علیه السلام و بالاتر از آن حضرت، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را خواهد برد و اگر با هزار دارو و عمل جراحی راه بر حضرت عزرائیل بسته شود، از راه دیگری وارد می شود و هیچ گاه نمی توان بر او غلبه نمود. اما زمانی که اسم جلال الهی می خواهد حضرت سیدالشهدا علیه السلام را ببرد و آن مشیت مطلقه و متساوی الطرفین پایین می آید و می خواهد به منصفه ظهور برسد، یک مرتبه عزرائیل می بیند که آن حضرت به جای مرگ، شهادت را آن هم با آن کیفیت خاص اراده و انتخاب نموده است.

در روز عاشورا تمام قوای ملکوتی برای یاری به سراغ حضرت آمدند؛ ملائکه موکله باد، آب، آتش، طوفان، زلزله،^۳ و طایفه جن و وحوش از حیوانات

۱. سوره غافر (۴۰) آیه ۱۶. معادشناسی، ج ۲، ۲۲۲:

«پادشاهی و اختیار بر نفوس امروز برای چه کسی می باشد؟! از برای خدای واحد قهار است.»

۲. نزهة الناظر، ص ۸۶؛ مثير الأحرار، ص ۴۱؛ مقتل الحسين (خوارزمی) ج ۲، ص ۸ (با قدری اختلاف).

۳. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۳۰.

گفتند: «خداوند ما را در اختیار تو قرار داده است، هر چه می‌خواهی امر کن تا به اندک زمانی آنها را تارومار کنیم.» اما زبان حال حضرت این است که من خود چنین انتخابی کرده‌ام^۱ و حال در این بزنگاه رنج و برداشت محصول به سراغ من آمده‌اید و چنین می‌گویید؟! من از مدینه تا به اینجا راه زیادی طی کرده‌ام و الآن موقع برداشت محصول است و آن وقت شما می‌خواهید این موقعیت را بگیرید؟! گویی حضرت سیدالشهداء علیه السّلام به جبرائیل و عزرائیل و اسرافیل می‌فرماید: من در مرحله‌ای هستم که اگر بخواهید نگاهی کنید، می‌سوزید!

مرحوم آقای حدّاد - رضوان الله علیه - می‌فرمودند:

چقدر مردم غافل‌اند که برای این شهید جان‌باخته غصه می‌خورند و ماتم و اندوه به‌پا می‌دارند! صحنه عاشورا عالی‌ترین مناظر عشق‌بازی است، و زیباترین موطن جمال و جلال الهی، و نیکوترین مظاهر اسماء رحمت و غضب؛ و برای اهل بیت علیه السّلام جز عبور از درجات و مراتب، و وصول به اعلی ذروه حیات جاویدان، و منسلخ شدن از مظاهر، و تحقق به اصل ظاهر، و فنای مطلق در ذات احدیت چیزی نبوده است.

تحقیقاً روز شادی و مسرت اهل بیت است. زیرا روز کامیابی و ظفر و قبولی ورود در حریم خدا و حرم امن و امان اوست؛ روز عبور از جزئیات و دخول در عالم کلیت است؛ روز پیروزی و نجاح است؛ روز وصول به مطلوب غایی و هدف اصلی است. روزی است که گوشه‌ای از آن را اگر به سالکان و عاشقان و شوریدگان راه خدا نشان دهند، در تمام عمر از فرط شادی مدهوش می‌گردند و یکسره تا قیامت برپا شود به سجده شکر به‌رو درمی‌افتند.

... مردم خبر ندارند، و چنان محبت دنیا چشم و گوششان را بسته که بر آن روز تأسف می‌خورند و همچون زن فرزندمرده می‌نالند. مردم نمی‌دانند که همه آنها فوز و نجاح و معامله پُر بها و ابتیاع اشیاء نفیسه و جواهر قیمتی در

۱. الهدایة الکبری، ص ۲۰۶؛ اللهوف، ص ۴۱.

برابر خَزَف بوده است. آن کشتن، مرگ نبود؛ عین حیات بود. انقطاع و بریدگی عمر نبود؛ حیات سرمدی بود.^۱

وجه این کلام آن است که معنا ندارد حضرت در موقعیت برداشت محصول بنشیند و گریه کند؛ پس چه خوب است که گریه، گریه شوق باشد که ای کاش ما نیز در روز عاشورا زیر آن خیمه بودیم و به شهادت می رسیدیم. این منظور از کلام بزرگان نسبت به جریان روز عاشورا است.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

مجلس بیست و پنجم

حقیقت علم حصولی و حضوری

۱۴۲۰ هجری قمری

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْمُرْسَلِينَ
و خَاتَمِ النَّبِيِّينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
و اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، لَيْسَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ؛ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ
و تَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ.

«ای اباعبدالله، علم به واسطه تعلّم حاصل نمی گردد، بلکه نوری است که در
قلب کسی که خداوند بخواهد او را هدایت کند، واقع می شود.»

در این فقره شریفه دو نکته وجود دارد:

اول: عکس نقیض این کلام که می فرماید: «خداوند این نور را در قلب
کسی که بخواهد او را هدایت کند قرار می دهد» عبارت است از اینکه: «این نور در
قلب هرکسی که خداوند نخواهد او را هدایت کند و راهی به هدایت نداشته باشد،
وجود ندارد.»

دوم: اگر خداوند در قلب شخصی نور علم و هدایت قرار دهد، این نور، او

را به ضلال و گمراهی راهنمایی نمی‌کند و تمامی دستورات او در مسیر هدایت قرار می‌گیرد. بنابراین، اگر مشاهده شد حرکت و جهت‌گیری دستورات شخصی به‌طریقی است که وجدان و فطرت، عقل و منطق، احکام مسلّمه اسلام و فرامین شریعت آن را نمی‌پسندد، معلوم می‌شود که این اوامر از نور سرچشمه نگرفته است.

علوم حاصله برای انسان به دو دسته حصولی و حضوری تقسیم می‌شود:

اول: علم حصولی؛ به‌واسطه این علم فقط صورت علمیه یک پدیده و حادثه در ذهن می‌آید. فرض کنید که شخصی از وقوع تصادفی به شما خبر می‌دهد؛ همین الآن فوراً صورت مبهمی از تصادف در ذهن شما آمد، گرچه نوع وسیله نقلیه در ذهن شما مشخص نیست. بنابراین، علم حصولی عبارت است از: صور ذهنیه حاصله از خارج که ممکن است با واقع منطبق نباشد؛ چراکه امکان دروغ یا اشتباه برای آن فرد ناقل وجود دارد.^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام در حکمت‌های نهج‌البلاغه می‌فرمایند:

إِعْقِلُوا الْحَبْرَ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلَ رِعَايَةٍ لَا عَقْلَ رِوَايَةٍ؛ فَإِنَّ رِوَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ وَ رِعَايَتُهُ قَلِيلٌ.^۲

۱. معادشناسی، ج ۸، ص ۱۹۰:

«ما دو قسم علم داریم: یک قسم علم حصولی، که معلوم در ما نیست و معلوم ما در خارج از وجود ماست، و سپس برای ما و ذهن ما صورت معلوم پیدا می‌شود. مثلاً تعداد جماعتی که در مجلس نشسته‌اند، چند نفرند و چه کسانی هستند، این علم جزء ذات ما نیست و در مغز ما نیست و حضوری هم بر آن نداریم؛ اگر چشم ببندیم اصلاً علم پیدا نمی‌کنیم. اگر چشم باز کنیم و ببینیم، صورتی از معلوم در ذهن ما حاصل می‌شود؛ و لذا آن را علم حصولی گویند.

قسم دیگر، علم حضوری است؛ مثل علم ما به خود ما و علم ما به مشاعر ما و قوای ما. چون علم ما به قوه حافظه و قوه مفکره ما علم حضوری است و از ما جدا نمی‌شود، و هر جا باشیم واجد خودیت خود هستیم. پس علم نفس به خود نفس و به شئون نفس، حضوری است.»

۲. نهج‌البلاغه (عبد)، ج ۴، ص ۱۵۸، حکمت ۹۷.

«هنگامی که روایتی را می‌شنوید آن را برای عمل به مفاد و مضمونش ادراک کرده و حفظ کنید، نه اینکه صرفاً برای نقل و بیان آن برای دیگران به‌خاطر بسپارید؛ چراکه راویان علم بسیارند و عمل‌کنندگان به آن بسیار کم هستند.» بنابراین، عاقل هر خبری را فوراً قبول نمی‌کند و با این ملاک می‌توان عقل افراد را محک زد؛ مثلاً اگر به شخص عاقل از وقوع اتفاقی خبر دهند، آن خبر را به‌عنوان احتمال در ذهن خود قرار می‌دهد و پذیرفتنش را به موقعیت گزارش و نقل ناقل متوقف می‌داند. اما در مقابل، بعضی افراد حتی به نقل خبر یک طفل فوراً ترتیب‌اثر می‌دهند و چه نتایج زیان‌باری را به‌وجود می‌آورند؛ لذا بسیار تأکید شده است که انسان نسبت به مسائلی که می‌شوند تحقیق و تفحص کند.

بناءً علی‌هذا، در علم حصولی بین صور ذهنیه غیرمنطبق با واقع - چنانچه گذشت - و صور ذهنیه منطبق با واقع در قضایای واقعی، تفاوتی وجود ندارد. به عبارت دیگر، در علم حصولی حتی اگر انسان با نقل پی‌درپی و متواتر افراد، به اتفاق پدیده‌ای یقین پیدا کند، باز آن صورت ذهنیه از خارج برای او پدید آمده است.

در مبانی اعتقادی (مسائلی مانند جبر و اختیار، توحید، معاد و کیفیت حشر و نشر، اسماء و صفات الهی، مشیت و قضا و قدر) به دلالت صریح آیات قرآن کریم و روایات متواتر نیاز است تا به سبب آن تواتر هیچ‌گونه شک و شبهه‌ای در نقل از معصوم باقی نماند.

در احکام ظاهری - مانند طهارات و نجاسات که با یک بار یا سه بار آب ریختن مشکل ایجاد نمی‌شود - اگر حتی یک روایت صحیح‌السند وجود داشته باشد، کافی است و در مورد ادله آن، تفحص و سخت‌گیری زیادی نمی‌شود؛ اما راجع به قضایای مهم و حیاتی - مانند قصاص، قتل، مصادره اموال و مسائل حقوقی - دیگر نمی‌توان بر مبنای یک روایت عمل نمود. من‌باب‌مثال اگر در تمام کتب احادیث فقط این روایت وجود داشته باشد که در صورت افطار عمدی در ماه رمضان باید شخص را در ملأعام اعدام کرد، بدیهی است که هیچ‌وقت به این یک حدیث عمل نخواهد شد.

در این گونه مسائل بسیار مهم، باید برای انسان یقین حاصل شود. چه بسا شخصِ ناقل، حدیث را اشتباه فهمیده یا قسمتی از کلام امام علیه السلام را فهمیده است؛ لذا نمی‌توان حرکت عظیمی را که اختلال کلی در جامعه پدید می‌آورد، بر این خبر مترتب کرد. علت تمام این احتمالات آن است که علم ما به این حدیث، علم حصولی نقلی است و از واقع چیزی نمی‌دانیم.

از آنچه گذشت ارزش و اعتبار علم حصولی نیز روشن می‌شود، در حالی که تمام برنامه‌ها، حرکت‌ها، قضاوت‌ها، و فتواها در سرتاسر جهان بر اساس علم حصولی است! یعنی بدون اینکه خود انسان در جریان امری قرار گیرد، قضیه‌ای برای او بازگو می‌شود و او نیز ترتیب اثر می‌دهد.

نکته بسیار مهم سلوکی در خلال این مباحث علمی آن است که آیا بنا بر آنچه گذشت، سالک می‌تواند به هر خبری که به گوشش می‌رسد عمل کند و خواب هر شخص را تصدیق کند و اساس زندگی‌اش را بر آن بگذارد؟! بدیهی است که مبنای عمل در سلوک بسیار متقن‌تر از این گونه اعمال ابلهانه و کودکانه است.

علی‌کلّ حال علم حصولی علمی است که مطلبی در خارج از محیط نفس برای فرد روشن شود؛ چه صحیح و چه ناصحیح باشد، چه به واسطه خواب و مکاشفه و چه به واسطه نقل از اشخاص باشد.

علم حصولی به دو قسم تقسیم می‌شود:

الف: حدوث علم بدون حضور شخص در آن پدیده؛ مانند علم حاصل از مطالب منقول از دیگران.

ب: حدوث علم با حضور فرد در متن آن پدیده؛ مانند معلمی که دانش‌آموزان کلاس را در اطراف خود می‌بیند.

گرچه قسم دوم به جهت حضور خود شخص در صحنه نسبت به قسم اول قوّت بیشتری دارد، ولی باز ممکن است به علت مسائلی چون ضعف دید و اشتباه

در تطبیق افراد و عدم توجه کافی، فرد دچار خطا و اشتباه شود؛ لذا در حقیقت این دو قسم از مدرکات هستند و از باب تشبیه به آنها علم گفته می‌شود.

دوم: علم حضوری؛ این علم عبارت است از حضور یک واقعیت و پدیده در نفس انسان، به نحوی که آن را در وجود خود - و نه در خارج - احساس کند. در چنین علمی اشتباه وجود ندارد؛ مثلاً دانش‌آموزی که در کلاس درس است، وجود خود را احساس می‌کند و در این حس شکی ندارد؛ حال اگر هزار نفر هم به او بگویند تو خیال می‌کنی که در این کلاس حضور داری، در او تأثیری ندارد.

البته ممکن است فردی در اثر اختلالات روانی و بیماری هیستری،^۱ قضیه‌ای را با تکرار مداوم باور نماید. مثنوی در این باب داستان ملائی را مطرح می‌کند که هرروز به مکتب می‌رفت و روزی شاگردانش برای فرار از درس با یکدیگر تباخی کرده و هرکدام که وارد کلاس شدند، آن قدر از مریضی و تب و قرمزی صورت استاد گفتند که او کم‌کم مریض شد.^۲

به عبارت دیگر ممکن است علم حصولی نسبت به یک قضیه خارجی کم‌کم دچار دگرگونی و دگردیسی شود و در وجود شخص پدیده‌ای را به وجود آورد که نام آن علم حضوری است.^۳ من باب مثال اگر به شخصی بگویند که فردی در فلان

۱. لغت‌نامه دهخدا، ماده «هیستری»:

«هیستری: مرض عصبی مشخص یا اختلالات دائمی روحی که گاهی با فلج قسمتی از اعضاء همراه است. مبتلایان به این مرض دچار اختلال حواس و گرفتار اوهام (غالباً افکار و اوهام مربوط به غریزه جنسی) می‌باشند و غالباً در موقع حمله، مریض قیافه اشخاص غشی را دارد.»

۲. مثنوی معنوی، دفتر سوم، ذیل عنوان «مثال رنجور شدن آدمی به وهم تعظیم خلق و رغبت مشتریان به وی و حکایت معلم» ص ۲۴۰ - ۲۴۲.

۳. البته چگونگی برگشت علم حصولی به علم حضوری، یک قضیه فنی فلسفی است که باید در جای خود مطرح شود.*

مجلس علیه تو چیزی گفته که قطعاً تحمل شنیدنش را نداری، او فوراً به شدت عصبانی می‌شود و قبل از تمام شدن خبر، از جا بلند می‌شود که به سراغ آن فرد برود؛ در اینجا این علم حصولی باعث به وجود آمدن پدیده‌ای به نام علم حضوری در ذهن شخص شده است، در حالی که اصل این خبر دروغ بوده و صحت نداشته است.

علم حضوری عبارت است از اینکه انسان وجود یک پدیده و واقعیت را در نفس خود احساس کند. فرض کنید که در حال حاضر اصلاً گرسنه نیستید اما با گذشت زمان و در حین مطالعه این مطالب کم‌کم بدون اینکه کسی به شما اعلام کند و زنگی به صدا درآورد، به واسطه سیستم جهاز هاضمه یک مرتبه احساس گرسنگی می‌کنید؛ احساس وجود این پدیده گرسنگی در نفس شما عبارت از علم حضوری است. گرچه ممکن است گرسنگی و یا سیری کاذب وجود داشته باشد، اما دیگر اصل این وجدان گرسنگی در نفس قابل تخطی و اشتباه نیست.^۱

«ناگفته نماند که در علم حصولی پس از اطلاع نفس از ماهیت معلوم - که همان صورت معلوم بالذات است - به واسطه اتحاد نفس با آن صورت، کیفیت علم از حصولی به حضوری تغییر می‌یابد؛ و همان احاطه و سیطره‌ای را که نفس نسبت به ذات خود دارا بوده است، نسبت به صور و مفاهیم وارده نیز دارا خواهد بود. صور و معانی وارده بر نفس - چه از خارج باشد، یا مخلوق ذهنیات و صفات و غرائز نفس باشد - به نحوی با خود نفس اتحاد و وحدت پیدا می‌کند که همه یک وجود واحد را به وجود می‌آورند؛ وجودی که با وجود قبل از این اتحاد به طور کلی متفاوت و متخالف خواهد بود، و آن حقیقت متشکله از صور و معانی، همان حقیقت ذاتیه انسان یا غیر انسان را تشکیل خواهند داد و نفس به واسطه تجرد ذاتی خود به صورت آن صور و معانی در خواهد آمد.»

۱. *افق وحی*، ص ۱۰۲:

«در سلسله علل و معلولات هر علتی نسبت به معلول خود عالم است، و هر معلولی نیز نسبت به علت خود؛ منتها علم علت نسبت به معلول ناشی از استیلاء و سیطره و امحاء معلول در ذات علت است که نتیجه آن اشراف و هیمنه بر همه زوایای وجود معلول می‌باشد، ولی علم معلول نسبت به علت، معلول ربط وجودی و احتیاج و نیاز به علت و اتکاء و تدلی آن است؛ به نحوی که وجود خود را فانی در علت خویش می‌داند و او را مشرف بر حدود وجودی خود به حساب می‌آورد و از نظر وجودی بین خود و بین علت احساس وحدت می‌نماید، بدون اینکه علم به

علم حصولی ممکن است با علم حضوری منطبق شود. طبیب صادق و حاذقی را فرض کنید که شما را معاینه کند و هشدار دهد که اگر گرسنگی بکشید و غذاهای نامناسب بخورید، تا یک هفته دیگر به ناراحتی معده و اثنی عشر مبتلا می‌شوید. حال با فرض علم شما به عدم اشتباه طبیب، همین‌طور که روزها می‌گذرد و در انتظار خبر طبیب به سر می‌برید، روز جمعه می‌رسد و یک‌مرتبه در خود احساس ناراحتی معده پیدا می‌کنید؛ در اینجا آن علم حصولی با این علم حضوری اتحاد برقرار می‌کند و آنچه سابقاً به شما گفته شده است، با آنچه خود به آن رسیدید یکی می‌شود.

این نوع از علم حصولی است که به‌درد سالک می‌خورد، ولی اگر میان آن و علم حضوری اتحاد حاصل نشود و اختلاف پیش آید و انسان شک کند، دیگر نمی‌تواند مفید باشد؛ لذا امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «علم، نوری است که خداوند در قلب هرکسی که بخواهد او را هدایت کند قرار می‌دهد.»

حال آیا مطالبی که افراد مختلف برای انسان نقل می‌کنند و هرروز یکی

﴿ حدّ وجودی علت خود حاصل کند.﴾

این نحوه از علم را که عالم در وجود خود احساس معیت و وحدت با وجود معلوم را نماید، علم حضوری می‌گویند. در علم حضوری مطلب این‌گونه نیست که یک صورت و یا مفهومی از معلوم بر نفس عالم وارد و داخل شود که قبلاً نبوده است، و به‌واسطه این ورود انسان یا هر شخص دیگر احساس امر زائدی را در درون و ذات خود بنماید؛ بلکه آن معلوم را نزد خود و در نفس خود احساس می‌کند و این حس از او جدا نمی‌شود.

مثلاً می‌گوییم ذات پروردگار نسبت به خود علم دارد؛ یعنی وجود حضرت حق - که هیچ شائبه ماهیت و حدی در آن راه ندارد - همواره به ذات خود آگاهی و اطلاع دارد و هیچ‌گاه از خود غفلت نمی‌کند و نسیانی بر او عارض نمی‌شود، زیرا بروز غفلت و نسیان بر حقیقت هستی مساوی با عدم هستی و بطلان آن خواهد بود و هستی هیچ‌گاه زوال و بطلان برنمی‌دارد.

در مقابل این علم علمی است که از خارج بر نفس انسان یا شخص دیگری وارد می‌شود و این علم مسبوق به جهل است؛ مانند علومی که انسان فرا می‌گیرد و اطلاعی که هر روز نسبت به حوادث و وقایع برای او حاصل می‌شود که به آن علم حصولی گفته می‌شود.»

تصدیق و دیگری تکذیب می‌کند، نور است؟! آیا مصادیق مختلف علم حصولی خلاف بردار، نور است؟!

یکی از یقینی‌ترین یقینیات، گزارش روزنامه‌ها و مجلات از سفر افرادی با «آپولو» به کره ماه و تحقیقاتی در این زمینه است؛ حال آیا واقعاً آپولو به کره ماه رفته است؟! وقتی هزاران کلک و حقه چون فیلم‌های علمی - تخیلی وجود دارد، چه کسی می‌تواند با دلیل عقلی و علمی این مطلب را ثابت کند؟!^۱

با فرض عدم وجود دلیل، علت یقین ما به این موضوع تصاویر و گزارشات و مصاحبات مکرری است که باعث شده آن را به عنوان یک اصل مسلم و غیرقابل خدشه بپذیریم. بنابراین، علم ما به این اتفاق، علم حصولی بی‌فایده‌ای است که ناگهان متوجه می‌شویم چه کلاهی بر سرمان گذاشته‌اند و چگونه فریبمان داده‌اند! نور حقیقتی است که موجب راهنمایی انسان به واقع باشد. خورشید نور است، زیرا موجب می‌شود که موجودات به حقایق مختلفی اطلاع پیدا کنند و اگر خورشید نباشد تمام عالم تاریک است؛ پس در نور یک جنبه واقع و نفس‌الامری وجود دارد.

به عبارت دیگر: نوری که خداوند در قلب قرار داده برای هدایت است و امکان ندارد آن نور موجب اشتباه شود. با وجود علم حضوری کسی نمی‌تواند در راه خدا انسان را بفریبد، زیرا امکان ندارد نوری که خداوند برای هدایت در قلب کسی قرار می‌دهد او را به مسیر اشتباهی ببرد. امکان ندارد نوری که خدا برای هدایت ما در قلب پیغمبر قرار داده است ما را به سمت جهنم سوق دهد؛ امکان ندارد نوری که خداوند در قلب امام مجتبی علیه السلام برای صلح با معاویه قرار داده است اشتباه باشد تا بالتبع عده‌ای بگویند: «یا مُدِلَّ الْمُؤْمِنِينَ؛ ای کسی که باعث بدبختی و ذلت مؤمنین شده‌ای!» در قلب امام حسین علیه السلام نور است و این نور او را به سمت مقابله با یزید

۱. البته امکان وقوع این قضیه در خارج وجود دارد و عاقل این‌گونه اخبار را در بوتة احتمال قرار می‌دهد؛ مقصود از بیان این مثال تشکیک در یقینی‌ترین یقینیات این عصر است.

می‌کشاند؛ لذا حتی تصور خطا در این حرکت معنی ندارد.^۱ اگر ما خود را در آن خیمه قرار دهیم، مشمول آن نور خواهیم شد و اگر قرار ندهیم آن نور تخطی نمی‌کند و به حال خود باقی است و خسارت و بدبختی از آن کسی که از آن خیمه بیرون رفته است. از آنچه گذشت روشن شد که مراد از علم در کلام امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: «لَيْسَ الْعِلْمُ بِالْتَّعَلُّمِ»، علم حصولی قابل اشتباه و خطا نمی‌باشد.

با دو معیار می‌توان به صحت احساس یک پدیده یقین نمود:

اول: مهر و امضای علم حصولی با علم حضوری؛ یعنی علم ما را امام معصوم علیه السلام که امکان اشتباه در کلامش وجود ندارد، تأیید کند.

دوم: تبدیل علم حصولی به علم حضوری؛ یعنی علم حصولی به تدریج به علم حضوری تبدیل گردد که در این صورت حتی امضای امام نیز ضرورتی ندارد. گرچه شخصی از امام صادق علیه السلام والامقام‌تر و روایت‌کننده‌ای از ابی‌بصیر بهتر وجود ندارد، ولی آیا می‌توان یقین کرد و قسم خورد که نقل روایت او صددرصد مطابق با فرمایش امام صادق علیه السلام است؟! زمانی می‌توان یقین کرد که همان حقیقت و عبارتی که از دهان مبارک امام صادق علیه السلام خارج می‌شود بتواند از دهان ما نیز بیرون بیاید؛ در این علم حضوری دیگر اشتباه وجود ندارد.^۲

۱. عبدالله ریاضی، رئیس وقت مجلس شورای زمان شاه، بسیار وقیحانه و با عبارت اهانت‌آمیزی گفته بود:

دور از عقل و منطق و سیاست است که حسین با حاکم و خلیفه و امیرالمؤمنین زمان خودش دربیفتد و هرکسی این کار را بکند سزایش همین است.

خودش نیز نتیجه حرف‌هایش را دید.

۲. ما صرفاً مطالب و مراتبی از ولایت را شنیده‌ایم و از واقعیت آن اطلاعی نداریم، و لذا بدون علم و تفکر به هر شخصی ولی و امام می‌گوییم! «ولی» کسی است که اگر سخنی بگوید حتی امام زمان علیه السلام نمی‌تواند او را بر اشتباه تخطئه کند؛ پس ولی خدا نیز کسی است که به علم حضوری رسیده است.

در اینجا به این نکته می‌رسیم که علم حضوری عبارت است از اینکه: انسان پدیده‌ها و حوادث خارجی را در وجود خود حس کند؛ مثلاً در وقوع یک زلزله به نحوی زلزله را در نفس خود مشاهده کند که گویی نفس او آن واقعه خارجی است، نه اینکه بر آن زلزله احاطه پیدا کند و آن را ببیند، که امکان شهود و مکاشفه خلاف وجود دارد. به‌طور کلی عوامل بسیاری در صحت و سقم خواب‌ها و مکاشفات مؤثرند؛ لذا بزرگان می‌گویند به آنها ترتیب‌اثر ندهید. در این مواقع انسان باید احتیاط کند و در حدّ وسع خود به آنچه یقین دارد، عمل نماید.

حال باتوجه به آنچه گذشت آیه شریفه ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱ «خداوند نور آسمان‌ها و زمین است» چه معنی و مفهومی دارد؟ آیا مراد این است که خداوند خورشید را خلق کرده تا به زمین و دیگر کرات اطراف آن نور دهد، و همین‌طور کهکشان‌ها را خلق کرده تا هر ستاره‌ای خورشیدی برای میلیاردها میلیارد سیاره دیگر باشد؟! در این صورت باید بفرماید: «اللَّهُ مُنَوَّرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ؛ خداوند به آسمان‌ها و زمین نور می‌رساند» در حالی که می‌فرماید: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛ «ذات پروردگار، نور آسمان‌ها و زمین است.»

به عبارت دیگر آن پدیده‌ای که حقیقت آسمان‌ها و زمین را در مظاهر مختلف تشکیل می‌دهد، و آن حقیقتی که حقیقت تمام موجودات عالم ملک و ملکوت با تمام عوالم و مراتبش می‌باشد، نفس ذات پروردگار است.^۲

۱. سوره نور (۲۴) آیه ۳۵.

۲. *الله‌شناسی*، ج ۱، ص ۵۰:

«ذات خداوند نور است؛ زیرا در خودی خود و در هویت خویشتن محتاج به روشن‌کننده‌ای نیست، و تمام ماسوا از عقل اول تا عقل دهم، و از عالی‌ترین اسم و صفت تا نازل‌ترین آنها، همه و همه به نور خدا روشن می‌شوند. خداوند اصل الوجود است و موجودات به ایجاد او موجود می‌گردند، و بنابراین هویتش نور است که: الظَّاهِرُ بِنَفْسِهِ الْمُظْهَرُ لِغَيْرِهِ.»

انسان از دیدن ستاره و ماه، زید و بکر، زمین و زمان، سیارات و ثوابت، مجردات و مادیات، کثرت را مشاهده می‌کند و از حقیقت آنها که ذات پروردگار است و در تمام مظاهر مختلف خودنمایی و جلوه‌گری می‌کند، غافل است. آن حقیقت نورانی گاهی به صورت زمین و آسمان، و گاهی به صورت ملائکه و مجردات ظهور می‌کند و ما از آن نور به اسامی مختلف تعبیر می‌کنیم. بنابراین، معنای ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ این است که اگر آن نور را از آسمان‌ها و زمین بگیرید، عدم و نیستی مطلق بر عالم حاکم خواهد شد و تمام این حباب‌ها از بین خواهد رفت.^۱

حال با توجه به این آیه مبارکه، معنای علم حضوری پروردگار نسبت به جمیع خلایق، عبارت از وجود خود اشیاء در ذات پروردگار است.^۲ بنابراین، منظور امام

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ یعنی «الله» اصل وجود آسمان‌ها و زمین است، و اصل حقیقت و پیدایش آنها و به وجود آورنده آنهاست؛ خداست اول، و پس از آن موجودات.

او محتاج به معرف نیست و همه موجودات نیازمند به معرفی وی؛ اوست اصل وجود و بقیه موجودات به ایجاد او؛ اوست ظاهر به هویت خود و بقیه ظاهر به ظهور او؛ اوست نور و بقیه مُنَوَّر به نور او؛ اوست اصل حقیقت، و بقیه مجاز و عاریت.

۱. جهت اطلاع نسبت به تفسیر آیه «نور» رجوع شود به *الله‌شناسی*، ج ۱، ص ۲۲-۷۶.

۲. *معادشناسی*، ج ۸، ص ۱۹۱:

«آیا خداوند که به موجودات و مخلوقات خود علم دارد، حصولی است؟ یعنی علم نداشته و بعد این علم برای او حاصل شده است و صورتی از موجودات برای خدا نقش می‌بندد؟! اینکه لازمه اش جهل و امکان است و هزار عیب دیگر. علم آن حضرت به موجودات حضوری است؛ یعنی نفس موجودات خارجیه علم خدا هستند.

و به عبارت دیگر: فرض کنید بنده که اینجا نشسته‌ام اگر بخواهم این مسجد را ببینم، باید چشم باز کنم و این مسجد را مشاهده کنم، یعنی نقشی از این در ذهن من بیفتد، و یا کسی خصوصیت این مسجد را برای من بیان کند، و یا صورت و کیفیت مسجد را در کتابی بخوانم و علم پیدا کنم؛ ولی علم خدا به این مسجد غیر از واقعیت و حقیقت مسجد نیست، نفس خود مسجد است. خود ﴿

صادق علیه السلام نیز از نور علم در عبارت: «العلم نورٌ يقعُ في قلبٍ من يريدُ اللهُ تباركُ و تعالی أن يهديه» علم حضوری است؛ یعنی انسان می تواند در حقیقت وجود خود با آن واقعه خارجی مظهر پروردگار در عالم خارج، متحد گردد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

أَتَزَعَمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ وَفِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ^۱
 «ای انسان، تو چنین می پنداری که فقط جسم کوچکی (متشکل از گوشت و استخوان) هستی، در حالی که بزرگ ترین عوالم در وجود تو منطوی و پیچیده شده است.»

↪ مسجد و خارجیت آن علم خداست؛ پس بین این مسجد و بین علم خدا به این مسجد، جدایی نیست.

و علم خدا به هر موجودی از موجودات حضوری است؛ یعنی نفس تحقق و موجودیت آن شیء علم خداست. عالم تکوین علم خداست. هرکس هر عملی انجام دهد، آن شخص و عملش عین علم پروردگار به علم حضوری است.

چون این مطلب معلوم شد، دانستیم که هیچ موجودی از خدا مخفی نیست، و همان طور که نفس ما از ما غایب نمی شود و قوای نفسانی ما از ما غایب نمی شود و علم ما بدانها حضوری است، همین طور علم خدا به خود و به صفات و اسماء خود و علم خداوند به افعال خود - که تمام موجودات و شئون آنهاست - حضوری است.

«وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ ذَرَّةٍ مِّنْ ثِقَالٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ»^{*}

”ای پیامبر! از پروردگار تو پنهان نمی شود حتی چیز کوچکی که به اندازه سنگینی یک ذره بودن باشد؛ نه در زمین و نه در آسمان، و نه کوچک تر از یک ذره و نه بزرگ تر از آن، مگر آنکه جملگی در کتاب مبین و عالم علم پروردگار محفوظ و مضبوط است.“

علم پروردگار بر ”کتاب مبین“ علم حضوری است؛ پس تمام موجودات برای خدا حاضرند به علم حضوری.

* سوره یونس (۱۰) آیه ۶۱.

۱. دیوان امام علی علیه السلام، ص ۱۷۵، با قدری اختلاف.

اینجاست که مفهوم این کلام برای ما روشن می‌شود؛ حضرت می‌فرماید: ای انسان، باید با عالم وجود خود آشتی کنی و مصاحب و متحد شوی تا آن عالم اکبر را در خود ببینی. شخصی را فرض کنید که نسبت به معلومات ذهنی خود غفلت دارد و به او می‌گویند: متوجه باش که در وجود تو چنین استعدادها و قدرت‌هایی هست، پس همت کن تا به آنچه در درون توست بررسی؛ حال شخصی گوش می‌دهد و با تمرین و تجربه یک‌به‌یک آنچه را در نهان خود دارد به ظهور می‌رساند و شخصی نیز اعتنا نمی‌کند و پرده‌ای بر روی تمامی آنچه دارد، می‌اندازد و نمی‌تواند به آن عالم برسد.

مرحوم والد در کتاب روح مجرد در مورد فوت دومین دختر مرحوم آقای حداد می‌فرماید:

پس از بیگم، دختر دوساله دیگر ایشان به نام فاطمه فوت می‌کند. می‌فرمودند: مرگ او در شب بود، و ما او را در کنار اتاق نهادیم تا فردا دفن نماییم. من قدری به او به نظر بچه نگاه می‌کردم؛ یعنی کودکی از دنیا رفته است و آن قدر حائز اهمیت نیست.

همان شب دیدم نفس او را که از گوشه اتاق بزرگ شد، و تمام خانه را فراگرفت. کم‌کم بزرگ‌تر شد و تمام کربلا را گرفت، و بدون فاصله تمام دنیا را گرفت. و آن طفل حقیقت خود را نشان می‌داد که من با اینکه کودکم، چقدر بزرگم!

ایشان می‌فرمودند: این عظمت حقیقی اوست. فلذا ما باید به اطفال خود احترام گذاریم و به نظر بزرگ به آنها بنگریم.^۱

معنای اینکه ایشان می‌فرمایند روح این طفل آن قدر گسترش پیدا کرد که شرق و غرب عالم را فرا گرفت، آن است که روح او با تمام حوادث و پدیده‌های عالم اتحاد پیدا کرد و همه را در وجود خودش هضم نمود؛ و این معنای «و فیک انظوی العالم الاکبر» در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام است.

ایشان در عبارت دیگری در رساله لبّ اللباب می‌فرمایند:

از مرحوم آقا سید احمد کربلایی - رضوان الله علیه - که از شاگردان معروف و مبرّز مرحوم آخوند بوده‌اند نقل است که فرموده‌اند:

«روزی در جایی استراحت کرده بودم، کسی مرا بیدار کرد و گفت: اگر می‌خواهی نور اسفهبُدیّه را تماشا کنی از جای برخیز.

وقتی چشم گشودم، دیدم نوری بی‌حدّ و اندازه، مشرق و مغرب عالم را فراگرفته است». اللهمّ ارزُقنا. این همان مرحله تجلّی نفس است که بدین صورت و به کیفیت نور غیر محدود مشاهده می‌شود.^۱

حقیقت آن نوری که تمام عالم را می‌گیرد، همین علم حضوری است که عبارت از احاطه و سیطره وجودی - نه اطلاع صوری - بر تمام عالم است.

علم هر فردی به فرد دیگر، همان شهود صرفی است که با یک دوربین نیز به صورت چشم و گوش و بینی و دهان و مو بر صفحه کاغذ می‌آید؛ اما این علم دوربینی نمی‌تواند تخیلات، حالات و خصوصیات نفسانی فردی را بر کاغذ ذهن بیاورد. اگر انسان بخواهد نسبت به این موارد علم حضوری پیدا کند، باید از بدن شخص بگذرد و در نفس و مثال و سرّ و باطن او وارد شود و اتحاد پیدا کند؛ بنابراین، علم حضوری اولیاء نسبت به دیگر افراد، عبارت است از اضافه شدن وجود آنها به وجودهای خارجی دیگر و یکی شدن با آنها، که این علم دیگر قابل تخطّی و اشتباه نیست.

تمام آنچه درباره مقصود امام صادق علیه السلام از نور علم گذشت، برای رسیدن به این نکته تربیتی و سلوکی بود که انسان باید راه راست و حقیقت را با علم حضوری بی‌ماید و دیگر نباید به صرف اینکه هر فردی راه سعادت را به واسطه توصیه به انجام عملی تبیین نمود، راه هدایت را برای خود روشن بداند؛ زیرا آن علم حصولی

۱. رساله لبّ اللباب، ص ۳۴.

و قابل خطاست و آن فرد به اشتباه در ترتیب مقدمات و فهم مطلب محکوم است. امر شخصی مانند امام علیه السلام که جاودانه و همیشگی است، برای انسان الزام آور است؛ زیرا علم او حضوری است و علم حضوری از بین نمی رود. امام صرفاً واقعیت را نمی بیند، بلکه واقعیت در وجود اوست و آن را چون وجود خود احساس می کند؛ لذا در علم امام علیه السلام احتمال خطا وجود ندارد و دستور او برای انسان الزام آور است.

در اینجا به این نکته می رسیم که باید در انطباق مسائل تکوینی و تشریحی یک معادله منطقی و ریاضی وجود داشته باشد تا بتوان بر آن اساس ترتیب اثر داد. به عبارت دیگر، علت لزوم تبعیت از امام علیه السلام علم حضوری اوست، و لذا حتی اگر تأییدی نسبت به پیغمبر و امام وجود نداشته باشد، باز هم پیروی از آنان لازم است؛ گرچه خداوند نیز به رسالت پیغمبر اکرم شهادت می دهد و نفاق منافقین را برملا می سازد و می فرماید:

﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ﴾^۱

براین اساس فضیل بن عیاض در رساله بسیار عجیب مصباح الشریعه نقل می کند که امام صادق علیه السلام می فرماید:

لا يَحِلُّ الْفُتْيَا لِمَنْ لَا يَسْتَفْتِي مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِصَفَاءِ سِرِّهِ وَإِخْلَاصِ عَمَلِهِ وَ
عِلَانِيَتِهِ وَبُرْهَانٍ مِنْ رَبِّهِ فِي كُلِّ حَالٍ.^۲

۱. سوره منافقون (۶۳) آیه ۱. ترجمه:

«هنگامی که منافقین به نزد تو می آیند، می گویند: "شهادت می دهیم که تو رسول خدا هستی." و خداوند می داند که تو رسولش هستی و خدا شهادت می دهد که تحقیقاً منافقین دروغ می گویند.» (محقق)

۲. مصباح الشریعه، ص ۴۱.

«حلال نیست فتوا دادن، برای کسی که خودش دره‌رحال از روی صفا و پاکی سرش و از روی اخلاص در عملش و اخلاص در کارهای آشکارش و از روی برهان و حجتی از جانب پروردگارش، مسائل را از خدا نمی‌پرسد و از او استفتاء نمی‌نماید.»

مفاد این روایت آن است که فتوا دادن (حکمی را به فرد و اجتماعی الزام کردن) جایز نیست مگر برای کسی که بدون واسطه و با استفاده از همان حقیقت نوریه علمی - که می‌فرماید: **يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مِّنْ يَشَاءُ** - تمام حقیقت شرع و احکام را به علم حضوری در وجود خود لمس کند، و با صفای سر خود و دلیل غیرقابل تغییر، حکم را از پروردگار بگیرد. بنابراین، جایز نیست که غیر از چنین شخصی خود را در معرض فتوا قرار دهد و مردم را به عمل به رساله‌های عملیه خود دعوت نماید؛ زیرا فتوا دادن منحصر در طهارت و نجاست نمی‌باشد و ممکن است سبب کشتن افرادی بی‌گناه شود و به از بین رفتن مال و عرض و ناموس و شخصیت و حیثیت افرادی منجر گردد. به یاد دارم در اواخر سلطنت پهلوی و دوران شور و هیجان مبارزات و مجاهدت‌های ملت ایران، شبی به اتفاق مرحوم والد - اعلی الله تعالی منزلت - از مسجد قائم به سمت منزل پیاده حرکت می‌کردیم. در بین راه چشم ایشان به دگه روزنامه‌فروشی افتاد که عکس یکی از افرادی را که در خارج با مرحوم آیه‌الله خمینی - رحمه الله علیه - بسیار نزدیک و از زمره مرتبطين ایشان به‌شمار می‌رفت، در روزنامه چاپ کرده بودند. ایشان ایستادند و از بنده سؤال کردند: «این شخص کیست که عکس او را در اینجا انداخته‌اند؟» عرض کردم: «سید ابوالحسن بنی‌صدر است، و از نزدیکان آیه‌الله خمینی به‌شمار می‌رود.» ایشان پس از نگاهی بسیار عمیق رو کردند به من و فرمودند:

عن قریب است که از این مرد بلایی بر سر ایران بیاید که دیگر جبران نخواهد شد!^۱

باری، چنین شخصی که به علم حضوری رسیده و متن واقعه در وجودش ملموس گشته، می تواند فتوا بدهد و چون دیگر خطا درباره او معنی ندارد، هر چه امر کند انسان باید عمل نماید.

اگر ما این کلمات اهل بیت علیهم السلام را نداشتیم چه خاکی بر سر می کردیم؟! بی جهت نیست که مرحوم آقا می فرمودند:

من روایت «عنوان» را در جیب خود گذاشتم و هفته ای دو بار آن را مطالعه می کنم.^۱

ببینید امام صادق چه می فرماید و ما چقدر از این مطالب دوریم! حضرت چه دینی را برای ما تعریف می کند و ما به دنبال چه مسائلی هستیم!

امیدواریم خداوند ما را در عمل به مضامین کلام امام صادق علیه السلام موفق کند. و مشمول شفاعت و دستگیری آن حضرت قرار دهد! امیدواریم خداوند ما را از شیعیان خالص و مطیع امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام محسوب فرماید. و ما را از شیعیان و ذابین حریم مقدس حضرت بقیة الله ارواحنا فداه مقرر بدارد و در دنیا از زیارت و در آخرت از شفاعتشان بی نصیب مگرداند!

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱. رجوع شود به آیین رستگاری، ص ۱۶۷.

مجلس بیست و ششم

امتیاز علم حضوری به خطاناپذیری به واسطه اتحاد عالم و
معلوم

سنه ۱۴۲۰ هجری قمری

أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْمُرْسَلِينَ
وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

امام صادق عليه السلام به «عنوان بصری» می فرماید:
لَيْسَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ؛ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ.
علم با فراگیری مطالب حاصل نمی شود، بلکه علم عبارت است از انکشاف
واقع و نوری که خداوند در قلب کسی که هدایتش را اراده کند، قرار می دهد.
در جلسه سابق گذشت که علم بر دو قسم است:

قسم اول علم حصولی؛ که با خواندن، شنیدن و ارتباط انسان با معلوم
خارجی به وسیله یکی از حواس پنج گانه حاصل می شود و در آن اختلاف و شبهه
وجود دارد. مثلاً اکنون همه شما صدای مرا با یک صوت و یک لفظ و یک کیفیت
استماع نمی کنید؛ چون کافی است در یک لحظه برای شنونده غفلتی پیدا شود و
مطلب را آن طور که باید و شاید نشنود، یا قوه شنوایی او اختلال داشته باشد و نتواند
آنچه را متکلم ادا می کند، به طور صحیح بشنود.

روزی بنده در مشهد در مجلسی بودم که مرحوم والد صحبت می‌کردند و یکی از دوستان که در کنار من بود، فرمایشات ایشان را به سرعت می‌نوشت. برحسب اتفاق چشمم به نوشته‌ی ایشان افتاد و دیدم که مطلبی را اشتباه شنیده و فرمایش مرحوم آقا را طور دیگری نوشته است؛ در همان جا به او تذکر دادم که این برداشت، اشتباه است. دلیل این مطلب آن است که اولاً قوه‌ی شنوایی افراد متفاوت است و ثانیاً شخص در حال نوشتن، نمی‌تواند به یک میزان ذهن و حواس خود را کاملاً به دو مرکز شنیدن و نوشتن بسپارد. از آنجاکه ادراکات و قوای ما محدود است و نمی‌توانیم از آن تجاوز کنیم، اگر نگوئیم برای عموم مردم غیرممکن است، باید گفت به ندرت کسی پیدا می‌شود که - خصوصاً در مسائل علمی - در عین اینکه واقعاً و به‌طور صددرصد به گوینده توجه تام دارد، در نوشتن هم کاملاً توجه داشته باشد و دقیقاً آنچه را می‌شنود، بنویسد.

البته این مسئله در محدوده‌ی قوا و مدرکات بشری است؛ اما اگر انسان بتواند به واسطه‌ی بعضی خصوصیات بر قوای ظاهر و باطن اشراف پیدا کند و آنها را به‌نحو تام در اختیار بگیرد، خواهد توانست هر قوه‌ای را با توان صددرصد به خدمت خود درآورد. اما با توجه به اینکه این خصوصیت در عده‌ی خاصی وجود دارد، به مطالب منقول - خصوصاً در صورت اهمیت فراوان آن - نمی‌توان اعتماد و وثوق کامل داشت.

بنابراین، طبق موازین و مبانی اصولی، خبر واحد نمی‌تواند در اعتقادات و مبانی آن حجیت داشته باشد؛ به‌خصوص در مواردی که کم و زیاد شدن یک حرف، به‌طور کلی معنی را منقلب می‌کند، عقلاً مستحیل است که انسان به خبر واحد اعتماد کند، هرچند راوی آن بسیار ثقة باشد. البته در احکام جزئی، با لیت و لعل‌هایی، می‌توان به خبر واحد عمل نمود.^۱

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون دایره‌ی حجیت خبر واحد، رجوع شود به رساله‌ی *اجتهاد و تقلید*، ص ۹۵ (تعلیق)؛ *گلشن اسرار*، ج ۱، ص ۲۴۸؛ *عنوان بصری*، ج ۱، ص ۱۷۸.

باری، از آنجاکه علم حصولی به واسطه علل و اسباب مادی شدت و ضعف‌پذیر است، این اختلافات به وجود می‌آیند.

این مسئله در مورد مدرکات باطنی ما نیز به همین دلیل صدق می‌کند؛ زیرا قوای خیال، احساس، غضب و شهوت آدمی می‌توانند در قضایای باطنی انسان تأثیراتی به وجود آورند که بر آن اساس ما صورتی را در خواب و مکاشفه - با مراتب مختلف آن - احساس می‌کنیم.

بنابراین، به همان علت که احتمال وجود خطا در معلومات حصولی قابلیت اعتماد و وثاقت را از انسان سلب می‌کند، مدرکات حصولی نیز که به صورت صور یا ادراک معنی برای انسان حاصل می‌شود ممکن است دستخوش نوسان و اختلال گردد؛ لذا اعتماد بر منامات و مکاشفات، یکی از خطرناک‌ترین مهالکی است که سالک راه خدا را تهدید می‌کند.

از آنجاکه قابلیت تشخیص صحت و سقم صور حاصله برای انسان به میزان حساسیت تأثیرپذیری نفس از علل و اسباب تأثیرگذار مرتبط است، دیگر برای سالک چه جای اعتمادی باقی می‌ماند که به واقعیت داشتن یا خلاف بودن صورتی که می‌بیند حکم دهد؟! لذا جمیع بزرگان از قبل اسلام تا کنون، افراد را از ترتیب‌اثر دادن و عمل کردن به مدرکات ذهنی - در همه مراتب آن - بر حذر داشته‌اند.

براین اساس، خداوند متعال برای هر انسانی علاوه بر عقل متصل - که به واسطه آن، راه احسن را در محدوده ظرفیت و سعه وجودی خود پیدا می‌کند - عقل منفصل را نیز به عنوان رسول، پیامبر، امام و ولی الهی قرار داده و کلام آنان را حجت نموده است.^۱

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۶:

«عن هشام بن الحکم، قال: قال لی أبو الحسن موسى بن جعفر علیه السلام: "... یا هشام، إن لله علی الناس حجبتین. حجة ظاهرة و حجة باطنة؛ فأما الظاهرة فالرسل و الأنبياء و الأئمة علیهم السلام، و أما الباطنة فالعقول ... »

قسم دوم علم حضوری؛ که عبارت از خود واقع و نفس‌الامر است و همان‌گونه که در خود واقع اشتباه و خطا معنی ندارد، دیگر به‌هیچ‌وجه خلاف و اشتباه بودن آن نیز ممکن نیست.

وجود شما در اینجا - چه بنده مطلع شوم و چه نشوم - واقعیت غیرقابل انکاری است که اگر هزار نفر هم بگویند «شما در این مکان حضور ندارید»، نمی‌توانید وجود خود را انکار کنید؛ علم به واقع نیز با آن وجود خارجی که در اینجا نشسته و وزن معینی دارد اتحاد پیدا می‌کند، و این اطلاع بر وجود، همان علم حضوری است.

البته مشاهده رفقا توسط بنده علم حصولی است و ممکن است به‌عللی - نظیر بدون عینک نگاه کردن - در اطلاع نسبت به این واقعیت خارجی اشتباه کنم؛ اما این حضور اشخاص، حقیقتی غیرقابل انکار است که اگر علم بنده با آن یکی شود، آن علم نیز همچون خود آن واقعیت خارجی، غیرقابل انکار و غیرقابل اختلاف خواهد بود.

علم حضوری ممکن است به یکی از دو صورت گذشته باشد که ما فعلاً به بحث از علم خود فرد در خارج می‌پردازیم. من باب‌مثال علم بنده نسبت به وجود و حیات خود، پدیده‌ای در من به‌وجود آورده است که با دیدن مار و عقرب متعارض با آن حیات، فرار می‌کنم، درحالتی که در صورت خواب و بیهوشی و غفلت از خود، این عکس‌العمل را نشان نمی‌دهم؛ این همان علم حضوری و عین واقعیتی است که دیگر اشتباه بر نمی‌دارد.

﴿ نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۴۴۴:﴾

«ای هشام، خداوند برای مردم دو حجت گذارده است: یک حجت ظاهر و یک حجت باطن؛ حجت ظاهر رسولان و پیغمبران و امامان علیهم‌السلام هستند، و حجت باطن عقل‌های ایشان است ...»

در این مثال چون علم با آن معلوم و عینیت خارجی اتحاد پیدا کرده است، دیگر خطا وجود ندارد؛ زیرا وقتی که هیچ دوئیت و بینونیتی بین مدرکات انسان و آن واقعیت خارجی وجود نداشته باشد، علم آن حقیقت مُدرکه با آن واقعیت خارجی صددرصد تطبیق می‌کند.^۱

من کی ام، لیلی و لیلی کیست، من

ما یکی روحیم اندر دو بدن^۲

مجنون در اینجا از این واقعیت حکایت می‌کند که ممکن است انسان از نقطه نظر عشق و محبت به حدی پیش روی کند که دیگر دو وجود در مقابل هم را مشاهده نکند و فقط یک وجود ببیند.

علم انسان به علومی که در ذهن دارد نیز از این قبیل است. این شعری را که بنده فی البداهه از حفظ خواندم، حقیقت و صورت علمی آن را الآن در وجود خود احساس می‌کنم؛ این علم دیگر خطاپذیر نیست. گرچه ممکن است در حفظ اشتباه کرده باشم، اما در علم به وجود این شعر در ذهن بنده دیگر خطایی وجود ندارد؛ زیرا آن را از نوشته‌ای نقل نکرده‌ام، بلکه حقیقت و واقعیتی در درون بنده است که مطرح نموده‌ام. به عبارت دیگر هر شخص حتی بدون تأمل، غرائزی مانند غضب، شهوت، تفکر و احساس را در وجود خود می‌یابد. حال اگر شخصی بتواند دیگری را نیز به همین نحو در وجود خود بیابد، این علم او علم حضوری خواهد بود که عبارت است از اتحاد نفس انسان با یک پدیده و حقیقت خارجی.

اینکه مجنون می‌گوید: «ما یکی روحیم اندر دو بدن» دروغ نیست؛ زیرا وقتی به خود مراجعه می‌کند لیلی را در مقابل خود نمی‌بیند، بلکه او را در قلب و سر خود می‌یابد و دیگر در این طرف و آن طرف به دنبال لیلی نمی‌گردد.

۱. اما در دیگر موارد احتمال خطا وجود دارد.

۲. مثنوی معنوی، دفتر پنجم.

در این علم حضوری خطا راه ندارد؛ لذا مجنون به خود نگاه می‌کند و از تمام حالات و سکنتات لیلی خبر می‌دهد که الآن از خواب برخاسته است، راه می‌رود، غذا می‌خورد و نماز می‌خواند.

جنگ موته بین مسلمین و طایفه‌ای از نصاری انجام گرفت و در آن عده زیادی از اصحاب درجه یک پیغمبر مانند جعفر طیار و عبدالله بن رواحه به شهادت رسیدند که مزار آنها در اردن قرار دارد. گرچه پیغمبر در مدینه بودند و لشکر اسلام در مرز می‌جنگید، اما حضرت تمام جریانات را یک‌به‌یک برای اصحاب تعریف می‌کردند. جابر نقل می‌کند:

در آن روزی که جنگ (موته) بین مسلمین و مشرکین درگرفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز صبح را با ما خواندند؛ سپس از منبر بالا رفتند و فرمودند: «**قَدْ التَّقَىٰ إِخْوَانُكُمْ مَعَ الْمُشْرِكِينَ لِلْمُحَارَبَةِ**؛ برادرانتان برای جنگ با مشرکین روبرو شدند.» و پس از آن حملات طرفین بر یکدیگر را برای ما بازگو می‌کردند، تا اینکه فرمودند: «**قُتِلَ زَيْدٌ وَ سَقَطَتِ الرَّايَةُ**؛ زید کشته شد و پرچم بر زمین افتاد.» بعد فرمودند: «**قَدْ أَخَذَهَا جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ تَقَدَّمَ لِلْحَرْبِ بِهَا**؛ جعفر بن ابی‌طالب پرچم را برداشت و با آن، قدم به میدان جنگ گذاشت.» سپس فرمودند: «**قَدْ قُطِعَتِ يَدُهُ وَ قَدْ أَخَذَ الرَّايَةَ بِيَدِهِ الْأُخْرَى**؛ دستش قطع شد و پرچم را به دست دیگر گرفت.» بعد از آن فرمودند: «**وَ قُطِعَتِ يَدُهُ الْأُخْرَى وَ قَدْ احْتَضَنَ الرَّايَةَ فِي صَدْرِهِ**؛ دست دیگرش نیز قطع شد و پرچم را به سینه گرفت.» سپس فرمودند: «**قُتِلَ جَعْفَرٌ وَ سَقَطَتِ الرَّايَةُ ثُمَّ أَخَذَهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ وَ قَدْ قُتِلَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ كَذَا وَ قُتِلَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَلَانٌ وَ فَلَانٌ**؛ جعفر کشته شد و پرچم افتاد و پس از آن عبدالله بن رواحه آن را به دست گرفت و از مشرکین فلان تعداد کشته شدند و از مسلمین فلانی و فلانی...» تا اینکه تمام افرادی که از مسلمین کشته شده بودند را نام بردند. سپس فرمودند: «**قُتِلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ وَ أَخَذَ الرَّايَةَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ وَ انصَرَفَ الْمُسْلِمُونَ**؛ عبدالله بن رواحه شهید شد و خالد بن ولید

عَلَمَ را برداشت و مسلمین دست از جنگ کشیدند و بازگشتند.^۱ آیا در این جریان خداوند فیلم و آلبوم عکسی را برای رسول خدا به نمایش درآورده است و آن حضرت خبر می‌دهد؟! آیا ممکن است پیغمبر در اشتباه واقع شود؟! قطعاً این‌طور نیست؛ بلکه وقتی رسول خدا این مطالب را می‌فرمود خود در جنگ شرکت داشت و تمام صحنه جنگ، لشکر نصاری، لشکر مسلمین، عبدالله رواحه، جعفر طیار و زیدبن حارثه را در موقع خطابه و نقل کلام، در نفس خود مشاهده می‌کرد و برای مردم شرح می‌داد. این علم حضوری است که دیگر در آن اشتباهی وجود ندارد.

در اینجا برای وضوح بیشتر مطلب، به بیان جوانب مهمی از داستان ملاقات بسیار عجیب حضرت موسی و خضر و سپس به بیان علت اختلافات آنها خواهیم پرداخت.

در یک طرف، حضرت موسی پیغمبر اولوالعزم و مرد میدان با آن ید بیضا و عصا و معجزات دیگر است؛ کسی که کتاب و شریعت بر او نازل شده و فرعون را با آن کبکبه‌اش در دریای نیل غرقه کرده است؛ در طرف دیگر حضرت خضر است که کارهای غیرعادی و نامتعارفی انجام می‌دهد که هرکس در وهله اول آنها را خلاف شرع و حرام می‌داند. سوراخ کردن کشتی و بریدن سر یک کودک، ضرر رساندن و از بین بردن جان و مال مردم است؛ ولی اگر تمام مردم هم اعتراض کنند، او کار خود را می‌کند و کارهایی از او به راحتی سر می‌زند که اگر نگوییم ادراکش برای ما محال است، حداقل به سهولت حاصل نمی‌گردد.

تصور نشود که حضرت خضر فقط در مقابل حضرت موسی عملی انجام داد که آن حضرت نتوانست تحمل کند؛ بلکه این کلام حضرت خضر که فرمود: ﴿إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾^۲ دلالت بر استمرار استقبالی دارد و معنایش آن است که رویه

۱. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۶۶.

۲. سوره کهف (۱۸) آیه ۶۷. امام شناسی، ج ۱، ص ۴۱:

«تو ابداً قدرت و توان شکیبایی همراهی با من را نداری.»

من این طور است و ممکن است فردا طفل شیرخواری را نیز سر بُرم، و تو هیچ گاه قدرت و قابلیت همراه شدن با من را نخواهی داشت.

هر عاقلی با هر مکتب و دیدنی به حسب حکم ظاهر عقل، از بین بردن مال مردم، از نعمت حیات بی بهره کردن طفل ده ساله‌ای که تکلیف ندارد و تعمیر آن دیوار در شرف خراب شدن را مردود می‌داند.^۱ و جالب آنکه خداوند این مطالب را در قرآن به صورت سر بسته بیان می‌کند و می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾؛ «ای موسی، تو نمی‌توانی با من باشی و کارهای مرا تحمل کنی.»

کار خضر، زدن و خراب کردن، یا انجام اصلاحاتی است که در نظر دیگران بیهوده جلوه می‌کند. کار خضر از این سنخ است و لذا نمی‌تواند با موسی کنار بیاید و ممکن است بگوید: «ای موسی، تو به کتاب و شریعتی که آورده‌ای پرداز و ما هم کار خود را انجام می‌دهیم.» گرچه موسی که مأمور است به نزد خضر برود، دیگر نمی‌تواند چنین بگوید.

این سه عملکرد را خداوند به عنوان نمونه و سمبل کارهای حضرت خضری که به مقام عبودیت رسیده بود،^۲ بیان می‌کند، که دو مصداق اتلاف نفوس و خراب کردن اموال، منفی است و درست کردن بی فایده یک دیوار، امری اثباتی می‌باشد. لعل اینکه فردا طلاق بدهد و در مقابل، دو نفر را به هم برساند، یکی را به چاه

۱. البته تصور نشود که عقل به بطلان عمل انبیاء حکم کرده است؛ بلکه منظور این است که چون عقل ما کامل نیست، در همان محدوده فکری خود این عمل را محکوم می‌کند، ولی اگر از آن محدوده به مرتبه بالاتری برسد، کار انبیاء را تأیید می‌نماید.

۲. ان شاء الله درباره چگونگی تغییر محدوده و مرتبه عقل در آینده توضیحاتی خواهد آمد.*

* رجوع شود به همین مجلد، ص ۱۶۹.

۳. ﴿فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا﴾؛ «بنده‌ای از بندگان ما را پیدا کردند.»

* سوره کهف (۱۸) آیه ۶۵.

بیندازد و کسی را از آن نجات دهد و یا علاوه بر تعمیر دیوار به حفر قنات و درختکاری و آباد کردن باغ آنها امر نماید.

در اینجا برای روشن شدن مبنای عمل حضرت خضر مقدمتاً به بیان مطالبی پیرامون تقدیر و مشیت الهی در سلسله علل و اسباب می‌پردازیم.

شکی نیست که مبنای اعتقادی ما حکم می‌کند هرچه در این عالم اتفاق می‌افتد باید از فیلترهایی عبور کند تا بتواند در این عالم، واقعه و پدیده‌ای به وجود آید. مثلاً وقوع یک زلزله اول باید در عالم تقدیر و لوح محفوظ ثبت شود، سپس به لوح محو و اثبات بیاید، و در آنجا ملائکه مقرب دست‌به‌دست به ملائکه بعدی بدهند تا اینکه ملائکه ﴿فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا﴾^۱ زلزله‌ای ایجاد کنند و شهری را زیر زمین ببرند. زلزله و صاعقه، احیاء و اماته، به واسطه ملائکه مقرب است که هرکدام در مراتب خود مأمور اجرای مشیت الهی و نزول آن مشیت از عالم تقدیر و لوح محفوظ به عالم ملک و شهادت هستند. بنابراین، در اینکه جریان تمام اتفاقات و پدیده‌ها در عالم به واسطه ملائکه‌ای است که اموری را کم‌وزیاد و تدبیر و تنظیم می‌کنند، شکی وجود ندارد.

براین اساس جناب عزرائیل و اسرافیل تحت امر خود ملائکه‌ای دارند که اماته و احیاء می‌کنند؛ لذا اگر کسی به عزرائیل ایراد بگیرد، او در جواب می‌گوید: من عبدی از بندگان خدا هستم که مأمورم جان افراد را بگیرم؛ وقتی صورت اسامی افرادی را می‌بینم که موقع مرگشان رسیده است، روح یکی را با اشکال تنفسی در اتاق عمل جراحی، و دیگری را با تصادف در اثر سروصدای یک کودک، قبض می‌نمایم.^۲

۱. سوره نازعات (۷۹) آیه ۵.

۲. در این زمینه قضیه ذیل صرف نظر از صحت سندی از جهت تمثیلی بسیار مناسب است. نقل

حال سؤال این است که چرا از نظر عقل ما، کشتن یک طفل ده‌ساله محلّ اشکال است، اما اگر همین طفل ده‌ساله توسط ملکی در حالت خواب از پشت‌بام پایین بیفتد، ایرادی ندارد؟! چه اشکالی دارد خداوند در انجام امور خارجی کار

﴿ روزی یکی از پیغمبران به تاجری که با کشتی مسافرت می‌کرد خبر داد که تو در دریا خواهی مُرد! تاجر با خود گفت: «حال که چنین است اموال خود را به‌دست غلامان و شرکایم می‌سپارم و در خانه می‌نشینم.»

بعد از گذشت مدتی حوصله‌اش سررفت و با خود گفت: «هرچه بوده دیگر گذشته است؛ اکنون سوار بَلَمی - که حدوداً دویست مسافر دارد - می‌شوم و به‌سلامت به مقصد می‌رسم، زیرا خداوند آنها را به‌خاطر من غرق نمی‌کند!»

او همین کار را کرد ولی وقتی به وسط دریا رسید، دریا طوفانی شد؛ عرضه داشت: «خدایا! حال که قرار است من غرق شوم، این بیچاره‌ها چه گناهی کرده‌اند؟!» پاسخ شنید: «آنها نیز مانند تو هستند؛ ما همه شما را که اجلتان رسیده در اینجا جمع کرده‌ایم.»

علی‌ای‌حال، تقدیر از عوالم بالا نزول می‌کند و ملائکه میلیون‌ها کم‌وزیر و اصلاح انجام می‌دهند تا لیوانی از روی زمین برداشته شود، شخصی بمیرد یا زنده شود، فردی علم پیدا کند و دیگری قدرت کسب نماید. تمام این قوا دست‌به‌دست و در مجموعه‌ای موازی و مساوی، بدون غلبه بر دیگری پیش می‌روند تا بتوانند جریانی را به‌وجود آورند. بنابراین تمام این مرگ‌ومیرها و اتفاقات در عالم به‌واسطه ملائکه است.

۱. بسیاری از افراد در خواب صحبت می‌کنند، راه می‌روند و کاری انجام می‌دهند. بنده شخصی - که به رحمت خدا رفته است - را می‌شناسم که از خواب بلند می‌شد، کت و شلوار می‌پوشید، در خانه را باز می‌کرد، بیرون می‌رفت و بعد از نیم‌ساعت برمی‌گشت و می‌خوابید؛ فردا صبح هرچه از او می‌پرسیدند، می‌گفت: «نمی‌دانم» و این کار همیشگی او بود!

روزی بنده در خدمت مرحوم والد سوره «تکواثر» را به طفلی یاد می‌دادم. همان شب ناگهان از خواب بیدار شد و این سوره را از اول تا آخر خواند و بعد خوابید. مرحوم آقا فرمودند: «هیچ چیز نگو تا بخوابد!»

روزی والده برای بنده این قضیه را نقل می‌کردند:

یکی از اقوام ما که در کرمانشاه هستند در خواب راه می‌رفت. فردی از اهل علم - که ایشان هم به رحمت خدا رفته است - در حال خواندن نماز شب می‌بیند که این شخص از خواب برخاست و از پله‌ها پایین آمد؛ وقتی به صحن حیاط رسید، ناخواسته دستانش ﴿

ملائکه را به بشری تفویض کند؟! چرا اگر سنگی از آسمان به کشتی می خورد و آن را می شکست و غرض - که همان معیوب شدن کشتی و عدم نظر پادشاه است - حاصل می شد، دیگر اعتراضی نمی کردیم و می گفتیم: «کار خدا بوده است که این سنگ کشتی را شکست و پادشاه آن را غصب نکرد»؛ اما وقتی همین کار صحیح را حضرت خضر انجام می دهد آن را اشتباه می دانیم؟!!

نکته نهفته در آیه ﴿وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي﴾^۱ آن است که همان طور که جبرائیل و عزرائیل کاری را از نزد خود انجام نمی دهند، من خضر نیز از پیش خود این عمل را مرتکب نگشته ام.

اگر ما از مفاسد رشد آن کودک اطلاع داشتیم که مثلاً با اختراع و اکتشافی بشر را از بین می برد، یا باعث فساد و جهنمی شدن پدر و مادرش می شود، و از طرف دیگر می دانستیم که خداوند به جای او فرزند دیگری به آنها می دهد، آیا قدردان عزرائیل نبودیم؟! پس چرا در صورتی که خضر این کار را انجام می دهد موضع پیدا می کنیم و عقل ما او را محکوم می کند؟! علت آن است که ما هنوز در مظهر گیر کرده ایم و در عالم احساسات و ظواهر گرفتاریم؛ لذا اگر مسئله ای از ناحیه غیب بیاید قبول می کنیم ولی اگر همین مسئله را یک فرد ظاهری دنیوی انجام دهد ناراحت می شویم، در حالی که اصل ظهور در همه جا یکی است و تفاوتی ندارد.

در اینجا خضر در همان موقعیتی است که عزرائیل در آن موقعیت در این دنیا

﴿ را بالا بُرد و در این موقع یک طفل شیرخوار از پشت بام روی دست او افتاد. او یک مرتبه به خود آمد، و نوزاد هم از فاصله یک متری روی زمین افتاد و شروع به گریه کرد. این واقعه تصادفی و اتفاقی نیست! همین نوزادی که خدا او را به این وضع و کیفیت نجات داد، پای او در سن بیست و چهار سالگی از یک پله سر خورد و افتاد و از دنیا رفت! اینها مسائل عادی و روزمره است که همه ما کم و بیش از امثال آن اطلاع داریم.

۱. سوره کهف (۱۸) آیه ۸۲. معادشناسی، ج ۹، ص ۲۹۶:

«من این کارها را از نزد خود به جا نیاوردم (و حَقّاً از روی امر خدا انجام دادم).»

کار انجام می‌دهد؛ همان‌طور که عزرائیل و ملائکهٔ مقربِ زیردست او امانت و اِزهاق روح افراد را در وجود خود می‌بینند، خضر نیز کشتن این فرزند را در وجود خود می‌یابد.

همان‌طور که وقتی انسان بخواهد مطلبی را که دو هفتهٔ پیش حفظ کرده به‌خاطر بیاورد باید در ذهن خود کنکاش کند تا آن را به‌یاد آورد، عزرائیل نیز وقتی در وجود خود می‌یابد که باید امروز به‌سراغ شخصی برود، لازم نیست به عالم پایین بیاید و او را پیدا کند و جانش را بگیرد، بلکه در همان موقعیت، در وجود خود دستکاری می‌کند و مقدمات کار را فراهم می‌نماید. فرض کنید در وجود خود می‌بیند که زید باید با تصادف از این دنیا برود؛ لذا راننده‌ای را سوار بر ماشین می‌کند و حرکت می‌دهد و از طرف دیگر زید را برای خرید نان و میوه از خانه بیرون می‌کشد؛ همین‌که او می‌خواهد از خیابان بگذرد، صدایی می‌شنود و تا سرش را برمی‌گرداند، تصادف می‌کند.

ملائکهٔ مقرب به این کیفیت در عالم شهادت و سایر عوالم، تقدیر و مشیت الهی را اجرا می‌کنند. حضرت خضر علی نبینا و آله و علیه السّلام به این علم حضوری رسیده است و موقعی که این کار را انجام می‌دهد، گویا عزرائیل این کار را انجام می‌دهد. بنابراین، به‌جای اینکه بگوییم: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾^۱ یا ﴿قُلْ يَتَوَفَّنَكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ﴾^۲ می‌توانیم بگوییم: «خضرٌ يَتَوَفَّاكُمْ عِنْدَ الْمَوْتِ؛ خضر جان شما را می‌گیرد!» در اینجا خضر وسیله‌ای برای عزرائیل نشده است، بلکه خود

۱. سوره زمر (۳۹) آیه ۴۲. معادشناسی، ج ۱، ص ۱۵۷:

«خداست که جان‌ها را می‌گیرد در وقت مرگ آنها.»

۲. سوره سجده (۳۲) آیه ۱۱. معادشناسی، ج ۱، ص ۲۰۱:

«بگو (ای پیغمبر) که شما را می‌میراند و جان شما را می‌گیرد آن فرشتهٔ مرگی که بر شما گماشته شده است.»

رأساً وسیله‌ای از آن وسایل است و هرکدام از آنها به انجام کار خود مشغول‌اند. بنابراین، حضرت خضر که مظهر تقدیر الهی در عالم شهادت می‌باشد گناهی مرتکب نشده است؛ خداوند او را این‌طور آفریده و تربیت کرده و این حال را در او ایجاد نموده و مظهر نزول مشیت خود قرار داده است. جناب موسی! اگر تو ایراد داری، چرا از عزرائیل که تمام افراد داخل نیل را با دست خود دستخوش نیستی و بوار کرد، انتقاد نمی‌کنی؟!

البته به بیانی دقیق‌تر، در جریان رود نیل، موسی خود آن کار را انجام داده است ولی خیر و آگاهی ندارد؛ لذا در اینجا خدا او را به نزد خضر می‌آورد تا متوجه حقیقت مطلب شود که ممکن است غیر از آنچه تو ادراک می‌کنی حقایق دیگری هم باشد؛ فعل ما فقط از یک طریق تحقق پیدا نمی‌کند، بلکه طرق مختلفی دارد؛ بیا و مرتبه علم حضوری را نیز ببین و فقط به خود و وضعیت خود نگاه مکن!

علی‌کل‌حال، علم حضوری خضری از اشتباه محفوظ است. حافظ در اشعار خود بسیار به این مسئله می‌پردازد؛ مثلاً می‌فرماید:

قطع این مرحله بی‌همرهی خضر مکن

ظلمات است، بترس از خطر گمراهی^۱

و نیز شعرای دیگر نیز راجع به این مسئله مطالبی دارند؛ مولانا راجع به جریان حضرت خضر مطالب بسیار عالی و راقی دارد.^۲

۱. دیوان حافظ، غزل ۴۸۸.

۲. مثنوی معنوی، دفتر اول:

سر آن را در نیابد عام خلق	آن پسر را کس خضر بترید حلق
هرچه فرماید بود عین صواب	آن‌که از حق یابد او وحی و خطاب
نایب است و دست او دست خداست	آن‌که جان بخشد اگر بگشاید رواست
شاد و خندان پیش تیغش جان بده ←	همچو اسماعیل پیشش سر بنه

باری، کیفیت نزول تقدیر الهی در عالم بسیار مختلف است و تمام افرادی که در عالم هستند در این مجرا قرار دارند که این خود بحث دیگری است.

علی‌ای‌حال، از آنچه گذشت متوجه می‌شویم که برای دستگیری و هدایت طریق، انسان فقط و فقط به راهی اطمینان و اعتماد صددرصد دارد که راهبر و دستگیر، به علم حضوری خضری رسیده باشد که دیگر در آن اشتباهی نیست.^۱

همچو جان پاک احمد با احد
که به دست خویش خوبانشان کشند
تورها کن بدگمانی و نبرد
در صفا غش کی هلد پالودگی
﴿إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ﴾ آخر بخوان
او سگی بودی دراننده نه شاه
نیک کرد او لیک نیک بدنما
صد درستی در شکست خضر هست
شد از آن محجوب، تو بی پر مپر
مست عقل است او تو مجنونش مدان

همچو موسی زیر حکم خضر رو
تا نگوید خضر: «رو! هَذَا فِرَاقٌ»
گر چه طفلی را کشد تو مو مکن
تسا ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ برانند
زنده چه بود؟! جان پایندهش کند!
از سر خود اندرین صحرا مرو
هم به عون و همت مردان رسید
دست او جز قبضه الله نیست

تا بماند جانت خندان تا ابد
عاشقان جام فرح آنگه کشند
شاه آن خون از پی شهوت نکرد
تو گمانی کردی که کرد آلودگی
بگذر از ظن خطای ای بدگمان
گر نبودش کار از الهام اله
پاک بود از شهوت و حرص و هوا
گر خضر در بحر کشتی را شکست
وهم موسی با همه نور و هنر
آن گل سرخ است تو خونش مخوان
۱. مثنوی معنوی، دفتر اول:

چون گرفتی پیر، هین تسلیم شو
صبر کن بر کار خضر ای بی نفاق
گرچه کشتی بشکند تو دم مزن
دست او را حق چو دست خویش خواند
دست حق میراندش زندهش کند
یار بایید راه را تنها مرو
هرکه تنها نادر این ره را برید
دست پیر از غایبان کوتاه نیست

امیدواریم که با اراده خداوند متعال این حقایق در ما جنبه حضوری پیدا کند! ما را با حقایق و معارفی که به واسطه ائمه علیهم السلام گسترش پیدا کرده همنشین نیکو قرار دهد! سرّ و سویدای ما را با آنچه از بزرگان نقل شده است آشنا گرداند! و الاّ صرف خواندن و بیان مطالب نمی تواند به نحو کافی و عالی برای ما مفید باشد.

امیدواریم که خداوند متعال همیشه دست ما را بگیرد! قلب ما را در همان مرتبه از شهود و یقین قرار دهد که اولیای خود را در آن مرتبه قرار داد و موفق گردانید.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

مجلس بیست و هفتم

لزوم سیر ترتیبی در مراتب علم پروردگار

سنه ۱۴۲۰ هجری قمری

أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْمُرْسَلِينَ
وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

امام صادق عليه السلام به «عنوان بصری» می فرماید:
لَيْسَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ؛ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ
يَهْدِيَهُ.

«علم به واسطه تعلّم نیست، بلکه نوری است که خداوند در قلب کسی قرار
می دهد که بخواهد از او دستگیری کند.»

در جلسات قبل راجع به علم ظاهر و باطن، ارزش مراتب علوم ظاهری و
کیفیت تعامل آن با نفس انسان مطالبی عرض شد. همچنین پیرامون کیفیت نزول
اسم علیم - که از اسماء کلّیه و حسنای الهی است - در همه مظاهر جزئیّه و متعینه
عالم کثرت بر حسب سعه و ظرفیت هر موجود، و چگونگی امکان هدایتگری علم
و نور بودن آن، مطالبی مطرح گردید.

نکته مهم و قابل توجهی که قبلاً به آن اشاره شد و در این جلسه به عنوان

تتمه این فقره مطرح می‌گردد آن است که: براساس اشارات آیات قرآن رسیدن به مراتب کمال (تجرّد نفس و قطع علقه نسبت به عالم کثرات و میل به عالم ربوبی) دفعتاً واحده انجام نمی‌گیرد؛ بلکه به گذشت زمان و طی مراتب نیاز دارد. گرچه ممکن است شخصی این مراحل را با سرعت بیشتر و دیگری با سرعت کمتری طی کند، ولی در عین حال برای عبور از یک مرتبه به مرتبهٔ اعلی باید همهٔ مراحل طی شود؛ زیرا «طفره» و عدم طی مراتب، محال است و اگر شخصی یک‌باره از ابتدایی به دانشگاه برود هیچ چیز نمی‌فهمد و استفاده‌ای نمی‌برد.

یک طفل دبستانی برای رسیدن به آخرین رتبهٔ دانشگاهی باید دورهٔ ابتدایی، راهنمایی و متوسطه را طی کند؛ باید مشق شب بنویسد، تمرین کند و بازیگوشی را کنار بگذارد تا مراتب را یکی پس از دیگری طی کند و به نقطهٔ اعلای مدارج علمی برسد. همان‌طور که برای علو و تعالی در فراگیری علوم ظاهری به ابزار و ادوات و استعداد و شرایطی نیاز است، برای رسیدن به کمال نیز شرایطی لازم است.

باید به این نکتهٔ ظریف بسیار توجه داشت که در مراتب پایین علمی چندان فشاری وارد نمی‌کنند و سخت نمی‌گیرند، اما هرچه تحصیلات شخص بالاتر می‌رود زحمتش بیشتر می‌شود. در ابتدا «بابا آب داد» را هرطور بنویسد از او می‌پذیرند و مشکلی پیش نمی‌آید؛ فرضاً اگر «الف» را به طول چند سانتی‌متر بنویسد به او آفرین می‌گویند و نمرهٔ بیست هم می‌دهند، ولی در کلاس پنجم اگر دو میلی‌متر بر حدّ معمول «الف» اضافه شود، معلم او را تنبیه می‌کند. همین‌طور در دورهٔ راهنمایی و دبیرستان سخت‌گیری‌ها بیشتر می‌شود تا اینکه هنگام رفتن به دانشگاه باید تمام وقت خود را صرف مطالعه کند. اگر دانشجو احاطهٔ واقعی بر همهٔ مراتب و جوانب علم را بخواهد، باید کتاب را از خود دور نکند، و از مسافرت، تفریح، تماشای تلویزیون و سایر مطالبی که دیگران با آن سروکار دارند، بپرهیزد؛ و الاً به نتیجه نمی‌رسد و دانشجوی مبرّز و کارآمدی نمی‌شود و نمی‌تواند آن مرتبهٔ عالی علمی را حیازت نماید.

خداوند متعال نیز برای مراتب مختلف انسان تکالیف متفاوتی قرار داده است. **اول:** مرتبه عوام؛ برای رسیدن به مطلوب در این مرتبه، انجام ندادن محرّمات ظاهری متوقع است؛ مثلاً همین مقدار که شخص دزدی و شرب خمر نکند، تهمت نزند و کارهای زشت و ناپسند انجام ندهد، کفایت می‌کند. در این مرتبه، مطلوب آن است که شخص باتوجه به اعمال ظاهری موافق شرع، مشمول شفاعت ائمه علیهم السّلام و بزرگان واقع گردد و در آتش جهنم وارد نشود و به مرتبه پایین بهشت (رسیدن به نعمت‌های حسی پروردگار مانند فواکه، اطعمه، اشربه، حورالعین، غلمان، اشجار و انهار) برسد؛ همان‌طور که مطلوب در «دوره ابتدایی» سواد خواندن و نوشتن داشتن است.

دوم: مرتبه خواص؛ در این مرتبه حقایق علمی پروردگار به‌نحو «صورت» انکشاف پیدا می‌کند و انسان می‌تواند از آن صور علمی که جنبه حسی ندارد، استفاده کند؛ همان‌طور که در عالم خواب حقایقی به‌نحو صور غیر جسمانی و غیرحسی برای شخص منکشف می‌شود و به‌نحوی از آن لذت و استفاده می‌برد که بعد از بیداری نیز احساس انبساط و طراوت دارد.

طراوت و لذت حاصله برای فردی که در خواب به حرم امام رضا علیه السّلام وارد می‌شود و حضرت از او پذیرایی می‌کنند و مسئله‌ای را به او نشان می‌دهند، دارای جنبه حسی نیست و فقط جنبه صوری دارد؛ زیرا لذت بردن به جنبه خیال بستگی دارد و جنبه مادی و عنصری بدن، مانع از احساس یک مطلب مجرد است.

من‌باب‌مثال، لذتی که انسان از نگاه کردن به یک گل می‌برد، حاصل انعکاس شکل و شمایل آن در مغز و دماغ نیست؛ زیرا بازگشت نوری که به این شیء خارجی خورده است به چشم و قرنیه وارد می‌شود و سپس تصویر آن در شبکیه موجب مجموعه‌ای از فعل و انفعالات فیزیکی می‌گردد، و بعد به‌واسطه لکه زرد

(ماکولا) به مغز انتقال پیدا می‌کند و مغز، صورت فیزیکی آن را در خود نگه می‌دارد؛ در هیچ‌یک از این مراحل فیزیکی، لذت حاصل نمی‌شود، بلکه تنها امری مادی در عالم خارج تحقق پیدا کرده است.

همچنین در بوییدن گل، شما در واقع هوایی را استشمام می‌کنید که با ذرات نامرئی تراوش شده از گل^۱ مخلوط شده است، سپس غدد حساس بینی آن ذرات را ضبط و به مغز منتقل می‌کنند؛ آن وقت شما عطر آن را احساس می‌کنید.

تمام مراحل رسیدن عطر یا شمایل خاص گل به مغز انسان یک امر مادی است، ولی احساس عطر بسیار دل‌نشین و صورت زیبای آن، مطلب دیگری است که به نفس مربوط می‌شود، نه به مغز. مغز امور حسی را به نفس مجرد انسان منتقل می‌کند و با واسطه‌گری، ارتباط بین نفس و ظاهر را برقرار می‌سازد؛ پس لذتی که از بوییدن و تماشای یک گل زیبا حاصل می‌شود امری معنوی و مجرد است.

بنابراین حتی لذات ظاهری دنیوی - مانند غذا خوردن، بوییدن عطر و دیدن مناظر زیبا - جنبه برزخی و مثالی دارد؛ زیرا لذت امری مجرد است و انسان گمان می‌کند دست او که جز گوشت و استخوان چیزی نیست، لمس کرده و بینی او استشمام کرده و زبان او چشیده است، در حالی که این مثال انسان است که طعم غذا را چشیده و عطر را استشمام کرده و لذت برده است. موطن گل و طبیعت زیبای مادی در خارج است و احساس لذت از آن، جنبه تجردی دارد و با خود گل و طبیعت، متفاوت است.

کسی که در عالم خواب امام زمان یا یک ولی الهی را می‌بیند، بدون هیچ

۱. این ذرات به اندازه‌ای لطیف است که به چشم نمی‌آید و حس نمی‌شود، به طوری که اگر وسیله سنجش حساسی - نظیر ترازوهای دقیقی که حتی وزن یک نقطه جوهر بر صفحه کاغذ را نشان می‌دهند - داشته باشیم، آن وقت متوجه می‌شویم که به واسطه تراوش این ذرات، وزن گل دائماً کاهش می‌یابد؛ لذا می‌بینید گل به تدریج پلاسیده و خشک می‌شود.

ادراک حسی بدنی و با صرف تمثیل پیدا کردن آن صورت، وقتی از خواب برمی خیزد در خود حالت شعف و انبساطی متفاوت با قبل را احساس می کند؛ علت این نشاط حاصل از یک صورت صرف آن است که اصل لذت، امری غیرمادی است. بنابراین لذتی که در این خواب اتفاق می افتد غیرعادی نیست و کاملاً طبیعی می باشد.

سوم: مرتبه خاص الخاص؛ در این مرتبه علاوه بر تمثیل صور، معانی غیرقابل توصیفی ادراک می شود؛ مثلاً شخصی را فرض کنید که بزرگی را در خواب می بیند و غیر از صورت حاصله از آن مصاحبت، حالتی به او سرایت و معنایی را ادراک می کند که قابل توصیف نیست. ادراک آن معنی شعفی را در آن مرتبه بسیار بالا به وجود می آورد که دیگر با دیدن صورت پیدا نمی شود.

این مراتب مختلف به جایی می رسد که اصلاً از حد بیان خارج است! روایت ذیل از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به همین مطلب اشاره دارد؛ حضرت می فرمایند:

لِي مَعَ اللَّهِ حَالَاتٌ لَا يَسَعُهَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ.^۱

«من با خداوند متعال حالاتی دارم که نه ملک مقربى تحمل آنها را دارد و نه

پیامبر مرسلی می تواند چنین حالاتی را ادراک کند.»

باتوجه به اینکه جبرائیل امین ملکی است که علم را از مقام اطلاق به همه عوالم ربوبی و عالم ناسوت تنزل می دهد، این چه حالی است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ادراک می کند اما جبرائیل از تحمل آن عاجز است؟! توضیح مطلب آنکه عموم مخترعین می گویند: «ما برای اکتشاف و اختراع نمی توانیم به سرّ و لِمّ مطلب برسیم الا اینکه یک دفعه در وجود خود جرقه ای

۱. *مرآة العقول*، ج ۱۵، ص ۴۶۹؛ *روضه المتقین*، ج ۱، ص ۳۰۰؛ *تفسیر الصافی*، ج ۱، ص ۱۱۸؛ *بحار الأنوار*، ج ۱۸، ص ۳۶۰؛ *جامع الأسرار*، ص ۲۷ (با قدری اختلاف در تمامی مصادر).

احساس می‌کنیم که ما را به مطالب دیگری سوق می‌دهد!^۱ این مطلب در همه افراد و تمام حالات وجود دارد؛ من باب مثال یک پزشک بسیار متخصص و حاذق با وجود تحقیق و تفحص در معاینات بالینی و امثال ذلک، نمی‌تواند به حقیقت مطلب برسد اما ناگهان جرقه‌ای به ذهنش می‌زند و او را به راه حل آن مرض و ناراحتی می‌رساند. همچنین هنگامی که علماء و فقهاء در استنباط احکام شرعی به روایاتی متعارض می‌رسند که از جمع بین آنها ناتوان‌اند، ناگهان با جرقه‌ای در ذهن آنها تمام روایات متعارضه به روایات متوافقه تبدیل می‌شوند و به نتیجه می‌رسند.

بدیهی است که انسان نسبت به نکته‌ای که در حین کنکاش رسیدن به مطلوب به ذهنش می‌رسد، از قبل اطلاعی نداشته است؛ و الاً به دنبال آن نمی‌گشت، و هنگام حل معادله، «فهمیدم» نمی‌گفت. آن جرقه‌ای که باعث فهمیدن مطلب می‌شود، علمی است که جبرائیل از مقام علم در نفس افراد قرار می‌دهد. از کمترین مراتب متصور تا بالاترین مراتب غیرقابل تصور معرفتی را که جبرائیل برای انبیاء و اولیاء می‌آورد، همه از مصادیق نزول مراتب علم است. به عبارت دیگر، علم مطلق پروردگار در ظرف این ملک مقرب الهی، تمام عوالم ربوبی را زیر چتر و پر خود قرار می‌دهد.

وقتی که آیه «**أَقْرَأْ بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ**»^۲ بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وحی شد، حضرت می‌خواستند بدانند چه کسی این معنی را بر قلب و نفس ایشان نازل کرده است؛ در این هنگام جبرائیل را می‌بینند که بال‌های^۳ خود را

۱. رجوع شود به *افق وحی*، ص ۱۷۷.

۲. سوره علق (۹۶) آیه ۱. *امام شناسی*، ج ۱۱، ص ۲۰:

«بخوان به اسم پروردگارت، آن که آفریده است.»

۳. منظور از بال و پر، احاطه علمی و وجودی است.

گشوده و یک بال او شرق و بال دیگر غرب عوالم پروردگار را فراگرفته است.^۱ او^۲ مراد از بال، احاطه علمی و وجودی است و جبرائیل نه تنها بر عالم ماده، بلکه بر تمام عوالم علوی از جمله عقول، نفوس مجرد، ملائکه و جن و انس احاطه علمی و علمی دارد و با این اشراف خود آنها را از رزق و علم اشراب می کند. همان طور که هیچ نقطه‌ای از کف دست برای انسان مجهول نیست، تمام عوالم ربوبی نیز تحت احاطه و اشراف علمی جبرائیل قرار دارد و اوست که بر پیغمبر اکرم، حضرت ابراهیم و سایر انبیاء تمام مراتب علم و وحی را افاضه می نماید. با وجود تمام این مطالب، پیغمبر می فرماید: «میان من و پروردگار حالاتی است که جبرائیل تحمل ادراک آن را ندارد.»

اگر یک سر موی برتر پرم فروغ تجلی بسوزد پرم^۳ بنابراین، پیامبر اکرم حائز مرتبه‌ای از مقام علم اطلاقی پروردگار است که جبرائیل امین را تاب تحمل آن نیست؛ به عبارت دیگر جبرائیل در مقام محدودیت ذاتی خود به نحوی است که بیش از این مقدار نمی تواند مقام علم، رزق و حیات را تحمل کند.

از این کلام پیغمبر که می فرماید: «من با پروردگار حالاتی دارم که هیچ ملک

۱. *افق وحی*، ص ۵۲۷:

«جبرائیل در یک زمان خود را به صورتی دارای ششصد بال، و در زمان دیگر به صورتی بشری و در شمایل «دحیه کلبی» درمی آورد، و در جایی دیگر به صورت ملکی با شش بال و در مورد دیگر با دو بال؛ در حالی که همه اینها درست و هیچ کدام اینها نیست؛ زیرا جبرائیل وجودی مجرد از صورت و ماده است، و در هویت ذات خود و کینونت نفس خود، حقیقتی است نوریه و علمیه که صورت بر نمی دارد و در معراج - آن هم در مراتب عالیه و بالای آن - دیگر پیامبر او را با دو بال نمی بیند، بلکه به صورت حقیقتی مجرد و علمی ادراک می کند که همان ماهیت و هویت خود اوست.»

۲. *تفسیر منهج الصادقین*، ج ۱۰، ص ۱۶۷.

۳. *بوستان سعدی*، دیباچه.

مقرب و نبی مرسلی تحمل آن را ندارد» می‌توان دو برداشت نمود:

اول: جنبه ذات؛ بدین معنی که ذات و عین ثابت رسول خدا از نقطه نظر سعه وجودی و مرتبه کمالی از مرتبه ذات و تعین وجود جبرائیل بالاتر است؛ همان‌گونه که انسان به لحاظ ذات خود بر ذات حیوان، و ذات حیوان بر ذات نبات و جماد شرافت دارد. اما این جنبه مقصود کلام پیامبر نمی‌باشد.

دوم: جنبه آثار ذات؛ به معنای مدرکات ذات و نحوه تعلق ذات به مبدأ فیاض است؛ صرف نظر از اینکه خود ذات و عین ثابت رسول الله در مرتبه‌ای مافوق از مرتبه تعین وجودی جبرائیل است، حضرت در این کلام به جنبه آثار مادون از جنبه ذات اشاره دارند. بنابراین، مراد از کیفیت معلوماتی که برای پیامبر پدید می‌آید، همان ارتباط علمی بی‌واسطه ذات رسول خدا با پروردگار است که امکان ندارد این مقام لایدرک و لایوصف برای جبرائیل با آن مقام وحی حاصل گردد. گویا در این عبارت رسول خدا می‌فرماید شما که امت من هستید نیز می‌توانید به این مقام برسید!

باتوجه به این مطالب، وجه اعتراض مرحوم حداد به افرادی که از مقام جبرائیل و کیفیت عروج و نزول او بر انبیاء سخن می‌گفتند، روشن می‌شود. در این رابطه مرحوم والد نقل می‌کردند که:

روزی به اتفاق مرحوم آقای حداد - رضوان الله علیه - و سایر رفقا و احبّه در منزل یکی از دوستان در کاظمین جمع بودیم؛ صحبت از عروج مقام حضرت جبرائیل به عالم وحی، و کیفیت نزول آن به قلوب انبیاء و رسل الهی، و انتقال حقایق علمی از حقیقت کلیّه آن به نفوس جزئیّه بشریه، و قدرت و قوت و اشراف او بر همه علوم و صور کلیّه و جزئیّه حقیقت علمیه حضرت حق جل و علا بود، و در این زمینه هرکس مطابق با فهم و ادراک خود مطلب را بسط و گسترش داده و اعجاب خود را از این مسئله ابراز می‌داشت.

مرحوم حداد که مدتی ساکت نشست و این کلمات را گوش می‌کردند، پس از

مدتی سر برداشتند و با لحنی جدی که حکایت از حقیقتی بس شگفت و عمیق و عالی و راقی می‌کرد، فرمودند: «این چه بحثی است که شما دارید از علو درجات و مقامات و سعه وجودی حضرت جبرائیل می‌کنید؟! ما در مقام و مرتبه‌ای هستیم که ابداً جبرائیل را قدرت و قوت بر تصور آن مقام و حقایق وجودی آنجا نیست، و چرا خود را متوقف بر صعود و نزول ملائکه نموده‌اید؟! بیایید ببینید که بالاتر از آن چه خبر است! جایی که هزارها مانند جبرائیل قدرت بر وصول به آن را ندارند و در مادون آن مقام متوقف می‌مانند. سالک که نباید خود را به مادون ذات تنزل دهد و از اشراب ماء معین آن حقیقت خود را محروم نماید و به حقایقی مادون حقیقت خود که همان ذات حضرت حق است خود را سرگرم نماید و عمر خود را بیهوده بگذراند.»^۱

قصد مرحوم حدّاد از این کلام، مزاح نیست و می‌خواهند دو مطلب را تذکر

دهند:

مطلب اول: وقتی خداوند متعال در شما استعدادی قرار داده است که می‌توانید به چنین مرتبه‌ای برسید، چرا وقت و عمر و مجالس خود را صرف صحبت در تعینات می‌کنید و به خود او نمی‌پردازید؟! چرا درباره ذات حق، صفات جمالیه و جلالیه و حقایقی که بلاواسطه از او منشعب می‌شود و انسان را یکپارچه به سوی خود می‌کشاند و از همه تعینات منقطع می‌کند، صحبت نمی‌کنید؟!

مطلب دوم: ای بیچارگانی که راه را گم کرده‌اید! وجود مرا که اینجا در کنار شما نشسته‌ام غنیمت بدانید! من حدّاد در وضعیتی به سر می‌برم که جبرائیل نمی‌تواند به آنجا راه پیدا کند، آن وقت شما نزد من از جبرائیل و امثال او صحبت می‌کنید؟!

مرحوم والد - رضوان الله علیه - به نقل از آقای حاج شیخ عباس قوچانی - رحمة الله علیه - می‌فرمودند:

شخصی تعدادی از عکس‌های مرحوم قاضی را به جلسه ذکر ایشان آورده

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۶۶.

بود؛ ناگهان شاگردان ایشان برای به دست آوردن عکس‌ها شروع به دعوا کردند! آن شخص عکس‌ها را به اتاق دیگری برد و همه آنها نیز به آن اتاق رفتند. در این حال مرحوم قاضی با خنده فرمودند: «مرا که اینجا نشسته‌ام رها کرده‌اند و به دنبال عکس من می‌روند!»

این کلام مرحوم قاضی بسیار دقیق است و از توقف سالک در صورت استاد و بازماندن از حقیقت او حکایت دارد.

این قضیه - بلا تشبیه - مانند داستان بشارت رسول خدا به مالک بن نویره، و طلب استغفار از مالک در حضور آن حضرت است؛ براء بن عازب نقل می‌کند که:

روزی در محضر رسول خدا نشسته بودیم و بعضی از اصحاب نیز حضور داشتند؛ رؤسای بنی تمیم که یکی از آنان مالک بن نویره بود خدمت رسول خدا مشرف شدند و مالک گفت: «یا رسول الله، علّمنی الإیمان؛ ای رسول خدا، مرا بیاموز که ایمان چیست.»

حضرت در پاسخ او گفتند: «تَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ، وَتُصَلِّيَ الْخَمْسَ، وَتُصُومَ رَمَضَانَ، وَتُؤَدِّيَ الزَّكَاةَ، وَتُحِجَّ الْبَيْتَ، وَتُؤَاتِي وَصِيَّ هَذَا مِنْ بَعْدِي (و أشار إلى عليّ بيده) وَ لَا تَسْفِكُ دَمًا، وَ لَا تَسْرِقُ، وَ لَا تَخُونُ، وَ لَا تَأْكُلُ مَالَ الْيَتِيمِ، وَ لَا تَشْرَبُ الْخَمْرَ، وَ تَتَّقِي بَشْرَائِعِي، وَ تُحَلِّلُ حَلَالِي وَ تُحَرِّمُ حَرَامِي، وَ تُعْطِي الْحَقَّ مِنْ نَفْسِكَ لِلضَّعِيفِ وَ الْقَوِيِّ وَ الْكَبِيرِ وَ الضَّعِيفِ؛ ایمان آن است که شهادت به لا اله الا الله و رسالت من از جانب خدا بدهی، و نمازهای پنج‌گانه را ادا کنی، و روزه ماه رمضان به جای آری، و زکات بدهی، و حج خانه خدا به جا آوری، و وصی مرا نیز دوست بداری (و به علی بن ابی طالب علیه السلام اشاره کردند) و خون ناحق نریزی، و دزدی نکنی، و خیانت ننمایی، و مال یتیم را نخوری، و مسکر نیاشامی، و به دستورات و قوانین من ایمان بیاوری، و حلال مرا حلال و حرام مرا حرام بدانی، و حقوقی را که ضعیف و قوی و کبیر و صغیر بر تو دارند ادا کنی.» و یکایک از دستورات را حضرت برای او شمردند.

مالک گفت: «یا رسول الله، أعد عليّ، فَإِنِّي رَجُلٌ نَسَاءٌ؛ یا رسول الله، برایم تکرار کن، چراکه من مردی فراموش کارم.»

پس حضرت برای او تکرار کردند و او آن مطالب را با دست برشمرد و به خاطر سپرد. مالک بسیار شاد شد و از غایت شادی و نشاط، دامن کشان و با کمال شعف و حالت استغنا از خدمت پیامبر بیرون آمد و می گفت: «تَعَلَّمْتُ الْإِيْمَانَ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ؛ به خدای کعبه سوگند که ایمان را آموختم.» چون از نظر رسول الله دور شد، حضرت فرمودند: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ؛ کسی که دوست دارد به مردی از مردان بهشت نظر بیفکند، به این مرد نظر کند.»

ابوبکر و عمر گفتند: «إِلَى مَنْ تُشِيرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؛ ای رسول خدا، به چه شخصی اشاره می کنید؟» حضرت سر را به زیر انداختند. پس آن دو باشتاب حرکت کردند تا به او رسیدند و به او گفتند: «الْبِشَارَةُ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ بِالْجَنَّةِ؛ تو از جانب خدا و رسولش به بهشت بشارت داده شده ای!» مالک گفت: «أَحْسَنَ اللَّهُ تَعَالَى بِشَارَتِكُمْ، إِنْ كُنْتُمْ مِمَّنْ يَشْهَدُ بِمَا شَهِدْتُ بِهِ؛ فَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا عَلَّمَنِي النَّبِيُّ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ. وَ إِنْ لَمْ تَكُونَا كَذَلِكَ فَلَا أَحْسَنَ اللَّهُ بِشَارَتِكُمْ؛ خداوند متعال بشارت شما را نیکو گرداند، اگر از افرادی باشید که به آنچه من شهادت دادم شهادت می دهند؛ چراکه آنچه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ به من آموخت شما نیز دانستید. و اگر چنین افرادی نیستید خداوند بشارت شما را نیکو نگرداند.» ابوبکر گفت: «لَا تَقُلْ؛ فَأَنَا أَبُو عَائِشَةَ زَوْجَةِ النَّبِيِّ؛ این حرف را زن؛ من پدر عایشه زوجه رسول خدا هستم!» مالک گفت: «قُلْتُ ذَلِكَ؛ فَمَا حَاجَتُكُمْ؛ حقیقت مطلب را گفتم؛ حاجت شما چیست؟»

گفتند: «إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ الْجَنَّةِ فَاسْتَغْفِرْ لَنَا؛ تو از اهل بهشت هستی برای ما استغفار کن!»

گفت: «لَا غَفَرَ اللَّهُ لَكُمْ! تَتْرُكَانِ رَسُولَ اللَّهِ صَاحِبَ الشَّفَاعَةِ وَ تَسْأَلَانِي أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ؛ خدا شما را نیامرزد! رسول خدا صاحب شفاعت را رها کرده و از من می خواهید برایتان استغفار کنم؟!»

پس آنها درحالی که آثار حزن و اندوه در چهره هایشان هویدا بود، برگشتند. وقتی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آن دو را دیدند با تبسم فرمودند: «أَفِي الْحَقِّ مَغْضَبَةٌ؛ آیا از حق غضب می‌کنید؟!»^۱

۱. الفضاائل (ابن شاذان) ص ۷۶.

۲. امام شناسی، ج ۲، ص ۶۲:

«باری، چون رسول خدا مالک را برای جمع‌آوری صدقات و زکوات قوم خود مأمور کرده بودند، چون بعد از رسول خدا به مدینه آمد و خلافت را بر خلاف نص رسول خدا و وصیتی که به او نموده بودند به دست ابوبکر دید، چون به قوم خود برگشت از فرستادن صدقات به نزد ابوبکر خودداری نمود و صدقات را بین قوم خود تفریق نمود. گوید:

فَقُلْتُ خُذُوا أَمْوَالَكُمْ غَيْرَ خَائِفٍ وَلَا نَاطِرٍ فِيهَا يَجِيءُ مِنَ الْعَدِ
فَإِنْ قَامَ بِالدِّينِ الْمُحَوَّقِ قَائِمٌ أَطَعْنَا وَ قُلْنَا الدِّينُ دِينُ مُحَمَّدٍ

مالک گوید: «من به قوم خود گفتم: اموال خود را (که صدقات باشد) پس بگیرید و هیچ ترس نداشته باشید، و نه انتظار گزندی که فردا به شما برسد. سپس اگر به این دین مخلوط شده با کثافات، صاحب اصلی آن قیام کرد، ما اطاعت نموده و زکات خود را پرداخته و می‌گوییم که دین، دین محمد است.»

ابوبکر، خالد بن ولید را مأمور نمود که با لشکری به بطاح* بروند و با افرادی که برخورد می‌کنند اذان بگویند و اقامه نماز کنند؛ اگر آنان نیز اذان گفتند و اقامه نماز کردند با آنها جنگ نکنند و در این حال از آنها فقط زکات طلب کنند و اگر ندادند فقط به غارت اموال آنها پردازند و کسی را نکشند، و اگر از اذان و نماز خودداری کردند آنها را بکشند چه به آتش زدن باشد و چه به غیر از آن. در لشکر خالد بن ولید، ابوقتاده که اسمش حارث بود و عبدالله بن عمر نیز بودند. لشکر خالد چون به بطاح رسید کسی را نیافت و لشکر در تاریکی شب بر بنی یربوع که اقوام مالک بودند شبیخون زده و آنها را در تحت مراقبت گرفتند.

مالک و سایر اقوامش با خود سلاح برداشتند؛ خالد و همراهانش گفتند: «چرا سلاح برداشتید؟» آنها گفتند: «شما چرا سلاح برداشته‌اید؟» اینها گفتند: «ما مسلمانیم و تعدی نمی‌کنیم.» آنها گفتند: «ما نیز مسلمانیم.» اینها گفتند: «اگر مسلمانید سلاح خود را کنار بگذارید، ما نماز می‌خوانیم شما هم نماز بخوانید.» آنها سلاح خود را برداشته و نماز خواندند. در این حال خالد دستور داد همه را اسیر نموده و گردن بزنند.

«مالک بن نویره گفت: "چرا ما را می‌کشید؟ ما مسلمانیم." قتاده و عبدالله بن عمر گفتند: "ای خالد، دست از کشتن مالک بدار، او مسلمان است ما نماز او را دیدیم." خالد گفت: "باید کشته شود." بین قتاده و خالد سخن بالا گرفت و قتاده عهد کرد با خدا که دیگر در لشگری که خالد بن ولید است نرود و تحت لوای او نباشد.

مالک گفت: "ای خالد، تو مرا به نزد ابوبکر ببر خود در موضوع ما حکم شود." خالد گفت: "ابداً تو را مهلت نمی‌دهم."

چشم خالد که به زوجه مالک افتاده و نام او ام‌تمیم بود و در غایت حسن و جمال بود، دل او را ربهوده و قصد زنا با او داشت و کشتن مالک را مقدمه وصول به این مقصد قرار می‌داد. مالک در حضور خالد به زنش گفت: "تو مرا به کشتن دادی و من در راه غیرت و حفظ ناموس باید کشته شوم." بالاخره آنچه مالک گفت در دل خالد اثری نکرد؛ مالک گفت: "ای خالد، تو برای انجام مأموریت دیگری آمده‌ای که جرم ما از آن بسیار کوچکتر است."

خالد دستور داد به ضرار بن زور که گردن مالک را بزند؛ او مالک را صبراً کشت، و همان شب خالد با زوجه مالک (ام‌تمیم) همبستر شد و دستور داد سرهای کشتگان را به جای سه پایه زیر دیگ‌های غذای خود گذاردند و آتش افروختند. مالک سر بزرگی داشت و بسیار پرمو بود؛ قبل از آنکه آتش او را گداخته کند، به واسطه سوختن موهای فراوان، غذا به جوش آمد و آماده شد. خالد دستور داد تمام زن‌ها را به عنوان اسارت به مدینه حمل دادند و تمام اموال آنان را غارت نمود. این قضیه بر مسلمین بسیار گران آمد. عمر به نزد ابابکر آمده، گفت: "خالد مردم مسلمان را کشته، مالک بن نویره را کشته است و با زن مسلمان همبستر شده، و اموال مسلمین را غارت کرده، باید او را قصاص کنی و حد زنا بر او جاری کنی."

چون خالد به مسجد مدینه داخل شد، قبایی در بدن داشت که مملو از آهن و تیر بود و عمامه‌ای بر سر انداخت که چوبه‌های تیر را در آن فروبرده بود. عمر چون چشمش به خالد افتاد، برخاست و چوب‌های تیر را از عمامه او بیرون آورده و همه را شکست و گفت: "الآن تو را می‌کشم و رجم خواهم نمود؛ مرد مسلمان را کشتی و با زن او (زن مسلمان) همخوابگی نمودی؟! خالد هیچ نمی‌گفت، چون احتمال می‌داد این نحو تغییر عمر ناشی از میل و رغبت ابوبکر باشد.

چون خالد به ابوبکر وارد شد و مذاکراتی با هم نمودند - از جمله آنکه گفت: "علت کشتن من مالک را این بود که درباره تو چنین و چنان می‌گفت." و معتذر بود که: "مَالِكٌ قَالَ لِحَالِدٍ وَهُوَ يَرَا جَعُهُ: مَا أَخَالَ صَاحِبَكُمْ إِلَّا وَ قَدْ كَانَ يَقُولُ كَذَا وَ كَذَا؛ می‌گوید: مالک به من گفت: من از صاحب شما (ابوبکر) کناره‌گیری نکردم مگر به علت آنکه چنین و چنان می‌گفت." خالد در جواب

باری، مرحوم حدّاد می‌خواهند بفرمایند اکنون با دسترسی به چنین وجودی که جبرائیل قدرت راه‌یافتن به مرتبه او را ندارد، قدر بدانید و پا در آن مرتبه بگذارید و حال که از او کارهای بزرگ برمی‌آید، کارهای کم را به او واگذار نکنید.^۱ خزانه‌داری را فرض کنید که بگوید هر مقدار پول بخواهید من در اختیار می‌گذارم و شما مبلغ بسیار ناچیزی را تقاضا کنید؛ در این صورت او می‌گوید اگر تمام خزانه را هم طلب می‌کردی در اختیارت قرار می‌دادم، ولی تو خود از ما چنین درخواستی نمودی.

محصل مطالب گذشته آنکه وصول به مراتب بالا نیازمند وسائط است و صرفاً اجتناب از گناهانی نظیر زنا، شرب خمر، دزدی، دروغ و سوءظن به برادر مؤمن، و انجام حسناتی مانند برادر دانستن همه مردم و کمک به آنها کافی نیست؛

«وَأَوْ مَا تَعُدُّهُ لَكَ صَاحِبًا؛ آیا تو ابوبکر را صاحب خودت نمی‌شناسی؟!» فلذا امر کردم گردن او را زدند - ابوبکر خالد را تبرئه نمود.

خالد از نزد ابوبکر خوشحال بیرون آمد. عمر به نزد ابوبکر رفت و گفت: «خالد زنا کرده، او را حد بزن.» ابوبکر گفت: «لَا، لِأَنَّهُ تَأَوَّلَ فَأَخْطَأَ؛ نه، چون او در کار مالک تأویل نموده و اشتباه کرده است.» عمر گفت: «مرد مسلمان را کشته است، او را بکش!» ابوبکر گفت: «لَا، إِنَّهُ تَأَوَّلَ فَأَخْطَأَ؛ نه، او تأویل کرده و در قتل مالک اشتباه کرده است.» سپس گفت: «ای عمر، ما کنتُ لِأَعْمِدُ سَيْفًا سَلَّهُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ.» عمر گفت: «ای ابوبکر، او را از منصب خود معزول گردان.» ابوبکر در پاسخ گفت: «لَا أَعْمِدُ سَيْفًا شَهَرَهُ اللَّهُ عَلَى الْكُفَّارِ؛ من شمشیری را که خدا به روی کفار ظاهر نموده در غلاف فرو نمی‌برم.» برادر مالک، متمم بن نویره به مدینه آمد و از ابوبکر طلب خون برادر خود مالک را نمود و اسراء را طلب کرد. ابوبکر دستور داد اسراء را برگردانند. عمر به ابوبکر اصرار و الحاح نمود که خالد را عزل کند و گفت که: «إِنَّ فِي سَيْفِهِ رَهَقًا؛ در شمشیر خالد تعلی و تجاوز و خون به ناحق ریختن است.» ابوبکر گفت: «لَا، يَا عُمَرُ لَمْ أَكُنْ لِأَشِيمِمْ سَيْفًا سَلَّهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ؛ نه ای عمر، من در غلاف نمی‌کنم شمشیر برآنی را که خدا بر کافران از غلاف بیرون کشیده است.»

* بطاح: آبی است در دیار اسدبن خزیمه.

۱. روح مجرد، ص ۴۸۵:

«ایشان صریحاً و بدون مضایقه می‌فرمودند: «هرکس می‌خواهد بیاید، بیاید دریغی نیست.» اشاره به سینه خود می‌فرمودند، و می‌فرمودند: «بارها را اینجا بیندازید که من بارکش می‌باشم.»»

زیرا این تکالیف با مراتب پایین مناسبت دارد. در مراتب بالا تکلیف مشکل و مهم تر است و انسان اصلاً نباید خود را ببیند تا اینکه بخواهد در قبال مشیت و تقدیر الهی عرض اندام کند و در پذیرش یا عدم پذیرش آن مردد گردد. در آنجا عبودیت محضه و به حساب نیاوردن خود و در کل عالم یک حقیقت را دیدن و به مقتضای آن عمل کردن را از انسان می خواهند.

همان طور که قبلاً گذشت^۱ آیات قرآن نیز ناظر بر این مسئله است که به هر مقدار انسان در مرتبه پایین عملکرد بهتری داشته باشد، به مرتبه بالاتر راه پیدا می کند. باتوجه به این نکته، معنای عبارت «إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَن يَرِيْدُ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ أَن يَهْدِيَهُ؛ همانا علم نوری است که خداوند تبارک و تعالی در قلب کسی می اندازد که بخواهد او را هدایت کند» آن است که اگر انسان بتواند از عهده مراتب پایین برآید، خداوند کیفیت راهیابی به مراتب بالا را در قلب او قرار می دهد. مطالب این مجلس به عنوان خاتمه شرح این فقره عرض شد و إن شاء الله از جلسه آینده به شرح ادامه حدیث «عنوان بصری» می پردازیم.

امیدواریم که خداوند متعال به قصور و تقصیر و جهل ما ننگرد، و با عمیّیت و وسعت لطف و عنایت مراتب ربوبی خود، ما را نیز مشمول نعماتی که برای بزرگان و اولیاء در نظر گرفته است قرار دهد!

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

۱. رجوع شود به عنوان بصری، ج ۲، ص ۱۸۱ و ۲۶۶.

فهارس عامه

آیات

روایات

اشعار

اشخاص

کتب

اماکن، قبائل و فرق

منابع و مصادر

فهرست آیات^۱

البقرة (۲)

صفحه	رقم آیه	آیه
۸۴	۲۰۶	﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ...﴾
۳۶*	۲۰۷	﴿وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ...﴾
۳۶*	۲۰۴	﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ...﴾
۳۶*	۲۰۵	﴿وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ...﴾
۳۶*	۲۰۶	﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ...﴾

النساء (۴)

۵۹	۱۵۷	﴿مَا هُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا﴾
----	-----	--

الأنعام (۶)

۵۷*	۱۱۶	﴿وَإِنْ تُطِيعُوا أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ...﴾
-----	-----	---

۱. علامت: «*» برای مواردی که در پاورقی آمده لحاظ گردیده است.

٥٨*	١٤٨	﴿سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا...﴾
		الأعراف (٧)
٧٤*	١٧٢	﴿قَالُوا بَلَىٰ﴾
		الأنفال (٨)
٦٣	٦٠	﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ﴾
		التوبة (٩)
٧٠	٧٧	﴿فَأَعْقَبْتَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَىٰ يَوْمِ يَلْقَوْتَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ...﴾
٧٠	٧٨	﴿أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ...﴾
		يونس (١٠)
٥٨*، ٢٤	٣٦	﴿وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾
١٢٨*	٦١	﴿وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ...﴾
		يوسف (١٢)
٩٣	١٠٥	﴿وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا...﴾
		الرعد (١٣)
١٠٧، ٩٦، ٨٩، ٨٧، ١٠٨	١٧	﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا...﴾

الإسراء (۱۷)

۱۱۱	۲۹	﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ﴾
۴۰*	۳۶	﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ...﴾

الكهف (۱۸)

۱۴۴، ۱۴۳	۶۷	﴿إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾
۱۴۷	۸۲	﴿وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي﴾
۱۴۴*	۶۵	﴿فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا﴾

طه (۲۰)

۱۰۶	۸۱	﴿كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ﴾
-----	----	--

الحجّ (۲۲)

۸۴	۱۱	﴿خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾
----	----	----------------------------------

النور (۲۴)

۱۲۷، ۱۲۶	۳۵	﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾
۶۷*	۵۵	﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...﴾

السّجده (۳۲)

۱۴۸	۱۱	﴿قُلْ يَتَوَفَّنَا مَلِكُ الْمَوْتِ﴾
-----	----	--------------------------------------

الأحزاب (٣٣)

﴿وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا﴾ ٥٧ ٨٤

الزمر (٣٩)

﴿اللَّهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾ ٤٢ ١٤٨

﴿لَا تَفْتَنُوهَا﴾ ٥٣ ٧٤*

غافر (٤٠)

﴿يَمَنَ الْمَلِكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾ ١٦ ١١٢

الفتح (٤٨)

﴿غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ﴾ ٦ ٨٤

﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ ١٠ ١٥٠*

الحجرات (٤٩)

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَحْتَبَبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ...﴾ ١٢ ١٥٠*، ٥٨*

النجم (٥٣)

﴿إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ﴾ ٢٣ ٥٩

﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيَسْمُونَ اللَّيْلِيَّةَ تَسْمِيَةَ الْأَتْنِ﴾ ٢٧ ٥٩*

﴿وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ...﴾ ٢٨ ٥٩*

الحشر (٥٩)

﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلِيمٌ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ...﴾ ٢٢ ١٠٣

- ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ...﴾ ٢٣ ١٠٣
 ﴿هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى...﴾ ٢٤ ١٠٣

المنافقون (٦٣)

- ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُتَنَفِقُونَ قَالُوا نَتَّبِعُكَ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ...﴾ ١ ١٣١

العلق (٩٦)

- ﴿أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ ١ ١٦٠

القارعة (١٠١)

- ﴿فَأَمَّا مَنْ نَقَلَتْ مَوَازِينُهُ﴾ ٦ ١٠٨
 ﴿فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ﴾ ٧ ١٠٨
 ﴿وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ﴾ ٨ ١٠٨

التكاثر (١٠٢)

- ﴿الْهَنُكُمُ التَّكَاثُرُ﴾ ١ ٤١
 ﴿حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾ ٢ ٤١
 ﴿كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾ ٣ ٤١
 ﴿ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾ ٤ ٤١
 ﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ﴾ ٥ ٤٢، ٤١
 ﴿لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ﴾ ٦ ٤٢، ٤١
 ﴿ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ﴾ ٧ ٤١
 ﴿ثُمَّ لَتَسْطَلْنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ ٨ ٤١

- أنا عند المنكسرة قلوبهم. (حديث قدسى) *٥٢.
- إنما العلم ثلاثة آية محكمة، أو فريضة عادلة، أو سنة قائمة... (رسول الله صلى الله عليه وآله) ٦١.
- تجد الرجل لا يخطيء بلام ولا واو، خطيباً مصقماً ولقلبه... (امام صادق عليه السلام) ٣١.
- حبيبي يا حسين، إن لك في الجنان لدرجات لن تنالها إلا بالشهادة. (رسول الله صلى الله عليه وآله) ١١١.
- خط الموت على ولد آدم مخط القلادة على جيد الفتاة. (امام حسين عليه السلام) ١١٢.
- ...ذاك علم لا يضّر من جهله ولا ينفع من عمله. (رسول الله صلى الله عليه وآله) ٦١.
- ...دبحك الله على فراشك سريعاً عاجلاً، ولا غفر لك يوم حشرك... (امام حسين عليه السلام) ٢٢.
- ...سبحان الله، إنى أخذت درهمين لأدفعها إليه... (امير المؤمنين عليه السلام) ١٠٦.
- العلم أكثر من أن يحصى؛ فخذ من كل شيء أحسنه. (رسول الله صلى الله عليه وآله) *٦٢.
- العمل بلا علم ضلال. لن يصفو العمل حتى يصح العلم... (امير المؤمنين عليه السلام) *٢٠.
- ...فإذا وجدتم عقله متيناً فرويداً لا يغركم حتى تنظروا مع هواه... (امام سجّاد عليه السلام) ٨٤.
- ...فإذا وجدتموه يعنف عن ذلك، فرويداً لا يغركم حتى تنظروا... (امام سجّاد عليه السلام) ٨٤.
- فإن إبراهيم عليه السلام كان إذا ضاق أتى قومه... (امام صادق عليه السلام) *١١٠.
- فإن العامل بغير علم كالسائر على غير طريق فلا يزيد إلا بعداً... (امير المؤمنين عليه السلام) *٢٠.
- ...فذلکم الرجل نعم الرجل، فيه فتمسكوا وبسنته فاققدوا... (امام سجّاد عليه السلام) ٨٥.
- ...قتل جعفر وسقطت الرؤية ثم أخذها عبد الله بن راحة... (رسول الله صلى الله عليه وآله) ١٤٢.
- ...قتل زيد وسقطت الرؤية... (رسول الله صلى الله عليه وآله) ١٤٢.
- ...قتل عبد الله بن راحة وأخذ الرؤية خالد بن الوليد... (رسول الله صلى الله عليه وآله) ١٤٢.
- قد التقى إخوانكم مع المشركين للمحاربة... (رسول الله صلى الله عليه وآله) ١٤٢.
- ...كيف محبته للرئاسات الباطلة وزهده فيها... (امام سجّاد عليه السلام) ٨٤.
- ...لا تتعرضوا للحرام ولا تأكلوا مال غيركم غصباً، فتحرّموا... (امير المؤمنين عليه السلام) ١٠٦.
- ...لا يزال ما فات من دينه إذا سلمت له الرئاسة التي قد شقي من أجلها... (امام سجّاد عليه السلام) ٨٤.
- لا يحل الفتيا لمن لا يستفتى من الله تعالى بصفاء سرّه وإخلاص عمله... (امام صادق عليه السلام) ١٣١.
- لم يخلق الله عز وجل يقيناً لا شك فيه أشبه بشك لا يقين فيه من الموت. (امام صادق عليه السلام) ٤١.
- لى مع الله حالات لا يسعها ملك مقرب ولا نبي مرسل. (رسول الله صلى الله عليه وآله) ١٥٩.

- ما رأيتُ إيمانًا مع يقينٍ أشبهَ مِنْهُ بِشِكِّ عَلَى هَذَا الْإِنْسَانِ. (اميرالمؤمنين عليه السلام) * ٤١.
- مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ. (رسول الله صلى الله عليه وآله) * ١٦٥.
- مَنْ عَمِلَ عَلَى غَيْرِ عِلْمٍ كَانَ مَا يُفْسِدُ أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُ. (رسول الله صلى الله عليه وآله) * ٢١.
- المؤمنُ كَيْسٌ. (اميرالمؤمنين عليه السلام) * ٣٠.
- هَلَكَ مَنْ بَاعَ الْيَقِينَ بِالشُّكِّ وَالْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَالْأَجَلَ بِالْعَاجِلِ. (اميرالمؤمنين عليه السلام) * ٤٠.
- ... وَإِذَا وَجَدْتُمُوهُ يَعِفُّ عَنِ الْمَالِ الْحَرَامِ فَرَوَيْدًا لَا يُغَرِّكُم... (امام سجّاد عليه السلام) * ٨٤.
- وَعَلِمَ أَنَّ النَّصَرَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ سَبْحَانَهُ. (اميرالمؤمنين عليه السلام) * ٩٥.
- وَإِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا. (رسول الله صلى الله عليه وآله) * ٣٢.
- ... وَتَصَوْمُ رَمَضَانَ، وَتُؤَدَى الزَّكَاةَ، وَتُحَجُّ الْبَيْتَ، وَتُؤَالَى وَصِيَّي... (رسول الله صلى الله عليه وآله) * ١٦٤.
- وَفِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ. (اميرالمؤمنين عليه السلام) * ١٢٩.
- ... وَلَكِنَّ الرَّجُلَ كُلَّ الرَّجُلِ. هُوَ الَّذِي جَعَلَ هَوَاهُ تَبَعًا لِأَمْرِ اللَّهِ... (امام سجّاد عليه السلام) * ٨٥.
- ... وَيَعْلَمُ أَنَّ قَلِيلَ مَا يَحْتَمِلُهُ مِنْ ضَرَائِهَا يُؤَدِّيهِ إِلَى دَوَامِ النَّعِيمِ... (امام سجّاد عليه السلام) * ٨٥.
- وَيَحْكُ! أَمَا تَتَّقِي اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ مَعَادُكَ؟! أَتَقَاتِلُنِي وَأَنَا ابْنُ مَنْ عَلِمْتَ؟... (امام حسين عليه السلام) * ٢٢.
- يَا بُنَيَّ، تَزُولُ الْجِبَالُ وَلَا تَزُلُّ؛ وَعَضَّ عَلَى نَاحِيكَ؛ أَعْبَرِ اللَّهَ جُمَّمَتَكَ... (اميرالمؤمنين عليه السلام) * ٩٤.
- يَا رَسُولَ اللَّهِ، عَلَّمَنِي الْإِيْمَانَ... تَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ... (رسول الله صلى الله عليه وآله) * ١٦٤.
- يَا هِشَامُ، إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ، حُجَّةَ ظَاهِرَةٍ وَحُجَّةَ بَاطِنَةٍ... (امام صادق عليه السلام) * ١٣٩.

فهرست اشعار

۱۲۸. أ تَزَعَمُ أَنْكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ (امیرالمؤمنین علیه السلام)
 از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم (حافظ)
 ۷۸. اگر دل دلبر دلبر کدام است؟ (باباطاهر عریان)
 ۷۴* اگر یک سر موی برتر پرم (سعدی)
 ۱۶۱. آن پسر را کش خَضِرُ بُئِرید حلق (مولوی)
 ۱۴۹* بنده چه دعوی کند حکم خداوند راست (سعدی)
 ۲۱* به صحرا بنگرم صحرا ته وینم (باباطاهر عریان)
 ۷۴* بوره سوته دلان تا ما بنالیم (باباطاهر عریان)
 ۷۵* بوره سوته دلان گردهم آییم (باباطاهر عریان)
 ۷۵* پیل اندر خانه تاریک بود (مولوی)
 ۸۲* ته که ناخوانده‌ای علم سماوات (باباطاهر عریان)
 ۷۵* جامه‌های زرکشی را بافتن (مولوی)
 ۶۶. چون قضا آید طیب ابله شود (مولوی)
 ۹۲. چون گرفتی پیر، هین تسلیم شو (مولوی)
 ۱۵۰* خرده‌کاری‌های علم هندسه (مولوی)
 ۶۹. خلق را تقلیدشان بر باد داد (مولوی)
 ۴۴. در کف هر کس اگر شمعی بُدی (مولوی)
 ۸۳. دلی دیرم خریدار محبت (باباطاهر عریان)
 ۷۴* صوفیانش یک‌به‌یک بنواختند (مولوی)
 ۴۴.

- .۷۴* غم عشقت بیابون پرورم کرد (باباطاهر عریان)
- .۶۵ فَأَوْهَمْتُ صَحْبِي أَنَّ شُرْبَ شَرَابِهِم (ابن فارض)
- .۱۶۶* فَقُلْتُ خُذُوا أَمْوَالَكُمْ غَيْرَ خَائِفٍ (مالک بن نویره)
- .۱۴۹ قطع این مرحله بی هم‌رهی خضر مکن (حافظ)
- .۵۳* کار پاکان را قیاس از خود مگیر (مولوی)
- .۴۳* کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست
- .۷۸* ما بدین در، نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم (حافظ)
- .۱۴۱ من کی ام، لیلی و لیلی کیست، من (مولوی)
- .۷۶* منم که گوشه میخانه خانقاه من است (حافظ)
- .۷۴* مواز قالوا بلی تشویق دیرم (باباطاهر عریان)
- .۷۷ ناریان مر ناریان را جاذب‌اند (مولوی)

فهرست اشخاص

الف) أسماء أنبياء و أولياء صلوات الله عليهم أجمعين

٣٥، ٤٠، ٤١، ٥٧، ٦٣، ٦٥، ٧٣، ٨١، ٨٧،
١٠٥، ١١٠*، ١١٧، ١٢٥، ١٣٣، ١٣٧، ١٥٥.
حضرت امام كاظم، أبو الحسن موسى بن
جعفر عليه السلام: ٦١، ١٣٩*.
حضرت امام زمان، بقية الله، ولي عصر
عجل الله فرجه الشريف: ٢٠، ٣٩، ٥١*، ٩٠.
* * *
حضرت ابراهيم عليه السلام: ١١٠*،
١١١*، ١٦١.
حضرت موسى عليه السلام: ١٤٣، ١٤٤،
١٤٩، ١٥٠*.
حضرت عيسى بن مريم عليه السلام: ٥٩.
حضرت اسماعيل عليه السلام: ١٤٩*.
حضرت خضر عليه السلام: ١٤٣، ١٤٤،
١٤٧ - ١٥٠.

حضرت محمد، احمد، رسول الله، رسول
خدا، رسول اكرم، پيغمبر، پيغمبر اكرم،
پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم: ٢٠، ٢١،
٣٧، ٣٩، ٤٠*، ٤٢، ٤٨*، ٥١*، ٦١، ٦٣*،
١٠٢، ١١١، ١١٢، ١٤٢، ١٤٣، ١٥٠*، ١٥٩،
١٦٠، ١٦١، ١٦٢، ١٦٤، ١٦٥، ١٦٦*.
حضرت امام علي، امير المؤمنين، علي بن
ابي طالب عليه السلام: ٢٠، ٢١، ٣٦، ٣٧،
٤١*، ٦٣*، ٩٣، ٩٤، ١٠٥، ١٠٦، ١١٨،
١٢٨، ١٦٤.
حضرت امام مجتبي عليه السلام: ١٢٤.
حضرت امام حسين، سيد الشهداء عليه
السلام: ٢٢، ٢٣، ٢٤، ١١١، ١١٢، ١١٣، ١٢٤.
حضرت امام سجاد عليه السلام: ٥١*، ٨٣.
حضرت امام صادق، جعفر بن محمد، أبي
عبد الله عليه السلام: ١٩، ٢١*، ٢٦، ٢٨، ٣١،

ب) سائر اشخاص

- آشتیانی (آیه الله [میرزا حسن]: ۷۰.
- ابن فضال (حسن بن علی): *۲۱.
- ابن سینا: *۹۱.
- ابن فارض: ۶۵.
- ابن ملجم: ۹۳.
- ابهری (حاج هادی)، حاج هادی خان
صنمی ابهری: *۲۶، ۲۷.
- ابوبکر: ۲۰، ۱۶۵، *۱۶۶، *۱۶۷، *۱۶۸.
- ابوقتاده (حارث [بن ربیع]): *۱۶۶، *۱۶۷.
- ابوهیره: ۳۶.
- اخوان مرعشی: *۳۷.
- اسرافیل: ۱۱۳، ۱۴۵.
- امّ‌میم (زوجه مالک بن نویره): ۱۶۷.
- انصاری (آیه الله [شیخ محمدجواد]): *۹۸.
- اینشتین: ۷۲.
- باباطاهر عریان: *۷۴.
- بحرالعلوم (آیه الله [سید مهدی]، سید
بحرالعلوم: *۴۹ - *۵۳.
- براء بن عازب: ۱۶۴.
- بلال [حبشی]: *۵۱.
- بیات ([حاج محمدحسن]): ۸۹.
- تهرانی، (آیه الله [میرزا جواد]): *۳۸.
- جبرئیل، جبرائیل: ۱۱۳، ۱۵۹، ۱۶۰، *۱۶۱،
۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۸.
- جعفر طیار، جعفر بن ابی طالب: ۱۴۲.
- حارثه بن مالک: ۴۲.
- حافظ: *۷۷، ۱۴۹.
- حداد (حضرت [حاج سید هاشم]): *۵۲،
۸۳، ۱۱۳، ۱۲۹، ۱۶۲، ۱۶۸.
- حداد (بیگم): ۱۲۹.
- حداد (فاطمه): ۱۲۹.
- حسن صباح: ۲۱.
- حسینی طهرانی (علامه آیه الله حاج سید
محمدحسین)، طهرانی، مرحوم آقا، مرحوم
والد: ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۷، ۴۳، ۴۵،
۴۶، *۴۸، *۴۹، *۵۰، *۵۴، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۶،
۶۹، ۷۳، ۸۹، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۳،
۱۳۸، *۱۴۶، ۱۶۳.
- خالد بن ولید، خالد: ۱۴۲، *۱۶۶، *۱۶۷،
*۱۶۸.
- خامنه‌ای (آیه الله سید علی): *۳۸.
- خمینی (آیه الله [سید روح الله]): *۳۷، *۳۸،
۶۶، *۶۷، *۶۸، ۱۳۲.
- خوانساری، ([آیه الله [سید احمد]): ۲۷.
- خویبی [آیه الله سید ابوالقاسم]: *۳۸.
- دهخدا (علامه): *۷۵.
- رشتی (میرزا حبیب‌الله): ۷۰.
- روحانی (آیت الله سید هادی): *۶۷.
- ریاضی (عبدالله): *۱۲۵.
- زید بن حارثه، زید: ۱۴۲، ۱۴۳.
- ساره: *۱۱۰، *۱۱۱.
- سمره بن جندب: ۳۶.

- شریعتی (علی): *۳۰.
- شریعتی، (محمدتقی): ۲۹، ۳۰.
- شیرازی [آیة الله سیّد محمدحسن] میرزای
شیرازی، میرزا: *۷۰، *۷۲.
- طباطبایی، (علامه [آیة الله حاج سیّد
محمدحسین]): *۸۳.
- طوسی [آیة الله عباس واعظ]: *۳۸.
- عبدالله بن رواحه: ۱۴۲.
- عبدالله بن عمر: *۱۶۶، *۱۶۷.
- عزرائیل: ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹.
- عمر [ابن خطاب]: *۱۶۵، *۱۶۷، *۱۶۸.
- عمر سعد: ۲۲، ۲۳.
- عمر وعاص: ۲۰.
- عنوان بصری، اباعبدالله: ۱۹، ۲۸، ۳۵، ۴۰،
۵۷، ۷۳، ۸۱، ۹۹، ۱۱۷، ۱۳۷، ۱۵۵.
- فرعون: ۱۴۳.
- فضیل بن عیاض: ۱۳۱.
- فلسفی (آیت الله آقا شیخ علی): ۳۸.
- فلسفی [آیة الله محمدتقی]: ۲۷.
- فیض [کاشانی (ملاً محسن)] محقق
فیض: *۳۱.
- قاضی (آیة الله حاج سیّد علی): ۱۶۴.
- قنبر: ۱۰۶.
- قوچانی (حاج شیخ عباس): ۱۶۳.
- کتابچی (حاج سید محمد): *۷۳، *۷۷.
- کربلایی (سیّد احمد): ۱۳۰.
- گلپایگانی (آیة الله حاج سیّد جمال الدین)
آقا سیّد جمال: *۴۶، ۵۴، ۶۹.
- لاوازیه: ۷۲.
- لیلی: ۱۴۱.
- مالک بن نویره، مالک: ۱۶۴ - ۱۶۸.
- متمّم بن نویره: *۱۶۸.
- مجنون: ۱۴۱.
- محمد بن حنفیه: ۹۴، ۹۵.
- مطهری (آیة الله [شیخ مرتضی]): ۲۸ - ۳۱.
- معاویه [ابن ابی سفیان]: ۲۰، ۳۷.
- مولانا [جلال الدین محمد بلخی]: ۴۴،
۶۶، ۶۹، ۸۲، ۹۲، ۱۴۹.
- میرزای شیرازی ← شیرازی [آیة الله سیّد
محمدحسن]
- میرزای قمی (آیة الله میرزا ابوالقاسم)،
گیلانی: *۵۱.
- میلانی ([آیة الله] سیّد عبدالهادی): ۲۷.
- نجم آبادی (آقا شیخ حسن): ۷۰، ۷۱.
- نهاوندی ([آیة الله] میرزا عبدالرحیم): ۷۰.
- نوقانی (آقا شیخ مهدی): *۳۸.
- نیوتن: ۷۲.
- هشام بن الحكم، هشام: *۱۳۹، *۱۴۰.
- هیتلر: ۳۲.
- یزید [بن معاویه]: ۲۰.

فهرست كتب

- | | |
|----------------------------------|--|
| بوستان سعدى: ١٦١. | قرآن: ٧٠، ٦٧، ٢٦، ٢٢. |
| تسليه المجالس: ١١١. | نهج البلاغه: ١١٨، ٩٥، ٩٤. |
| تصنيف غرر الحكم و درر الكلم: ٢٠. | * * * |
| تفسير الصافى: ١٥٩. | ابوهريرة: ٣٧. |
| تفسير العياشى: ١١٠. | اجماع از منظر نقد و نظر: ٣٩. |
| تفسير منهج الصادقين: ١٦١. | الاحتجاج: ٨٧. |
| جامع الأسرار: ١٥٩. | الأخبار الطوال: ٢٣. |
| جرعه‌اى از دريا: ٣٧. | الإرشاد: ٩٤، ٩٣. |
| جشن نامه ابن سينا: ٩١. | اسرار ملكوت: ٣١، ٥٤، ٧١، ١٣٢، ١٦٣. |
| الخرائج و الجرائح: ٩٣، ٢٣، ١٤٣. | افق وحى: ٤٠، ١٠٠، ١٠١، ١٢١، ١٢٢، ١٦٠، ١٦١. |
| ديوان ابن فارض: ٦٥. | الله شناسى: ١٢٧، ١٢٦، ١٠٨، ١٠٢. |
| ديوان امام على عليه السلام: ١٢٨. | الأمالى: ٩٤، ٢٣. |
| ديوان حافظ: ٤٣، ٧٨، ١٤٩. | امام شناسى: ٥٧، ٣٦، ١٤٣، ١٦٠، ١٦٦. |
| رساله اجتهاد و تقليد: ١٣٨. | آيين رستگارى: ١٣٣. |
| رساله لب اللباب: ١٣٠. | بحار الأنوار: ٣٠، ٤١، ٥١، ٩٥، ١١١، ١١٢، ١٥٩. |
| روح مجرد: ١١٤، ١٢٩، ١٦٨. | برهان: ٩٢. |
| روضه الواعظين: ٦٣. | |
| روضه المتقين: ١٥٩. | |

- سالك آگاه: ٥٤.
سفينة البحار: ٩٥.
شرح الأخبار: ٩٤.
شرح نهج البلاغه: ٣٧، ٩٤.
صحيح بخارى: ٤٩.
علل الشرائع: ٩٤.
عنوان بصرى: ١٣٨، ١٦٩.
عيون الحكم و المواعظ: ٤٠، ٣٠.
الفارات: ٣٧.
الفتوح: ٢٣.
فرهنگ فارسى عميد: ٤٧.
فرهنگ فارسى معين: ٩٢.
الفضائل: ١٦٦.
فقه القرآن: ١٠٦.
الكافى: ٢٠، ٢١، ٣١، ٤٢، ٦١، ٩٣، ٩٤، ١٠٤، ١٣٩.
الكامل: ٢٣.
كنز الفوائد: ٦٢.
گلشن اسرار: ١٣٨.
لغت نامه دهخدا: ١٠١، ٩١، ٤٣، ١٢١.
اللهوف: ١١٣.
لهوف: ٢٤.
مثنوى معنوى: ٤٣، ٦٦، ٧٧، ٨٢، ٨٣، ٩٢، ١٢١، ١٤٩، ١٥٠.
مثير الأحران: ٢٤، ١١٢.
مجربات ابن سينا الروحانية: ٩٢.
مجمع البيان: ٤٢.
مجموعة ورام: ٤٢.
مدينة معجز الأئمة الإثنى عشر: ٢٣.
مرآة العقول: ١٥٩.
مصباح الشريعة: ١٣١، ٦٣.
مطلع انوار: ٤٦، ٥٤، ٧١، ٧٢.
معادشناسى: ٢٢، ٢٤، ٢٦، ٥٨، ٥٩، ٨٣، ٨٧، ١٠٨، ١١٢، ١١٨، ١٢٧، ١٤٧، ١٤٨.
مفتاح الفلاح: ٥١.
مقتل الحسين عليه السلام: ٢٣، ١١٢.
من لا يحضره الفقيه: ٣٢، ٥١، ٩٣، ١٠٤.
المناقب: ٩٤.
منتهى الإررب: ٩٢.
منية المرید: ٥٢.
مهر تابان: ٢٢.
مهر فروزان: ٦٥.
نزهة الناظر: ١١٢.
نگرشى بر مقالة قبض و بسط تثوريك
شريعة: ٣١.
نور ملكوت قرآن: ٥٨، ٦١، ٦٢، ٧٢، ١٤٠.
الهداية الكبرى: ١١٣.
وسائل الشيعة: ١٠٤.
وظيفة فرد مسلمان: ٦٣، ٦٧.
ولايت فقيه در حكومت اسلام: ٧١.
اليقين: ٩٤.

فهرست اماکن، قبایل و فرق

شام: ۳۷.	اردن: ۱۴۲.
شاهرود: ۴۶.	اسلام، مکتب اسلام، دولت اسلام، دین
شیعه، تشیع، شیعیان، مکتب ائمه: * ۵۱،	محمد صلی الله علیه و آله: ۲۱، ۲۶، ۳۹،
۱۳۳، ۶۴.	۴۰، ۶۳، ۶۴، ۶۹، ۱۳۹، * ۱۶۶.
- جوامع شیعه: ۲۵.	- احکام اسلام: ۱۱۸.
- طهران: ۲۹، ۳۰، ۷۳.	- اموال مسلمین: * ۱۶۷.
- حسینیه ارشاد: ۳۰، ۴۹.	- لشکر اسلام، لشکر مسلمین: ۱۴۲، ۱۴۳.
- مسجد ارک: ۲۹.	- مسلمان، مسلمان‌ها، جامعه مسلمین: ۶۳،
- مسجد قائم: ۴۵، ۷۵، ۱۳۲.	۶۴، * ۶۸، ۱۴۲، ۱۴۳، * ۱۶۶، * ۱۶۷،
- منزل مرحوم والد [علامه طهرانی]: ۲۹.	* ۱۶۸.
عراق: ۶۹.	آمریکا: ۷۲.
قم: ۶۷.	اهل کتاب: * ۵۱.
- منزل سید هادی روحانی: ۶۷.	ایران: ۱۳۲.
کاظمین: ۱۶۲.	بنی یربوع: * ۱۶۶.
کربلا: ۱۲۹.	چین: ۶۳.
کرمانشاه: ۱۴۶.	حجاز: ۲۲.
مدینه: ۱۴۲، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸.	ری: ۲۳.
- مسجد مدینه: ۶۱، ۱۶۷.	سنی: * ۵۱.

- | | |
|--|--|
| <p>نجف اشرف: ۶۷، ۶۹، ۴۷، ۴۶.</p> <p>- منزل [سیدجمال گلپایگانی]: ۴۶.</p> <p>نصاری: ۵۱، ۵۹، ۱۴۲.</p> <p>- لشکر نصاری: ۱۴۳.</p> <p>همدان: ۸۹.</p> <p>هندوستان: ۸۲.</p> <p>یهود: * ۵۱.</p> | <p>مسجد کوفه: ۴۹، ۵۰، ۱۰۶، ۱۰۷.</p> <p>مشهد: ۲۷، ۲۸، ۳۸، ۱۳۸.</p> <p>- حرم امام رضا: ۱۵۷.</p> <p>- صحن نو: ۲۷.</p> <p>- منزل واعظزاده خراسانی: ۲۸.</p> <p>مکتب درویشی: ۲۰.</p> <p>- درویش، صوفیان: ۴۴، ۷۳، * ۷۴.</p> <p>مکه: ۱۰۹.</p> <p>- حرم [بیت الله الحرام]: ۱۰۹.</p> |
|--|--|

فهرست منابع و مصادر

القرآن الكريم: المدينة المنورة (خط عثمان طه).
نهج البلاغة: سيّد رضى أبوالحسن محمد بن حسين بن موسى بن محمد، شرح شيخ محمد عبده،
٤ جلد، انتشارات: دار المعرفة للطباعة و النشر، بيروت - لبنان.
الصّحيفة السّجّادية: حضرت امام سجّاد عليه السّلام، ١ ج، انتشارات: دفتر نشر الهدى، چاپ
اول، ١٣٧٦ هـ.ش، قم - ايران.

* * *

أبو هريرة: السيد شرف الدين، انتشارات: مؤسسة أنصاريان للطباعة والنشر، قم - ايران.
اجماع از منظر نقد و نظر: حسيني طهراني، محمد محسن، ١ ج، انتشارات: عرش انديشه، چاپ
اول، ١٤٢٨ هـ.ق، قم - ايران.
الإحتجاج على أهل اللجاج: طبرسي، احمد بن علي، محقق و مصحح: خراسان، محمد باقر، ٢
ج، انتشارات: مرتضى، چاپ اول، ١٤٠٣ هـ.ق، مشهد مقدس - ايران.
الأخبار الطوال: ابو حنيفة احمد بن داود الدينوري، محقق: عبد المنعم عامر مراجعه جمال الدين
شيبان، ١ ج، انتشارات: الرضى، ١٣٦٨ هـ.ش، قم - ايران.
إرشاد القلوب إلى الصواب: ديلمى، حسن بن محمد، ٢ ج، انتشارات: الشريف الرضى، چاپ
اول، ١٤١٢ هـ.ق، قم - ايران.
الإرشاد فى معرفة حجج الله على العباد: مفيد، محمد بن محمد، محقق و مصحح: مؤسسة آل
البيت عليهم السّلام، ٢ ج، انتشارات: كنگره شيخ مفيد، چاپ اول، ١٤١٣ هـ.ق، قم - ايران.
اسرار ملكوت: حسيني طهراني، محمد محسن، ٣ ج، انتشارات: مكتب وحى، چاپ دوم، ١٤٣٤
هـ.ق، طهران - ايران.

- افق وحی: حسینی طهرانی، محمد محسن، ۱ ج، انتشارات: مکتب وحی، چاپ اول، ۱۳۸۸ ه.ش، طهران - ایران.
- الله شناسی: حسینی طهرانی، محمد حسین، ۳ ج، انتشارات: علامه طباطبایی، چاپ چهارم، ۱۴۲۶ ه.ق، مشهد مقدس - ایران.
- الأمالی: ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، ۱ ج، انتشارات: کتابچی، چاپ ششم، ۱۳۷۶ ه.ش، تهران - ایران.
- الأمالی: طوسی، محمد بن الحسن (شیخ طوسی)، تحقیق و تصحیح: مؤسسة البعثة، ۱ ج، انتشارات: دار الثقافة، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه.ق، قم - ایران.
- الأمالی: مفید، محمد بن محمد، محقق و مصحح: استاد ولی، حسین و غفاری علی اکبر، ۱ ج، انتشارات: کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ ه.ق، قم - ایران.
- امام شناسی: حسینی طهرانی، محمد حسین، ۱۸ ج، انتشارات: علامه طباطبایی، چاپ چهارم، مشهد مقدس - ایران.
- آیین رستگاری: حسینی طهرانی، محمد حسین، مقدمه و تصحیح: حسینی طهرانی، محمد محسن، ۱ ج، انتشارات: مکتب وحی، چاپ سوم، ۱۴۳۴ ه.ق، طهران - ایران.
- بحار الأنوار: مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، تحقیق و تصحیح: جمعی از محققان، ۱۱۱ ج، انتشارات: دار إحياء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ه.ق، بیروت - لبنان.
- تسلیة المَجالس و زینة المَجالس (مقتل الحسین علیه السلام): حسینی موسوی، محمد بن أبی طالب، محقق و مصحح: حسون، کریم فارس، ۲ ج، انتشارات: مؤسسة المعارف الإسلامية، چاپ اول، ۱۴۱۸ ه.ق، قم - ایران.
- تصنیف غرر الحکم و درر الکلم: تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، محقق و مصحح: درایتی، مصطفی، ۱ ج، انتشارات: دفتر تبلیغات، چاپ اول، ۱۳۶۶ ه.ش، قم - ایران.
- تفسیر الصافی: فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی، محقق و مصحح: اعلمی، حسین، ۵ ج، انتشارات: مکتبه الصدر، چاپ دوم، ۱۴۱۵ ه.ق، تهران - ایران.
- تفسیر العیاشی: عیاشی، محمد بن مسعود، محقق و مصحح: رسولی محلاتی، سید هاشم، ۲ ج، انتشارات: المطبعة العلمية، چاپ اول، ۱۳۸۰ ه.ق، تهران - ایران.
- تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین: کاشانی ملا فتح الله، ۱۰ ج، انتشارات: کتابفروشی محمد حسن علمی، ۱۳۳۶ ه.ش، تهران - ایران.
- جامع الأسرار و منبع الأنوار: سید حیدر آملی، محقق و مصحح: هانری کربن، ۱ ج، انتشارات: انتشارات علمی و فرهنگی وزارت فرهنگ و آموزش عالی، چاپ اول، ۱۳۶۸ ه.ش، تهران - ایران.

- جرعه‌ای از دریا: شبیری زنجانی، سید موسی، ۳ ج، انتشارات مؤسسه تراث الشیعة، ۱۳۹۳ ه.ش.
- جشن نامه ابن سینا: صفا، ذبیح الله، گردآورنده: کنگره هزارمین سال ولادت ابن سینا (۱۳۳۳): همدان، ۴ ج، انتشارات: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۴ ه.ش، تهران - ایران.
- الخرائج و الجرائح: قطب‌الدین راوندی، سعید بن هبة الله، محقق و مصحح: مؤسسه الإمام المهدي عليه السلام، ۳ ج، انتشارات: مؤسسه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، چاپ اول، ۱۴۰۹ ه.ق، قم - ایران.
- دیوان ابن فارض: عمر بن فارض، محقق و مصحح: مهدی محمد ناصرالدین، ۱ ج، انتشارات: دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۰ ه.ق، بیروت - ایران.
- دیوان امیر المؤمنین علیه السلام: میدی، حسین بن معین‌الدین، مترجم: زمانی، مصطفی، محقق و مصحح: زمانی، مصطفی، ۱ ج، انتشارات: دار نداء الإسلام للنشر، چاپ اول، ۱۴۱۱ ه.ق، قم - ایران.
- دیوان حافظ: با تحقیق حسین یزمان، انتشارات: کتابفروشی فروغی، طهران، ۱۳۶۶ ه.ش، چاپ سوّم.
- رساله اجتهاد و تقلید: حلی، حسین، محرّر: حسینی طهرانی، محمدحسین، ترجمه و تعلیق: حسینی طهرانی، محمدمحسن، ۱ ج، انتشارات: مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۳۴ ه.ق، طهران - ایران.
- رساله لب اللباب در سیر و سلوک اُولی الألباب: حسینی طهرانی، محمدحسین، ۱ ج، انتشارات: علامه طباطبایی، چاپ سیزدهم، ۱۴۲۶ ه.ق، مشهد مقدس - ایران.
- روح مجرد: حسینی طهرانی، محمدحسین، ۱ ج، انتشارات: علامه طباطبایی، چاپ نهم، ۱۴۲۷ ه.ق، مشهد مقدس - ایران.
- روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه: مجلسی، محمدتقی بن مقصودعلی، محققین: موسوی کرمانی، حسین و اشتهاردی علی پناه، ۱۴ ج، انتشارات: مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور، چاپ دوم، ۱۴۰۶ ه.ق، قم - ایران.
- روضة الواعظین و بصیرة المتعظین: فتال نیشابوری، محمد بن احمد، ۲ ج، انتشارات: رضی، چاپ اول، ۱۳۷۵ ه.ش، قم - ایران.
- سالک آگاه: حسینی طهرانی، محمدمحسن، ۱ ج، انتشارات: مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۳۳ ه.ق، طهران - ایران.
- سفینه البحار: قمی، عباس، ۸ ج، انتشارات: اسوه، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه.ق، قم - ایران.
- شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار علیهم السلام: ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی، محقق و مصحح: حسینی جلالی، محمد حسین، ۳ ج، انتشارات: جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۴۰۹ ه.ق، قم - ایران.
- شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید: ابن أبی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله، محقق و مصحح:

- ابراهيم، محمد ابوالفضل، ۱۰ ج، انتشارات: مكتبة آية الله المرعشى النجفى، چاپ اول، ۱۴۰۴ ه.ق، قم - ايران.
- صحيح البخارى**: البخارى، ۸ ج، ۱۴۰۱ ه.ق، انتشارات: دار الفكر، بيروت، لبنان.
- علل الشرائع**: ابن بابويه، محمد بن على، ۲ ج، انتشارات: كتاب فروشى داورى، چاپ اول، ۱۳۸۵ ه.ش، قم - ايران.
- عنوان بصرى**: حسينى طهرانى، محمد محسن، انتشارات: مكتب وحى، چاپ اول، ۱۴۳۴ ه.ق، طهران - ايران.
- عيون الحكم و المواعظ**: ليثى واسطى، على بن محمد، محقق و مصحح: حسنى بيرجندى، حسين، ۱ ج، انتشارات: دار الحديث، چاپ اول، ۱۳۷۶ ه.ش، قم - ايران.
- الغارات**: تقفى، ابراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال، محقق و مصحح: حسينى، عبد لزهراء، ۲ ج، انتشارات: دار الكتاب الإسلامى، چاپ اول، ۱۴۱۰ ه.ق، قم - ايران.
- الفتوح**: أبو محمد أحمد بن اعثم الكوفى، محقق: تحقيق على شيرى، ۹ ج، انتشارات: دارالأضواء، چاپ اول، ۱۴۱۱ ه.ق، بيروت - لبنان.
- فرهنگ فارسى عميد**: عميد، حسن.
- الفضائل**: ابن شاذان قمى، أبو الفضل شاذان بن جبرئيل، ۱ ج، انتشارات: رضى، چاپ دوم، ۱۳۶۳ ه.ش، قم - ايران.
- فقه القرآن**: قطب الدين راوندى، سعيد بن هبة الله، محقق و مصحح: الحسينى، احمد؛ مرعشى، محمود، ۲ ج، انتشارات: مكتبة آية الله المرعشى النجفى، چاپ دوم، ۱۴۰۵ ه.ق، قم - ايران.
- الكافى**: كلينى، محمد بن يعقوب، محقق و مصحح: غفارى على اكبر و آخوندى، محمد، ۸ ج، انتشارات: دار الكتب الإسلامية، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ه.ق، تهران، ايران.
- الكامل فى التاريخ**: عزالدين أبو الحسن على بن ابى الكرم المعروف بابن الأثير، ۱۳ ج، انتشارات: دار صادر - دار بيروت، ۱۳۸۵ ه.ش، بيروت - لبنان.
- كليات سعدى**: شيخ مصلح الدين سعدى شيرازى.
- كنز الفوائد**: كراچكى، محمد بن على، محقق و مصحح: نعمة، عبدالله، ۲ ج، انتشارات: دارالذخائر، چاپ اول، ۱۴۱۰ ه.ق، قم - ايران.
- گلشن اسرار**: حسينى طهرانى، محمد محسن، ۱ ج، انتشارات: مكتب وحى، چاپ اول، ۱۳۹۰ ه.ش، طهران - ايران.
- لغت نامه دهخدا**: على اكبر دهخدا.
- اللهوف فى قتلى الطفوف**: السيد ابن طاووس، ۱ ج، انتشارات: أنوار الهدى، چاپ: اول، ۱۴۱۷ ه.ق، قم - ايران.

- ه.ق، قم - ایران. غرر الحكم و درر الكلم: تميمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، محقق و مصحح: رجائي، سيد مهدي، ۱ ج، انتشارات: دار الكتاب الإسلامي، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ه.ق، قم - ایران.
- مثنوی معنوی: مولانا جلال الدين محمد بن محمد بن الحسين البلخي الرومي، بخط ميرخاني.
- مثير الأحران: ابن نما حلي، جعفر بن محمد، تحقيق و تصحيح: مدرسه امام مهدي عليه السلام، ۱ ج، انتشارات: مدرسه امام مهدي، چاپ سوم، ۱۴۰۶ ه.ق، قم - ایران.
- مغربت ابن سينا الروحانية: شيخ الرئيس ابن سينا، ۱ ج، انتشارات: مؤسسة النور للمطبوعات، چاپ اول، ۱۴۲۵ ه.ق بيروت - لبنان.
- مجمع البيان في تفسير القرآن: طبرسي، فضل بن حسن، ۱۰ ج، انتشارات: ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲ ه.ش، تهران - ایران.
- مجموعه ورام: ورام بن أبي فراس، مسعود بن عيسى، ۲ ج، انتشارات: مكتبة فقيه، چاپ اول، ۱۴۱۰ ه.ق، قم - ایران.
- مدينة معجز الأئمة الإثني عشر: بحراني، سيد هاشم بن سليمان، ۸ ج، انتشارات: مؤسسة المعارف الإسلامية، چاپ اول، ۱۴۱۳ ه.ق، قم - ایران.
- مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول: مجلسي، محمد باقر بن محمد تقي، محقق و مصحح: رسولي محلاتي، سيد هاشم، ۲۶ ج، انتشارات: دار الكتب الإسلامية، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ه.ق، تهران - ایران.
- مصباح الشريعة: منسوب به جعفر بن محمد، امام ششم عليه السلام، ۱ ج، انتشارات: اعلمي، چاپ اول، ۱۴۰۰ ه.ق، بيروت - لبنان.
- مطلع انوار: (دوره مَهْدَب و محقق مکتوبات خطی، مُراسلات و مواعظ): علامه آية الله حاج سيد محمد حسين حسيني طهراني، مقدمه و تعليقات: سيد محمد محسن حسيني طهراني، ۱۴ ج، انتشارات مكتب وحی، چاپ اول ۱۴۳۱ ه.ق.
- معاد شناسی: حسینی طهرانی، محمدحسین، ۱۰ ج، انتشارات: نور ملکوت قرآن، چاپ یازدهم، ۱۴۲۳ ه.ق، مشهد مقدس - ایران.
- مفتاح الفلاح في عمل اليوم و الليلة من الواجبات و المستحبات: شيخ بهايي، محمد بن حسين، ۱ ج، انتشارات: نشر دار الأضواء، چاپ اول، ۱۴۰۵ ه.ق، بيروت، لبنان.
- مقتل الحسين عليه السلام: أبو مخنف الأزدي، محقق: حسين الغفاري، ۱ ج، انتشارات: مطبعة العلمية، قم - ایران.
- مقتل الحسين عليه السلام: خوارزمي، موفق بن احمد، ۲ ج، انتشارات: انوار الهدى، چاپ دوم، ۱۴۲۳ ه.ق، قم - ایران.

- من لا يحضره الفقيه: ابن بابويه، محمد بن علي، محقق و مصحح: غفاری، علی اکبر، ۴ ج، انتشارات: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۳ ه.ق، قم - ایران.
- مناقب آل أبي طالب عليهم السلام: ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، ۴ ج، انتشارات: علامه، چاپ اول، ۱۳۷۹ ه.ق، قم - ایران.
- منية المرید: شهید ثانی، زین الدین بن علی، محقق و مصحح: مختاری، رضا، ۱ ج، انتشارات: مکتب الإعلام الإسلامي، چاپ اول: ۱۴۰۹ ه.ق، قم - ایران.
- مهر فروزان: حسینی طهرانی، محمدحسین، ۱ ج، انتشارات: مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۳۴ ه.ق، طهران - ایران.
- مهرتابان: حسینی طهرانی، محمدحسین، ۱ ج، انتشارات: نور ملکوت قرآن، چاپ هشتم، ۱۴۲۶ ه.ق، مشهد مقدس - ایران.
- نزهة الناظر و تنبيه الخاطر: حلوانی، حسین بن محمد بن حسن بن نصر، تحقیق: مدرسة الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، ۱ ج، انتشارات: مدرسة الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف چاپ اول، ۱۴۰۸ ه.ق، قم - ایران.
- نگرشی بر مقاله بسط و قبض تئوریک شریعت دکتر عبد الکریم سروش: حسینی طهرانی، محمدحسین، ۱ ج، انتشارات: موسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام، چاپ دوم، ۱۴۱۵ ه.ق، طهران - ایران.
- نور ملکوت القرآن: حسینی طهرانی، محمدحسین، محقق: صقر، احمد، ۴ ج، انتشارات: دار المحجة البيضاء، چاپ اول، ۱۴۲۱ ه.ق، بیروت - لبنان.
- الهداية الكبرى: خصیبي، حسین بن حمدان، ۱ ج، انتشارات: البلاغ، ۱۴۱۹ ه.ق، بیروت - لبنان.
- وسائل الشيعة: شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، محقق و مصحح: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، ۳۰ ج، انتشارات: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹ ه.ق، قم - ایران.
- وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام: حسینی طهرانی، محمدحسین، ۱ ج، انتشارات: علامه طباطبایی، مشهد مقدس - ایران.
- ولایت فقیه در حکومت اسلام: حسینی طهرانی، محمدحسین، گردآورنده: سعیدیان، محسن؛ راجی، محمد حسین، ۴ ج، انتشارات: علامه طباطبایی، چاپ دوم، ۱۴۲۱ ه.ق، مشهد مقدس - ایران.
- اليقين باختصاص مولانا علي عليه السلام بإمرة المؤمنين: ابن طاووس، علی بن موسی، محقق و مصحح: انصاری زنجانی خوئینی، اسماعیل، ۱ ج، انتشارات: دار الكتاب، چاپ اول، ۱۴۱۳ ه.ق، قم - ایران.

آثار منتشره

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دوره علوم و مبانی اسلام تشیع

- آثار منتشره حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - که تا کنون به زیور طبع آراسته گردیده، به شرح ذیل است:
- رساله طهارت انسان: بررسی فنی و فقهی طهارت ذاتی مطلق انسان
 - اربعین در فرهنگ شیعه
 - اسرار ملکوت: شرح حدیث عنوان بصری از حضرت امام صادق علیه السلام
 - حریم قدس: مقاله‌ای در سیر و سلوک إلى الله
 - اجماع از منظر نقد و نظر: رساله اصولیه در عدم حجیت اجماع مطلقاً
 - تعلیقه بر «رسالة فی وجوب صلاة الجمعة عیناً و تعیناً» از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره
 - مقدمه و ترجمه «أنوار الملکوت»: نور ملکوت روزه، نماز، مسجد، قرآن و دعا از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره
 - افق وحی: نقد نظریه دکتر عبد الکریم سروش درباره وحی
 - مقدمه و تعلیقات بر مطلع انوار (دوره مَهْدَب و محقق مکتوبات خطی، مُراسلات و مواعظ): از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیه
 - مقدمه و تصحیح تفسیر آیه نور ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ﴾ از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره
 - مقدمه و تصحیح آئین رستگاری از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیه
 - حیات جاوید: شرحی بر وصیت‌نامه امیرالمؤمنین به امام حسن مجتبی علیهما السلام در حاضرین
 - گلشن اسرار: شرحی بر الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة
 - مهر فروزان: نمایی اجمالی از شخصیت علمی و اخلاقی حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیه

- مقدمه و تزییلاتی بر **سرّ الفتح ناظر بر پرواز روح** از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیه
- **عنوان بصری**
- **مهر تابناک**
- ترجمه و تعلیقات بر «**اجتهاد و تقلید**» از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سرّه
- **نوروز در جاهلیت و اسلام** تحقیقی پیرامون نوروز و آداب آن در قبل و بعد از اسلام
- **سالک آگاه**: بیاناتی پیرامون پیرامون علم و علماء
- **نفحات انس**: انسان کامل در فرهنگ شیعه
- مقدمه و تعلیقات بر «**شرح فقراتی از دعای افتتاح**» از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سرّه
- **فقاہت در تشیع**: نگرشی در مبانی اجتهاد و شرایط افتاء

۱ - تفسیر (قرآن - حدیث)

انوار الملکوت: این کتاب در ادامه سلسله مباحث «انوار الملکوت» می باشد که توسط مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - طی سخنرانی هایی در ماه مبارک رمضان ۱۳۹۰ هجری قمری در مسجد قائم طهران، ایراد شده و چکیده آن را در جُنگ های خود ثبت نموده بودند. این دست نوشته ها بعد از رحلت ایشان، در دو جلد تنظیم، تحقیق، ترجمه و منتشر گردیده است.

تفسیر آیه نور: این کتاب حاصل بیانات گهربار حضرت علامه طهرانی - رضوان الله علیه - پیرامون تفسیر عرفانی، اخلاقی آیه مبارکه نور ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ﴾ در مسجد قائم طهران می باشد، که صوت آن پس از ویرایش و تصحیح به همراه مقدمه ای نفیس از فرزند بزرگوارشان حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - به زیور طبع آراسته گردیده است.

شرح فقراتی از دعای افتتاح: کتاب حاضر، حاصل ده جلسه برجای مانده از فرمایشات حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله سرّه - در شرح دعای شریف افتتاح است، که در شب های ماه مبارک رمضان در جمع رفقا و شاگردان سلوکی خویش، به شرح و تبیین اسرار و نکات عرفانی و توحیدی این دعای عالیة المضامین پرداخته بودند.

حیات جاوید: این کتاب شریف شرح و تفسیری است شیوا و رسا بر وصیت نامه معجز بیان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب به فرزندشان امام حسن مجتبی علیهما السلام

که در بازگشت از جنگ صفین در منطقه‌ای به نام حاضرین بیان فرمودند.

عنوان بصری جلد دوّم: کتاب حاضر.

۲- ادعیه و اخلاق

آیین رستگاری: این کتاب حاصل بیانات ارزشمند حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - پیرامون ارکان، آداب و امور لازمه سیر و سلوک الی الله است که برای یکی از اصدقای ایمانی خویش بیان فرموده‌اند، که صوت پیاده شده آن، به همراه مقدمه و تصحیحات فرزند بزرگوارشان حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - به زیور طبع آراسته گردیده است.

سالک آگاه: این کتاب مشتمل بر متن سخنرانی‌های حضرت علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیه - می باشد که در مناسبت‌های مختلف پیرامون علم و علما ایراد فرموده‌اند که به همراه مقدمه و تعلیقات و اضافات حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - مد ظله العالی - به زیور طبع آراسته گردیده است.

۳- فلسفه و عرفان

اسرار ملکوت: این اثر شرحی است بر حدیث امام جعفر صادق علیه السلام به روایت «عنوان بصری» که عمل به مضامین آن از دیرباز مد نظر علمای بزرگ عرفان و اخلاق بوده است که تاکنون سه مجلد از آن به انتشار رسیده است. این مجموعه بهترین مبین و معرف افکار و مبانی سلوکی مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - می باشد. این اثر به زبان عربی نیز ترجمه و منتشر شده است.

حریم قدس: مقاله‌ای است که توسط حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - به عنوان مقدمه‌ای بر ترجمه فرانسوی کتاب شریف «لب الباب در سیر و سلوک اولی الألباب» تألیف حضرت علامه طهرانی - قدس الله سره - نگارش یافته است. این اثر به زبان عربی نیز ترجمه و منتشر شده است.

سرّ الفتوح ناظر بر پرواز روح: این کتاب مقاله‌ای است ناظر بر کتاب پرواز روح که از خامه علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - تراوش یافته و به تبیین انظار و آرای متعالی مکتب عرفان و توحید در نهایت سیر تکاملی بشر پرداخته است. لیکن از آنجا که این مقاله تا زمان ارتحال حضرت علامه، به چاپ نرسیده بود و بسیاری از مباحث آن نیازمند بسط و گسترش و تبیین و توضیح بیشتر بود؛ لذا حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - این مقاله را مقرون به مقدمه و تعلیقاتی بس نفیس نموده‌اند.

گلشن اسرار: این کتاب شرحی بر حکمت متعالیه صدر المتألهین شیرازی است که

توسط مؤلف محترم در دروس خارج فلسفه بیان شده است.

۴- کلام، فقه و اصول

رساله طهارت انسان: این رساله خلاصه مباحثی پیرامون بررسی فنی و فقهی طهارت ذاتی مطلق انسان است که مؤلف محترم در درس خارج فقه ایراد و سپس با قلمی شیوا تحریر نموده‌اند. این اثر به زبان عربی نیز ترجمه و منتشر شده است.

اجماع: این اثر نگرشی است بنیادین و متقن به مسأله اجماع، یکی از ادله اربعه فقهات و اجتهاد که بدون داشتن اصل و ریشه‌ای الهی، در فقه شیعی راه یافته و به معارضه با ادله متقنه الهیه پرداخته است.

صلاة الجمعة: این رساله فقهی که به زبان عربی تألیف گردیده است، تقریرات درس خارج فقه حضرت آیه الله الحجة سید محمود شاهرودی می‌باشد که توسط حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیهما - نگارش یافته و به ضمیمه تعلیقات معلق محترم به زیور طبع آراسته گردیده است.

افق وحی: این کتاب نقد نظریات و پاسخ به شبهات دکتر عبدالکریم سروش پیرامون وحی و رسالت می‌باشد. از آنجا که پاسخ برخی از بزرگان و فضلاء به این شبهات، خود دارای نقاطی شبهه‌برانگیز و حتی خارج از حیطه مورد بحث بوده و باعث تقریر و تثبیت نظریات صاحب مقاله می‌شد، مؤلف محترم تأملی هم در این پاسخ‌ها نموده‌اند.

اجتهاد و تقلید: این کتاب حاوی تقریر بحث‌ها و درس‌های مرحوم آیه الله العظمی شیخ حسین حلی در حوزه علمیه نجف به تحریر حضرت آیه الله العظمی علامه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیهما - می‌باشد. صدور چنین مطالبی از شخصی مثل مرحوم حلی در آن حوزه و با آن فضای محدود در عرصه‌های تحقیق متحیر کننده است. معلق محترم با ترجمه، توضیح و تعلیقاتی بر اتقان این اثر افزوده‌اند.

این کتاب با عنوان *الدّر النضید فی الاجتهاد و التقلید* نیز به عربی منتشر شده است.

فقهات در تشیع: اساس و بنیان این کتاب عبارت است از خاتمه ای که مولف محترم بر کتاب اجتهاد و تقلید والد مکرمشان نگاشته‌اند، که بنا بر اهمیت موضوع به صورت کتابی مستقل با مقدمه ای مفصل در باب شرایط مرجعیّت و افتاء و وظایف مراجع تقلید تدوین گردیده است. کتاب حاوی دیدگاه اهل معرفت در این باب است.

نوروز در جاهلیت و اسلام: این اثر تحقیقی است پیرامون نوروز و آداب آن در قبل و بعد از اسلام که مؤلف محترم از منظر عقل و شرع و بر اساس مبانی و مطالب والد بزرگوارشان، به

تحلیلی شیوا و جامع دربارهٔ نوروز و بدعت‌های وارده در دین مقدّس اسلام پرداخته‌اند.

۵- تاریخی، اجتماعی

أربعین در فرهنگ شیعه: در این رساله عنوان «أربعین» در فرهنگ شیعه از جوانب مختلف مورد بررسی قرار گرفته و به اثبات رسیده که این عنوان از مختصات حضرت سیدالشهداء علیه السلام است. این اثر به زبان عربی نیز ترجمه و منتشر شده است.

۶- یادنامه و تذکره، رجال

مهر فروزان: این کتاب، نمایی اجمالی از شخصیت علمی و عرفانی و اخلاقی عارف بالله حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدّس الله نفسه الزّکیه - می‌باشد، که توسط مؤلف محترم به رشته تحریر درآمده است.

این کتاب با عنوان الشمس المنيرة به عربی نیز ترجمه شده است.

مهر تابناک: مرحوم علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدّس الله سرّه - و فرزند بزرگوارشان آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - به مناسبت‌های مختلف از شمّه‌ای از احوالات و تاریخ حیات پر برکت حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید علی قاضی طباطبایی - قدّس الله نفسه الزّکیه - برای بیان مطالب راقی و متعالی مکتب عرفان بهره برده‌اند، که مناسب دیده شد این مطالب ارزنده در مجموعه‌ای جمع‌آوری و در اختیار مشتاقان معرفت و رهجویان مسیر حقیقت قرار گیرد.

نفحات انس: در این نوشتار، بیانات حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - که به بهانه تبیین شخصیت عارف کامل حضرت حاج سید هاشم حداد - قدّس الله نفسه الزّکیه - ایراد شده است، به طرح دقیق آموزه‌های اصیل عرفانی به خصوص بحث انسان کامل و حجیت سیره و فعل ولی مطلق الهی و ملازمت روحی و معیت او با ائمه اطهار علیهم السلام می‌پردازد.

۷- دوره محقق و مهذب مکتوبات خطی، مراسلات و مواعظ

مطلع انوار: این موسوعه گرانسنگ حاصل دست‌نوشته‌ها و ثمرهٔ عمر شریف حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدّس الله نفسه الزّکیه - می‌باشد که تحت عنوان مکتوبات و مراسلات و مواعظ جمع‌آوری نموده بودند، که پس از رحلت ایشان به صورت محقق، مهذب و مبوب در چهارده مجلد به همراه مقدمه، تصحیح و تعلیقه‌های نفیس فرزند ایشان حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - آمادهٔ طبع و نشر گردیده است.

أهمّ مباحث مجلدات آن به شرح ذیل است:

- جلد اوّل: مراسمات، ملاقات‌ها و احوالات شخصی مؤلف محترم به قلم خود؛ قصص و حکایات اخلاقی و عرفانی، تاریخی و اجتماعی.
- جلد دوّم: مختصری است از ترجمه و تذکره اساتید اخلاق و عرفان مؤلف محترم.
- جلد سوّم: ترجمه و تذکره عدّه‌ای از بزرگان و علماء و شخصیت‌های تأثیرگذار.
- جلد چهارم: عبادات و ادعیه و اخلاق.
- جلد پنجم: اباحت فلسفی و عرفانی؛ هیئت و نجوم و علوم غریبه؛ ادبی و بلاغی.
- جلد ششم: اجازه‌نامه‌های روایی و اجتهادی مؤلف؛ مباحث تفسیری و روایی.
- جلد هفتم: اباحت فقهی (فقه خاصه، عامه و مقارن) و مباحث اصولی.
- جلد هشتم: اباحت کلامی (مبدأ، معاد، مساوی).
- جلد نهم: اباحت کلامی (پیرامون اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام).
- جلد دهم: یادداشت‌ها و برگزیده‌هایی از کتب تاریخی و اجتماعی.
- جلد یازدهم: اباحت رجالی؛ متفرقات (پزشکی، لطائف و...).
- جلد دوازدهم و سیزدهم: خلاصه مواعظ مؤلف در ماه مبارک رمضان سنه ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰ قمری.
- جلد چهاردهم: فهرس عامه این موسوعه (آیات و روایات، اشعار و اعلام و...).

نرم افزار

آوای ملکوت: این مجموعه صوتی (در چهار DVD) سخنرانی‌های حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدّس الله نفسه الزّکیه - و حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - مدّ ظلّه العالی - را شامل می‌شود.

کیمیای سعادت: این مجموعه شامل آثار علمی و معرفتی حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی و اکثر تألیفات استاد علمی و مربّی سلوکی ایشان، حضرت علامه سید محمد حسین طباطبایی - رضوان الله علیهما - و مجموعه تألیفات و بیانات حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - مدّ ظلّه العالی - در شرح حدیث عنوان بصری و دعای ابوحمزه و سایر معارف اسلامی می‌باشد.

کتب در دست تألیف

• سیمای عاشورا

• سیره صالحان

• ارتداد در اسلام